



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجموعه قیام

و

انقلاب امام حسین تعاون

نویسنده:

حضرت آیت الله مجتبیٰ تهرانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلوک عاشورایی : منزل اول: تعاون و همیاری - مجموعه قیام و انقلاب امام حسین

نویسنده:

مجتبی تهرانی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی پژوهشی مصابیح الهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	سلوک عاشورایی : منزل اول: تعاون و همیاری - مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون
۹	مشخصات کتاب
۹	جلسه اول «۱»
۹	اشاره
۹	* چند واقعه تاریخی ص : ۱
۱۲	* دو هدف اساسی در قیام و انقلاب حسینی ص : ۵
۱۴	* ویژگی سوره مائده و آیه تعاون ص : ۷
۱۴	* تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص : ۷
۱۵	جلسه دوم «۱»
۱۵	اشاره
۱۵	* نیاز انسان به تعاون ص : ۱۰
۱۶	* تعاون؛ اصل اساسی سنت اسلامی ص : ۱۱
۱۷	* معنای تعاون ص : ۱۲
۱۹	* تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص : ۱۵
۲۰	جلسه سوم «۱»
۲۰	اشاره
۲۱	* معنای بَرّ و تقوا ص : ۱۷
۲۴	* درجه بندی ارزشی بَرّ و تعاون ص : ۲۲
۲۵	* تطبیق بحث با قیام امام حسین ص : ۲۳
۲۶	جلسه چهارم «۱»
۲۶	اشاره
۲۶	* دو تذکر ص : ۲۴

- ۲۸ * معنای اثم و عدوان ص : ۲۶
- ۲۸ * تعریف بزّ و اثم در روایات ص : ۲۶
- ۲۹ * تطبیق بحث با قیام امام حسین ص : ۲۸
- ۳۱ جلسه پنجم «۱»
- ۳۱ * مروری بر مباحث گذشته ص : ۳۱
- ۳۱ * احکام آیه تعاون ص : ۳۱
- ۳۲ * حرمت تعاون به عدوان ص : ۳۲
- ۳۳ * سه تصویر در تعاون به عدوان ص : ۳۳
- ۳۶ * تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص : ۳۷
- ۳۷ جلسه ششم «۱»
- ۳۸ * مروری بر مباحث گذشته ص : ۴۰
- ۳۸ * پرهیز از رابطه با گناهکاران ص : ۴۰
- ۳۹ * ادله حرمت اعانه به اثم ص : ۴۱
- ۳۹ * دلیل اول؛ عقل ص : ۴۲
- ۴۰ * دلیل دوم؛ بناء عقلا ص : ۴۳
- ۴۱ * مشروط نبودن حرمت اعانه به اثم به «قصد توصل» ص : ۴۴
- ۴۲ * تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص : ۴۶
- ۴۴ جلسه هفتم «۱»
- ۴۴ * مروری بر مباحث گذشته ص : ۴۹
- ۴۶ * مشروط نبودن حرمت اعانه به اثم به «اراده فعلیه شخص گناهکار» ص : ۵۱
- ۴۶ صورت بعدی، بستر باز ص : ۵۱
- ۴۶ * مشروط نبودن حرمت اعانه به اثم به «مدخلیت مساعدت» ص : ۵۲
- ۴۶ صورت دیگر، جایی است که فراهم نکردن اسباب و ص : ۵۲
- ۴۶ * مراد از تهیّه اسباب ص : ۵۳

- * چند مثال از حکم شرع بر طبق درک عقل ص : ۵۳ ۴۷
- * توجیه گری‌های نفس ص : ۵۵ ۴۸
- * تطبیق بحث با قیام امام حسین ص : ۵۶ ۴۹
- جلسه هشتم «۱» ۵۰
- اشاره ۵۰
- * عدم پذیرش همه مصوّبات عقلائیّه از ناحیه دین ص : ۵۸ ۵۰
- * کمک به اضلال ناس، از مصادیق اعانه به اثم ص : ۶۰ ۵۲
- * ضرورت رجوع به کارشناس دینی در امور دینی ص : ۶۱ ۵۳
- * آزادی بیان و محدوده آن ص : ۶۱ ۵۳
- * پاسخ به یک شبهه در باب آزادی بیان ص : ۶۴ ۵۵
- * تطبیق بحث با قیام امام حسین ص : ۶۶ ۵۶
- جلسه نهم «۱» ۵۸
- * مروری بر مباحث گذشته ص : ۶۸ ۵۸
- * شبهه افکنی مغرضانه و غیرمغرضانه ص : ۷۰ ۵۹
- * تفاوت «اعانه به اثم» با «اضلال ناس» ص : ۷۰ ۵۹
- * ویژگی‌های کارشناس دینی ص : ۷۱ ۶۰
- * دلیل سوم «حرمت اعانه به اثم»؛ آیه تعاون ص : ۷۲ ۶۱
- * تطبیق بحث با قیام امام حسین ص : ۷۵ ۶۳
- جلسه دهم «۱» ۶۴
- * مروری بر مباحث گذشته ص : ۷۷ ۶۴
- * پاسخ به یک پرسش درباره کارشناس دینی ص : ۷۷ ۶۴
- * نحوه اثرگذاری هوای نفس مشروع بر فقیه ص : ۷۸ ۶۵
- * ارتباط «لَا تَعَاوَنُوا» با ذیل آیه شریفه ص : ۸۰ ۶۷
- * دلیل چهارم حرمت اعانه به اثم؛ ادله وجوب نهی از منکر ص : ۸۱ ۶۷

- ۶۸ * تقبیح سکوت در برابر منکر ص : ۸۲
- ۷۰ * تطبیق بحث با قیام حسین ص : ۸۴
- ۷۲ جلسه یازدهم «۱»
- ۷۲ * مروری بر مباحث گذشته ص : ۸۸
- ۷۳ * ارتباط وجوب نهی از منکر با حرمت اعانه به اثم ص : ۸۸
- ۷۷ * مروری بر مباحث آیه تعاون ص : ۹۴
- ۷۸ * تطبیق بحث با قیام امام حسین ص : ۹۵
- ۷۹ جلسه دوازدهم «۱»
- ۷۹ اشاره
- ۷۹ * دو مسأله فقهی ص : ۹۷
- ۸۱ * آیه تعاون از دیدگاه اهل معرفت ص : ۹۹
- ۸۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

سلوک عاشورایی: منزل اول: تعاون و همیاری - مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون

مشخصات کتاب

سرشناسه: تهرانی، مجتبی، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدید آور: سلوک عاشورایی: منزل اول: تعاون و همیاری / برگرفته از درس‌های مجتبی تهرانی.

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی پژوهشی مصابیح الهدی، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۰۱ص.

فروست: مجموعه قیام و انقلاب امام حسین علیه السلام؛ ۱. سلسله جلسات اخلاق و معارف اسلامی.

شابک: ۳۷۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۰۶۳-۳-۹

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۰ (فیفا).

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۹۷] - ۱۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: تهرانی، مجتبی، ۱۳۱۶ - ۱۳۹۱. -- وعظ

موضوع: عاشورا

موضوع: همبستگی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

رده بندی کنگره: BP۱۰/۵/ت۹۶/س۷۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۱۰۵۵۹

جلسه اول «۱»

اشاره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». «۲»
موضوعی که در این ایام - که متعلق است به حضرت امام حسین (ع) و آن حرکتی که ایشان برای بقاء اسلام فرمودند - به ذهنم آمد عرض کنم، جنبه‌های مختلفی دارد که یکی از ابعاد آن، جنبه تاریخی است. البته کسانی که با مباحث بنده مانوسند می‌دانند که من معمولاً مباحث تاریخی را مطرح نمی‌کنم و اگر هم گاهی این مباحث مطرح شده در راستای مطالب اساسی بوده است؛ «۳» اما در ابتدای این بحث به چند حادثه که در تاریخ حرکت امام حسین (ع) اتفاق افتاده است اشاره می‌کنم تا موضوع بحث روشن شود.

* چند واقعه تاریخی ص: ۱

در تاریخ ثبت است که معاویه قبل از آنکه از دنیا برود در اواخر عمرش سفری به مدینه رفت و آن سفر را هم به این قصد انجام داد که در مدینه با امام حسین (ع) ملاقات کرده و به خیال خودش حضرت را قانع کند که ایشان خلافت پسرش - یزید - را بپذیرند.

البته علاوه بر امام حسین (ع) سه نفر دیگر را هم مدّ نظر داشت که عبارت بودند از عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر که این چهار نفر کسانی بودند که در آن زمان و در جامعه اسلامی از جهات مختلف مانند شخصیت خانوادگی، بیش از دیگران مورد توجه بودند. امّا در میان این چهار نفر، معاویه بیشتر به امام حسین (ع) توجه داشت؛ چون مانع اساسی بر سر راه خلافت یزید، ایشان بود.

(۱) - جلسه ۱۸۵۶؛ دوشنبه، ششم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، سی‌ام ذی‌الحجه ۱۴۲۱ هـ. ق

(۲) - سوره مبارکه مائده، آیه ۲

(۳) - حتّی من راجع به ذکر مصیبت هم مقید هستم که از آن برای سازندگی معنوی و معرفتی انسان بهره‌برداری شود.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲

ماجرای ملاقات معاویه با امام حسین (ع) خیلی مفصل است و من قصد ندارم آن را به طور کامل نقل کنم. فقط به یکی دو قطعه مهم از ماجرا که جنبه ریشه‌ای دارد با استناد به کتب عامّه و خاصّه اشاره مختصری می‌کنم.

در کتاب الإمامه و السیاسه «۱» می‌نویسد معاویه وقتی با امام حسین (ع) مواجه می‌شود شروع می‌کند به گفتن مطالبش و ضمن تعریف و تمجید از پسرش، از امام حسین (ع) برای فرزندش یزید تقاضای بیعت می‌کند. حضرت در جواب به او می‌فرماید این قدر از یزید تعریف نکن؛ بلکه از سگ‌های شکاری‌اش و از چنگک و عودش و کبوترهایش و خلاصه از آن کثافت کاری‌هایش بگو.

در کتاب الفصول المهمّه «۲» تعبیر غلیظتری نقل شده و آمده است که حضرت به معاویه فرمودند تو دروغ می‌گویی. این تعریف و تمجیدهایی که از یزید کردی همه‌اش دروغ است. اگر راست می‌گویی بیا و از شراب‌خواری‌اش و اشتغالش به ملامی و ارتکابش به مناهی تعریف کن و بگو آمده‌ام تا تو یک چنین فاسدی را تأیید و با او بیعت کنی.

معاویه بدون آنکه بتواند به هدفش برسد، بر می‌گردد و در راه بازگشت هم مبتلا به بیماری شده و بعد هم به درک واصل می‌شود. پس از هلاکت معاویه، یزید نامه‌ای به ولید، والی مدینه می‌نویسد که از همان چهار نفر بیعت بگیر. در تاریخ آمده است که ولید مکرراً حضرت را می‌خواهد تا بالأخره ایشان تشریف می‌برند و او مطلب را به حضرت می‌گوید. البته ولید در این خصوص قبلاً با مروان هم مشاوره کرده بود. به هر ترتیب، می‌نشینند و صحبت می‌کنند و ولید قضیه را می‌گوید که معاویه - به تعبیر من - به درک واصل شده و شما باید با یزید بیعت کنید. امام حسین (ع) می‌فرماید بیعت خصوصاً من که به درد تو نمی‌خورد؛ چون شما می‌خواهید که خبر بیعت من با یزید را در بین مردم مطرح نموده و مردم را متوجه خودتان کرده و بگویید حسین بن علی هم با ما است. ولید هم اصرار نمی‌کند و می‌گوید ببینیم تا بعد چه

(۱) - الإمامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۸

(۲) - کتاب الفصول المهمّه ج ۱، ص ۱۲۸

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳

می‌شود. امّا مروان اصرار می‌کند و حتّی حضرت را تهدید به قتل می‌کند. اینجا است که امام حسین (ع) خطاب به او کرده و می‌فرماید:

«يَا بَنَ الزَّرْقَاءَ تَقْتُلْنِي أَمْ هُوَ!؟ كَذِبَتْ

«۱» تو می‌خواهی من را بکشی یا او!؟

تو کوچکت از این حرف‌ها هستی! بعد این جمله را به او می‌فرماید که من کسی نیستم که بیایم با یزید بیعت و او را تأیید کنم.

البته مروان وقتی بیرون از آن جلسه در مسیر با حضرت مواجه می‌شود، لحن خود را عوض می‌کند و با یک لحن به اصطلاح مصلحت‌اندیشانه به ایشان می‌گوید که صلاح شما در این است که بیعت کنید. حضرت هم همان جواب را به او می‌دهند که من چنین آدمی را تأیید نمی‌کنم.

وقتی خبر مرگ معاویه منتشر می‌شود افراد مختلفی، خصوصاً همین کسانی که در مدینه بودند از قبیل عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر خدمت امام حسین (ع) می‌روند. از بین اینها عبدالله بن عمر است که به امام حسین (ع) عرض می‌کند که شما با اینها بیعت کنید و گرنه چنین و چنان می‌شود. ایشان هم همان‌طور قاطعانه می‌فرماید که من کسی نیستم که اینها را تأیید کنم.

اینها همه‌اش جنبه‌های مصلحت‌اندیشی است؛ حتی در تاریخ دیده‌ام که عبدالله بن عباس هم از کسانی بوده که به امام حسین (ع) توصیه بیعت کرده است. برای اینکه او می‌دانست که اینها، یعنی آل ابی‌سفیان مردمان بی‌حیای دریده‌ای هستند و از هیچ چیز باکی ندارند. او به دنبال این بود که جان حضرت حفظ شود و این خط صحیح اسلام در جامعه کور نشود؛ نه اینکه واقعاً معتقد به حقانیت یزید باشد.

وقتی امام حسین (ع) با ابن‌عباس صحبت می‌کردند فقط به او همین تعبیر را می‌گویند که تو که خودت می‌دانی که پیغمبر اکرم (ص) راجع به شخص یزید چه فرمودند. تا حضرت این جمله را می‌فرمایند او خودش بلافاصله می‌گوید: آری، شنیدم که پیغمبر چنین می‌فرمود؛ یعنی شروع می‌کند به روایت کردن برای امام حسین (ع). پس فرق است بین اینها با عبدالله بن عباس؛ چون او واقعاً به دنبال خیرخواهی برای حضرت بود؛ نه اینکه نعوذ بالله از حضرت بخواهد که با یزید سازش کنند. این هم یک بخش تاریخ بود که امثال اینها می‌آمدند و حضرت همین‌طور جواب می‌دادند تا اینکه امام حسین (ع) تصمیم می‌گیرد از مدینه خارج شود.

وقتی امام حسین (ع) تصمیم می‌گیرند که از مدینه خارج شوند آنجا برادرشان، محمد بن حنفیه به خدمت حضرت می‌رسند. و این را هم بگویم که او هرگز حضرت را توصیه به بیعت نمی‌کند؛ حتی امام حسین (ع) از او نظرخواهی هم می‌کند که به نظر شما چه کار کنم؟ آن وقت او به حضرت پیشنهاد می‌کند

(۱) - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴

که شما اول به مکه بروید و مردم را به بیعت با خودتان دعوت کنید؛ اگر مردم جمع شدند که هیچ، و گرنه به یمن بروید که شیعیان پدرمان علی (ع) آنجا هستند.

می‌خواهم بگویم محمد بن حنفیه هم اصلاً توصیه به بیعت نکرده و فقط توصیه به این کرده است که راهی را در پیش بگیرید که مردم را علیه اینها متوجه خودتان کنید. او اصلاً مانع از حرکت نشد بلکه توصیه به حرکت کرد آن هم به سمت مکه که امام هم همان راه را انتخاب کردند و یا شاید در ذهن مبارک خودشان هم اصلاً همین بوده است. «۱» بعد که امام حسین (ع) وصیت‌نامه می‌نویسند، این وصیت‌نامه را می‌دهند به محمد بن حنفیه و به او هم امر می‌کنند که تو در مدینه بمان. «۲»

بخش دیگر، نامه‌هایی است که امام حسین (ع) نوشته‌اند و خطبه‌هایی است که حضرت خوانده‌اند. یکی از نامه‌های ایشان خطاب به اهل بصره و در جواب نامه‌هایی است که از حضرت تقاضا کرده بودند که شما به اینجا تشریف بیاورید. «۳» ایشان در بخشی از آن نامه می‌نویسند

: «فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيَّتْ فَإِنْ تُجِئُوا دَعْوَتِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ». «۴» ی

عنی سنت و شریعت مُرده و نابود شده و بدعت زنده شده است. از این طرف آنچه که اسلام اصیل است از بین رفته است و از آن

طرف آن چیزهایی که از اسلام نیست زنده و مطرح شده است؛ اگر شما حرف مرا گوش می‌کنید و امر مرا اطاعت می‌کنید من شما را راهنمایی می‌کنم که چه کنید که جلوی این اماتہ سنت و احیاء بدعت را بگیرید. البته امام حسین (ع) به کوفی‌ها هم نامه نوشته و خطبه‌های فراوانی هم دارند که مطلب مورد نظر ما از آنها استنباط می‌شود، ولی من نمی‌خواهم وارد آنها شوم.

بخش دیگر، وصیت‌نامه‌های است که امام حسین (ع) به برادرشان محمد بن حنفیه می‌دهند. من در تاریخ این طور دیده‌ام که هنگامی که حضرت از مدینه عازم حرکت بودند، عبدالله بن عمر مجدداً می‌آید و حضرت را توصیه به بیعت می‌کند و می‌گوید نروید؛ امام حسین (ع) هم خیلی تند برخورد می‌کند و به او

(۱) - بله، راجع به عبدالله بن عمر در تاریخ آمده است که او سر راه می‌آید و باز حضرت را توصیه به بیعت می‌کند که به آن اشاره خواهم کرد؛ ولی درباره محمد بن حنفیه چنین چیزی نیست

(۲) - این را هم بگویم؛ چون گاهی این چیزها به ذهن می‌آید که چطور شد که محمد بن حنفیه با حضرت نیامد با اینکه سایر برادران حضرت همه در خدمت ایشان بودند. اینکه او نیامده چون حضرت به او امر فرمود که تو در مدینه باش و مسائل را زیر نظر داشته باش و خبرها را به من برسان؛ بنابراین نیامدن او به امر حضرت بوده است

(۳) - امام حسین هم به کوفی‌ها نامه نوشتند و هم به بصری‌ها؛ چون بصری‌ها هم از حضرت دعوت کرده بودند که به بصره تشریف ببرند

(۴) - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۹

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵

می‌گوید که من هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم و او را تأیید نمی‌کنم؛ من به سنت جدّم و پدرم عمل می‌کنم؛ بعد هم می‌فرمایند که هر کس از من متابعت کند سعادت و سلامت دنیا و آخرت را دارد و هر کس هم تبعیت نکند، من به او کاری ندارم تا خدا حاکم بین من و او باشد. اینجا بود که حضرت آن وصیت‌نامه را به محمد بن حنفیه می‌دهند و بعد هم حرکت می‌کنند. «۱»

اما بخشی از این وصیت‌نامه که مورد استشهاد من است و زیاد هم شنیده‌اید این جمله است که فرمودند:

«فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا.» «۲» ی

عنی من گواهی می‌دهم که از مدینه به قصد فساد و تکبر و جاه‌طلبی و سلطنت و حکومت و برای هوای نفسم بیرون نیامدم؛ بلکه «وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي.» ی

عنی برای این بیرون آمدم که در میان امت جدّم اصلاح برقرار کنم. البته حضرت خودش اصلاح‌طلبی‌اش را هم این طور معنی می‌کند که:

«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي»

؛ یعنی قصدم این است که امر به معروف و نهی از منکر کنم و همان روشی را که روش جدّم و پدرم هست در جامعه پیاده کنم. پس معلوم می‌شود که

«لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»

« یعنی این.

* دو هدف اساسی در قیام و انقلاب حسینی ص: ۵

این مقدمات کافی است تا من مقصودم را عرض کنم. از مجموعه فرمایش‌های امام حسین (ع) با افراد، از معاویه گرفته تا دیگران،

در ارتباط با قیام و نهضت حسینی و مکاتباتی که حضرت داشته و خطبه‌هایی که خوانده و بالأخره وصیت‌نامه‌ای که نوشته است دو چیز به دست می‌آید؛ یعنی حرکت ایشان برای این دو موضوع است که البته در آینده رابطه آن دو را هم می‌گویم.

(۱) - نکته‌ای که در مورد کیفیت حرکت امام حسین جالب توجه است این است که حضرت بر خلاف عبدالله بن زبیر که فرار کرد و از بیراهه به مکه رفت، خیلی شجاعانه و به صورت علنی خارج شدند. حتی به ایشان پیشنهاد کردند که از این راه معمولی که ممکن است مأمورین بیابند و جلوی آن را بگیرند و مزاحمت ایجاد کنند نروید؛ ولی حضرت به این سخنان اعتنایی نفرموده و اتفاقاً حرکت ایشان از مدینه خیلی با جلال و شکوه هم بوده است. به طوری که می‌گویند ۲۵۰ شتر همراه حضرت بوده که وسائل و تجهیزات و اسلحه حضرت را حمل می‌کرده‌اند و با یک جلال و عظمتی از مدینه بیرون آمدند

(۲) - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ البته در اول وصیت‌نامه دارد که «هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أُخِيهِ الْمُحَمَّدِ الْمَعْرُوفِ بْنِ الْحَقِيقَةِ أَنَّ الْحَسَيْنَ يَشْهَدُ أَنَّ لِمَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لِمَا شَرِيكَ لَهُ...» که این عبارات خیلی زیبا است؛ بعد می‌فرماید «و إني لم أخرج أشراً و...»؛ یعنی آن «یشهد» که در ابتدای وصیت‌نامه بود، بر سر این جمله هم می‌آید.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶

اول اینکه انسان هیچ‌گاه نباید به اثم و عدوان کمک کند. نگاه کنید وقتی معاویه با حضرت صحبت می‌کند، حضرت به او می‌گوید که این تعریف‌هایی که از یزید کردی دروغ است؛ من این را تأیید نمی‌کنم. چرا؟ چون تأیید این، کمک به اثم و عدوان است. «۱» در پاسخ به ولید هم حضرت همین را فرمودند. اینکه می‌فرمایند بیعت نمی‌کنم، یعنی تأیید نمی‌کنم.

دوم، مسأله امر به معروف و نهی از منکر است. یک‌وقت می‌گویی این را تأیید نمی‌کنم - که این همان بخش اول بود - امر یا یک وقت می‌گویی نه تنها تأییدش نمی‌کنم، بلکه تا آنجا که می‌توانم در حدّ خودم جلوی او را هم می‌گیرم.

پس در قیام حسینی دو موضوع اساسی و دو هدف اصلی مطرح است، البته برای بقاء اسلام؛ چون حضرت فرمودند که سنت مُرد و این روش و آخر این حرکت معنایش این است که در مرور زمان باید فاتحه اسلام را بخوانیم؛
وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ السَّلَامُ.

چون حضرت آینده‌نگر بودند و می‌دانستند که حرکت معاویه و یزید در نهایت به اینجا می‌رسد که دیگر از اسلام خبری نباشد. لذا فرمودند این حرکت را تأیید نمی‌کنم و تا آنجایی که بتوانم در مقابل آنها می‌ایستم. بنابر این اگر آن دو هدف را در یک قالب اصطلاحی فقهی بریزیم، هدف اول مسأله «عدم تعاون به اثم و عدوان» است و هدف دوم، مسأله «امر به معروف و نهی از منکر» است. چون اول فرمود بیعت نمی‌کنم و بعد هم بحث ایستادگی در مقابل آنها را مطرح فرمودند.

البته موضوع بحث ما همین مسأله «عدم تعاون به اثم و عدوان» است که خودش یک بحث مستقل است و به‌خصوص این بحث از نظر سازندگی‌اش جنبه عملی قوی دارد؛ چون بعضی مباحثی که ما مطرح می‌کنیم، ثقل و نقش علمی‌اش زیاد است و بعضی مباحث هست که نقش عملی‌اش قوی‌تر است. این بحث «تعاون» از آن مباحثی است که نقش عملی‌اش قوی است. بله، بحث‌های علمی هم دارد؛ اما نقش عملی‌اش خیلی قوی‌تر است. یعنی انسان در زندگی‌اش در هر یک از چهار محیطی که هر کسی معمولاً با آن سر و کار دارد، چه محیط خانوادگی، چه محیط تحصیلی، چه محیط شغلی و چه محیط رفاقتی،

عملاً با این بحث مواجه می‌شود. به همین دلیل است که می‌گویم نقش سازندگی و جنبه عملی این بحث خیلی قوی است و البته مسائل شرعی زیادی هم در آن مطرح می‌شود.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷

* ویژگی سوره مائده و آیه تعاون ص: ۷ *

در بین آیات شریفه قرآن، آیه دوم سوره مائده را در ابتدای بحث تلاوت کردم. نکته‌ای که لازم است زودتر بگویم و از بعضی اشکالات پیش‌گیری کنم این است که در بین سوره‌های قرآن کریم، آخرین سوره از سوره‌های مفضل که نزدیک به رحلت پیغمبر اکرم (ص) بر حضرت نازل شد، سوره مائده است. همه مفسرین بر این مطلب اتفاق دارند و کسی در آن اختلاف ندارد. لذا عامه و خاصه نقل می‌کنند که تمام احکامی که در این سوره وارد شده است

«نَاسِخَةٌ غَيْرُ مَنسُوخَةٍ

؛ یعنی اینها احکام سوره‌های دیگر را نسخ می‌کنند ولی خودشان نسخ‌شدنی نیستند. پس احکام مذکور در این سوره جزء مسلمات است و اگر کسی منکر این احکام شود در اصل اسلام خدشه وارد کرده است. البته آیه‌ای که انتخاب کردم، جنبه‌های تفسیری هم دارد که در ادامه به آن اشاره خواهم کرد. پس موضوع بحث مشخص شد؛ وجهش را هم به این مقدار گفتم که دوستان ما تا حدودی آشنایی پیدا کرده باشند.

* تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص: ۷ *

شنیده‌اید که امام حسین (ع) از مدینه به مکه آمدند. وقتی این خبر در بلاد اسلامی منتشر شد، در خود مکه که غوغایی شد؛ مردم ریختند و بیعت کردند. از کوفه و بصره و جاهای دیگر مرتب نامه می‌آمده است. به‌خصوص از کوفه چون مقرر حکومت حضرت علی (ع) بود نامه زیاد می‌آمد. حتی در تاریخ دیده‌ام که روزی ششصد نامه می‌آمد که بالآخره به دوازده‌هزار نامه رسید و امام حسین (ع) بعد از آن حضرت مسلم را به سمت کوفه روانه کردند و جواب نامه بصری‌ها را هم همان موقع به همراه چند نفر به بصره فرستادند که با هم هماهنگ شوند.

حضرت مسلم طبق وظیفه شرعی‌اش و جریانی که می‌دانید به کوفه آمد. در تاریخ دیده‌ام که از هجده‌هزار نفر تا صد هزار نفر آمدند و با مسلم بیعت کردند. حتی در نامه‌هایی که از کوفه به مکه رفته، این‌طور آمده است که صد هزار نفر شمشیر به‌دست آماده یاری شما هستند. بعد هم حضرت مسلم آن نامه را به امام حسین (ع) نوشت و اخبار کرد به واقعه و اینکه که شرایط آماده است و شما حرکت کنید و

تشریف بیاورید؛ امام حسین (ع) هم عمره مفرده‌ای انجام دادند و در روز ترویبه از مکه به سمت کوفه حرکت کردند.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸

از اینجا مسأله نهی از منکر شروع می‌شود. تا آنجا حضرت می‌فرمودند بیعت نمی‌کنم و باطل را تأیید نمی‌کنم؛ از اینجا می‌فرمایند وارد صحنه شده‌ام و می‌خواهم اقامه حق کنم و معروف را پیاده کنم و جلوی منکر را بگیرم. یعنی تا آنجا مسأله

«وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

» بود، ولی از اینجا حرکت ایشان برای امر به معروف و نهی از منکر شروع شد.

خوب، شنیده‌اید که حضرت مسلم آن نامه را نوشت؛ امّا ببینید که تعاون کوفی‌ها بر بزرگواران چگونه است که ما برای ما درس عبرت است. بعد از آنکه عیب‌الله وارد کوفه شد و آن جریاناتی که نمی‌خواهم بگویم کار مسلم به اینجا می‌کشد که وقتی غروب می‌شود و می‌خواهد نماز مغرب را بخواند می‌بیند سی نفر بیشتر در مسجد نیستند. اول در مسجد جا نبوده است؛ می‌دانید مسجد کوفه چه دریایی است؟ می‌گویند در مسجد کوفه جا نبوده است؛ امّا بعد، فقط سی نفر مانده بودند. حتی می‌نویسند وقتی به درب

مسجد می‌رسد ده نفر مانده بودند و وقتی وارد کوچه می‌شود می‌بیند دیگر هیچ کس نیست. پس »

وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

« چه شد!؟ »

مُسلم به این کوچه‌ها می‌آید؛ متحیر، سرگردان، گرسنه، تشنه، عطش به او فشار آورده است؛ کسی را ندارد؛ رسید به طوعه، آن پیرزنی که واقعاً از اولیاء خدا است؛ سلام می‌کند، می‌گوید آب داری به من بدهی؟ من تشنه‌ام. طوعه هم او را نمی‌شناسد، می‌رود و آب می‌آورد؛ مُسلم آب را می‌نوشد؛ طوعه ظرف را در خانه می‌گذارد؛ وقتی برمی‌گردد می‌بیند حضرت مُسلم هنوز ایستاده است. سه بار به مُسلم می‌گوید اینجا نیست؛ برو؛ برو سراغ زن و بچه و خانه و زندگی‌ات. حضرت مُسلم می‌گوید

: «مَا لِي فِي هَذَا الْمِضْرٍ مَنَزِلٌ وَلَا أَهْلٌ

». یعنی من در این شهر اصلاً منزل و مأوایی ندارم و غریبم. طوعه به او می‌گوید مگر تو که هستی و از چه قبیله‌ای هستی؟ تا مُسلم می‌گوید من مُسلم بن عقیلیم، این زن حالتی از شعف و شادی پیدا می‌کند. وقتی مُسلم تقاضا می‌کند که مرا به منزلت راه بده می‌گوید بیا داخل، فدای تو شوم. او را به داخل خانه می‌برد و از او پذیرایی می‌کند.

فردا می‌آیند و آنجا را محاصره می‌کنند. مُسلم می‌آید بیرون و شروع می‌کند به جنگیدن. چقدر اینها به حضرت مُسلم ضربه زدند و حيله‌ها به کار بردند ولی باز هم نتوانستند او را دستگیر کنند. خون از چهره‌اش جاری است ولی تسلیم نمی‌شود؛ تا آنکه با فریبکاری اشعث، مُسلم را گرفتند.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹

اینجا مُسلم شروع می‌کند به گریه کردن؛ آنها مُسلم را سرزنش می‌کنند. مُسلم از شجاعان معروف عرب بوده است. عبیدالله بن عباس رو می‌کند به او و می‌گوید مثل تویی که برای چنین امری قیام کرده که نباید گریه کند. مُسلم بلافاصله می‌گوید:

«لَا أَبْكِي لِنَفْسِي وَ لَكِنْ أَبْكِي لِأَهْلِي الْمُقْبِلِينَ إِلَيَّ». «۱»

می‌دانی من برای چه کسی گریه می‌کنم؟ برای آن خاندان و خانواده‌ای گریه می‌کنم که دارند به سوی من در کوفه می‌آیند؛

«أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ وَ آلِ الْحُسَيْنِ»

. گریه‌ام برای حسین و آل حسین (ع) است ...

(۱) - الإرشاد، ج ۲، ص ۵۹

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۰

جلسه دوم «۱»

اشاره

(۲)

(۳) در جلسه گذشته عرض کردم که قیام امام حسین (ع) بر محور دو چیز بود؛ یکی مسأله عدم تعاون به اثم و عدوان که نمودارش همان حرکت حضرت از مدینه به مکه است و دیگری مسأله امر به معروف و نهی از منکر که مصداق اتمش همان حرکت حضرت از مکه به سوی کوفه است.

* نیاز انسان به تعاون ص: ۱۰

برای روشن شدن مصبّ بحث این را عرض می‌کنم که انسان دارای دو بُعد است؛ یک بُعد مادی و یک بُعد معنوی. در این مسأله هیچ شبهه‌ای نیست. انسان در بُعد مادی‌اش این طور است که به‌تنهایی نمی‌تواند امور معیشتی‌اش را اداره کند و به تعبیر ساده احتیاج به همکاری دیگران دارد. در بُعد معنوی هم این بحث مطرح است. یعنی انسان در سیر معنوی‌اش نیز احتیاج به کمک و همکاری دارد و به‌تنهایی نمی‌تواند خودش را اداره کند. به تعبیر دیگر، انسان چه در بُعد مادی و چه در بُعد معنوی‌اش خودکفا نیست.

چون انسان خودکفا نیست و نمی‌تواند خودش را به‌تنهایی اداره کند، احتیاج به «اعانه» دارد. هم در زندگی مادی‌اش احتیاج به کمک دیگری دارد و هم در بُعد معنوی‌اش نیازمند دیگری است. مسأله اعانه و تعاون اینجا مطرح می‌شود. «۴»

در اینجا باید دید که آیا از دیدگاه مکتب الهی هر تعاون و هر اعانه‌ای، چه در بُعد مادی و معیشتی و چه در بُعد معنوی، امضاء شده و پسندیده است یا خیر؛ مثلاً فرض کنید کسی در زندگی دنیایی‌اش نیازمند است و ما می‌خواهیم به او کمک کنیم؛ آیا جایز است که -نعوذ بالله- برویم سرقت کنیم و به او بدهیم؟ مانند کسی که نان را می‌دزدید و به فقرا می‌داد و وقتی امام صادق (ع) به او اشکال کردند، گفت معلوم می‌شود که شما با آیات قرآن آشنا نیستید! چون قرآن گفته است «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا»؛ یعنی

(۱) - جلسه ۱۸۵۷؛ سه‌شنبه، هفتم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، اول محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

(۲)

(۳)

(۴) - بعداً عرض می‌کنم که آیا بین اعانه و تعاون فرق هست یا خیر.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۱

اگر کسی یک عمل نیک انجام دهد به او ده پاداش می‌دهند، اما «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا». «۱» من یک دزدی کردم و یک حسنه انجام دادم. پس یک پاداش از ده پاداش از بین می‌رود و نه پاداش دیگر باقی می‌ماند! البته حضرت جواب این مغالطه را به دادند و فرمودند خدا حسنات را فقط از متّقین قبول می‌فرماید. «۲»

پس این سؤال مطرح می‌شود که آیا از دیدگاه مکتب الهی، تعاون به هر شکل که باشد پسندیده است یا خیر؟ آنچه که در آیه تعاون هدف‌گیری شده این است که این طور نیست که تعاون به هر شکلی پسندیده باشد، بلکه این اصل در اسلام قانون‌مندی دارد.

* تعاون؛ اصل اساسی سنت اسلامی ص: ۱۱

یک اصل اساسی سنت اسلامی در همین آیه است. این تعبیری است که مرحوم علامه طباطبایی ۱ در تفسیرشان از آیه تعاون کرده‌اند. «۳» برای اینکه بدانید بحث تعاون از نظر علمی قابل تردید نیست، در جلسه گذشته اشاره کردم که سوره مائده آخرین سوره از سُور مَفْضَلَات است که قبل از وفات پیغمبر اکرم (ص) نازل شد. «۴» در این جلسه هم دو روایت می‌خوانم تا بعد وارد بحث شوم؛ یک روایت از پیغمبر اکرم (ص) و یک روایت از علی (ع).

در خطبه حجّه الوداع که در ماه ذی‌الحجه بوده و پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بعد از آن وفات کرده است حضرت می‌فرماید:

«إِنَّ سُورَةَ الْمَائِدَةِ مِنْ آخِرِ الْقُرْآنِ نُزُولًا»

«؛ سوره مائده آخرین سوره از قرآن است که نازل شده است؛»

فَأَحَلُّوا حَلَالَهَا وَحَرَّمُوا حَرَامَهَا. «۵» ی

عنی این را بدانید که حکم‌هایی که از حلال و حرام در این سوره هست، إلى یوم القیامه به هیچ وجه قابل تغییر نیست.

(۱) - سوره مبارکه انعام، آیه ۱۶۰

(۲) - بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۳

(۳) - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۳

(۴) - بعضی گفته‌اند این سوره دو ماه قبل از وفات پیغمبر اکرم نازل شده است. آیه غدیر هم در این سوره آمده است؛ «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

(۵) - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۵۳

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۲

روایت دیگر از علی (ع) است که حضرت فرمود:

«وَكَانَ مِنْ آخِرِ مَا نُزِلَ عَلَيْهِ سُورَةُ الْمَائِدَةِ فَنَسَخَتْ مَا قَبْلَهَا وَلَا يَنْسُخُهَا شَيْءٌ». «۱» ی

عنی احکامی که در سوره مائده است احکام سوره‌های دیگر را نسخ کرده، ولی حکم‌هایی که در این سوره آمده هرگز قابل نسخ نیست. لذا من هم عرض کردم که اگر کسی بخواهد در احکام وارد شده در سوره مائده خدشه کند معنایش این است که می‌خواهد خدشه به اسلام وارد کند.

بنابر این به این نتیجه می‌رسیم که این آیه شریفه که در ابتدای سوره مائده است، یک اصل اساسی و یک سنت اسلامی در روابط اجتماعی را مطرح می‌کند. چون گفتیم که انسان در دو بُعد مادی و معنوی اش محتاج به غیر است و همان‌طور که عرض کردم، این رابطه باید باشد. اما بحث اساسی، چگونگی این رابطه و چگونگی کمک کردن و کمک‌گیری از یکدیگر است. یعنی من که از نظر زندگی دنیوی‌ام به غیر محتاجم، این غیر چگونه می‌تواند با من همکاری داشته باشد؟ او که به من محتاج است، من چگونه با او همکاری داشته باشم؟ همچنین در سیر معنوی، کمک و مساعدت ما به یکدیگر چگونه باید باشد؟ پس به‌طور خلاصه، این یک اصل کلی و اساسی در روابط اجتماعی، در دو بُعد مادی و معنوی است.

یکی از خصوصیات آیه تعاون این است که در آن هم جنبه اثباتی هست و هم جنبه نفی. یک دستورالعمل وقتی کامل است که در آن هم جنبه اثباتی و هم جنبه نفی هر دو باشد. انسان در دنیا زندگی‌اش و زنده بودنش بر محور اعانه است و اگر دستور اعانه بخواهد کامل باشد، باید روشن کند که چه چیزهایی را کمک کنم و چه چیزهایی را کمک نکنم. کمک و مساعدت باید نقش سازندگی داشته باشد و نقش تخریبی نداشته باشد. لذا به این آیه که نگاه کنید، می‌بینید که این دستورالعمل الهی و این اصل اساسی، کامل است و هم جنبه اثباتی را دارد و هم جنبه نفی دارد؛

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى

«بُعد اثباتی این دستور است و «ل

ا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

«هم بُعد نفی آن است. ما هم اول جنبه اثباتی‌اش را عرض می‌کنیم و بعد جنبه نفی آیه را مطرح می‌کنیم و درباره هر کلمه این آیه بحث می‌کنیم.

* معنای تعاون ص: ۱۲

بحث اول این است که «تعاون» یعنی چه؟ تعاون به عنوان اولین کلمه است که هم اثبات و هم نفی در آیه بر روی آن آمده است. در باب تعاون دو تصویر مطرح می‌شود.

(۱) - بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۷۱

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۳

تصویر اول این است که تعاون به این معنا باشد که دو نفر با هم یک کار را انجام دهند. جنبه ادبی‌اش هم این است که هیأت تفاعل، اقتضای اثینی می‌کند. مثلاً سنگی ثقیل و سنگین است و او به تنهایی نمی‌تواند بلند کند و من هم نمی‌توانم به تنهایی بلند کنم، یک سرش را او بلند می‌کند و یک سرش را من و با هم بلند می‌کنیم. این بلند کردن سنگ از روی زمین، یک کار است؛ این یک کار را ما دو نفر با هم انجام دادیم. بعضی که دقت نظر کامل نداشته‌اند، تعاون را این طور معنا کرده‌اند. یعنی به اصطلاح ادبی گفته‌اند «اشتراک در فعل واحد» است.

تصویر دوم اینکه کسی در کاری اصیل باشد و دیگری برای او شرایطی را مهیا کند. مثلاً کسی می‌خواهد آدم بکشد و چاقو را تو به دستش دهی. اینجا او آدم را کشته است، ولی تو چاقو را به دست او داده‌ای و برای کار او تهیه مقدمات کرده‌ای. این را می‌گویند «اعانه»؛ او می‌خواهد برود سرقت کند، تو نردبان را به او دادی و او دزدی کرد ولی تو خودت نرفتی.

تعاون کدام یک از این دو مورد است؟ اشتراک در فعل واحد است یا اینکه یکی در کار اصیل است و دیگری کمک می‌کند؟ جواب: آنهایی که اهل دقت هستند، اگر جستجو کنند، می‌بینند که هم لغت و هم عرف معنای دوم را برمی‌گزینند. مراجعه کنید به قاموس، منجد و دیگر منابع لغوی و ببینید که «عون» را به معنای کمک و مساعد می‌آورند. «۱» یعنی یکی در کار اصیل است و دیگری برای او شرایط و اسباب را مهیا می‌کند.

آیه شریفه هم نظرش همین است و غیر از این نیست. چون صدر آیه خطاب به مؤمنین است. اول می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و بعد از چند مطلب می‌گوید «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ». اگر تعاون به معنای اول، یعنی اشتراک در فعل واحد باشد، معنای آیه این می‌شود که همه مؤمنین باید جمع شوند و یک کار را انجام دهند. مثلاً سنگی که روی زمین افتاده، همه باید بیایند و هر کس باید یک انگشتش را زیر آن بگذارد تا از جا بلند شود! در حالی که اصلاً این طور نیست و گفتن این حرف‌ها به دلیل بی‌توجهی است.

(۱) - قاموس قرآن، ج ۵، ص ۷۰

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۴

ظهور عرفی آیه این است که هر مؤمنی باید کمک کار دیگری در عمل خیر و تقوا باشد. تو برای او تهیه اسباب کن؛ چون او به تنهایی نمی‌تواند. او هم باید برای تو مقدمات بر و تقوا را فراهم کند. یعنی هر کدام از شما کار خود را می‌کنید اما از نظر مقدمات چون به تنهایی نمی‌توانید کار را پیش ببرید، دیگری به شما کمک می‌کند چه از نظر معیشتی و چه معنوی. پس آنچه مورد نظر آیه است بحث کمک و اعانه است. بله، درست است که بین هیأت‌ها و ابواب مختلف فرق است؛ اما هیچ وقت نباید ریشه لغت را کنار بگذارید و بروید سراغ هیأت. در اینجا اصلاً خود ریشه «عون» معنایش مساعدت است. البته این اعانه و کمک در اسلام قانون‌مند است. همه نیاز به کمک دارند اما این کمک کردن مطلق نیست.

حالا چند روایت بخوانم. یک روایت مفصّلی در بحار الأنوار، در باب مسأله قضاء حاجت مؤمن از امام صادق (ع) است که حضرت فرمودند: »

وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ

«۱» یعنی تا وقتی که مؤمن در حال کمک به برادر دینی خود باشد، خدا هم در حال کمک به او است. روایت دیگر از پیغمبر اکرم (ص) است که حضرت فرمود: «

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ أَعَانَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَصَدَّكَ عَنْ مَعْصِيَةِ وَ أَمَرَكَ بِرِضَاةِ

«۲» بهترین برادران کسی است که به تو کمک کند در طاعت خدا؛ آیا این یعنی دو نفری یک نماز بخوانید! یا دو نفری یک روزه بگیرید! این معنای تعاون نیست. چه اعانه و چه تعاون، هر دو، یک معنا بیشتر ندارند و آن همان است که عرض کردم. قدر مسلم و آنچه قدر متیقن است، کمک کردن است. یعنی او اصالت دارد و تو او را کمک می کنی.

روایت دیگر از علی (ع) است: «

خَيْرُ الْأَمْوَالِ مَا أَعَانَ عَلَى الْمَكَارِمِ

«۳»؛ و یا روایت دیگری که می فرمایند:

«خَيْرُ الْإِخْوَانِ الْمُسَاعِدُ عَلَى أَعْمَالِ الْآخِرَةِ»

«۴» یعنی بهترین برادران کسی است که به اعمال صالح اخروی کمک کند. از این قبیل روایات بسیاری داریم. پس این مسأله در آیه مطرح است و این از احکام مسلم و از اصول اساسی در اسلام و از مسائل اساسی در روابط اجتماعی است که آیه تعاون هم چگونگی آن را بیان می کند و هم جنبه های اثباتی و جنبه نفی اش را می گوید.

(۱) - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۲۲

(۲) - مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۳

(۳) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۶۷

(۴) - مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۳

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۵

* تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص: ۱۵

امام حسین (ع) هم در مسیری که می آمد، به این اصل اساسی عمل می کرد که ما از آن تعبیر به «استعانه» می کنیم. موقعی که امام حسین (ع) از مکه به سوی کوفه حرکت کرد، تا روز عاشورا همین طور بود و با شکل های مختلف این کار را می کرد. گاهی بر خوردهای شخصی است، گاهی نامه نوشتن است و گاهی هم پیغام دادن است. یعنی از دیگران می خواست که در انجام دادن بَر و تقوا به او کمک کنند و از آن طرف، به اثم و عدوان کمک نکنند.

حالا بروم سراغ یکی از پیغام هایش؛ وقتی حسین (ع) به ثعلبیه رسید، دید خیمه و وسایلی هست؛ معلوم شد کسی در آنجا مشغول زندگی است. حضرت تشریف آوردند و پیرزنی را دیدند و از او سؤال کردند که اینها برای کیست؟ پیرزن گفت برای وهب و خانواده اش؛ آنها نصرانی بودند و مسلمان هم نبودند. در بعضی تواریخ دیده ام که حضرت وقتی آنجا رسیدند، نیزه شان را در زمین فرو بردند و توقف و استراحت کوتاهی کردند. وقتی می خواستند بروند، فرمودند موقعی که وهب آمد به او بگو پیش ما بیاید. در تاریخ نوشته اند زمانی که حضرت خواست برود، نیزه را بیرون آورد. بعد از بیرون آوردن نیزه از آن مکان آب سرازیر شد. می دانید که در سرزمین حجاز چون آب کم است، بسیار ارزشمند است. آب سرازیر شد؛ پیرزن هم تعجب کرد. پسرش که از راه رسید ماجرا را تعریف کرد که کسی آمد و گفت وقتی پسرت برگشت بگو بیاید پیش ما.

دیگران مسلمان بودند و مسأله تعاون و اعانه از آنها توقع می‌رفت؛ اما این که مؤمن و مسلمان هم نبود. معلوم می‌شود وقتی باطن پاک باشد، از انسان دستگیری می‌کنند. وهب ناگهان منقلب می‌شود و به مادرش می‌گوید خدا خیلی به من لطف و عنایت کرده است. بلند شد و تمام بساط را جمع کرد تا خودش را به امام حسین (ع) برساند. در تاریخ می‌نویسند وقتی رسید، خودش را روی پاهای امام حسین (ع) انداخت و شروع کرد به بوسیدن. سرانجام وهب و مادر و همسرش، هر سه اسلام آوردند. حضرت پیغام داد برای اعانه به بَر و تقوا که بیا و کمک کن؛ او هم همراه حسین (ع) به کربلا می‌آید.

روز عاشورا ایستاده بودند و تماشا می‌کردند. چند روزی بود که این جوان ازدواج کرده بود. می‌خواست به میدان برود، اما همسرش ممانعت می‌کرد. هرچه مادر به او می‌گفت برو، ما برای چه اینجا آمده‌ایم؟ تمام زندگی را جمع کردیم، تمام این بیابان‌ها را طی کردیم، خط عوض کردیم و دست از دینمان

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۶

برداشتیم برای چه؟ چه طور شده است که حالا تو به میدان نمی‌روی؟ اما هرچه مادر ترغیب می‌کرد، همسرش می‌گفت نمی‌گذارم. بالأخره همسرش به او گفت برویم پیش امام حسین (ع) تا آنجا به تو اجازه دهم. «۱» این دو جوان آمدند پیش امام حسین (ع). وهب رو می‌کند به امام حسین (ع) و می‌گوید آقا، من می‌خواهم به میدان بروم، ولی همسر نمی‌گذارد و می‌گوید من حرف دارم. حسین (ع) رو کرد سمت همسرش و فرمود چه می‌گویی؟ همسر وهب گفت من آمده‌ام خدمت شما و از شما می‌خواهم که دو چیز را ضمانت کنید تا وهب برود. اول اینکه اگر او برود، می‌دانم که شهید می‌شود؛ اما من جوانم و در این بیابان کسی را ندارم. شما به من اجازه دهید که بیایم و در خدمت خانواده شما باشم. دوم اینکه وهب که شهید شود، روز قیامت به بهشت می‌رود؛ اینجا باید پیش شما ضمانت دهد که من را هم با خودش به بهشت ببرد. می‌نویسند «فَبَكَى الْحَسَيْنُ (ع)». حضرت شروع کرد های‌های گریه کردن و بعد هم هر دو خواسته همسر وهب را تضمین کرد.

وهب به میدان رفت. عده‌ای از آن منافق‌ها را به درک واصل کرد. آنها یک دست وهب را قطع کردند. چشم همسر وهب به این صحنه افتاد. دید همسرش عجب وضعی پیدا کرده است. دیگر طاقت نیاورد؛ عمود خیمه را برداشت؛ خود این دختر وارد میدان جنگ شد. تا چشم وهب به او افتاد مضطرب شد و پرسید چرا آمدی؛ می‌دانید چه جوابی به وهب داد؟ گفت مگر نشنیدی که حسین (ع) فریادش بلند شده است:

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ
؟» (۲) حسین (ع) کمک می‌خواهد ...

(۱) - به خدا قسم، انسان شرم‌نده می‌شود که یک عمر بگوید مسلمانم و بعد - نعوذ بالله - علیه اسلام اقدام کند؛ آن وقت دو جوان نصرانی تازه مسلمان این طور در راه اسلام فداکاری کنند

(۲) - اللهوف، ص ۱۱۵

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۷

جلسه سوم «۱»

اشاره

بحث ما راجع به اعانه و تعاون در روابط اجتماعی بود که در آیه شریفه وارد شده است و عرض کردم که این آیه شریفه از آیاتی

است که حکم یکی از اصول اساسی را که در اسلام مطرح است بیان می‌فرماید و قیام امام حسین (ع) هم بر همین محور انجام شد. در جلسه گذشته وارد بررسی کلمات این آیه شریفه شدم و اول اینکه تعاون یعنی چه؟ عرض کردم که مراد از تعاون این است که شخصی می‌خواهد فعلی را انجام دهد و دیگری مُساعد او در انجام آن فعل شود. یعنی در فعل او شرکت نمی‌کند؛ بلکه در کاری که او می‌خواهد انجام دهد از او حمایت می‌کند. به تعبیر دیگر، تعاون عبارت است از فراهم کردن مقدمه‌ای از مقدمات و حمایت کردن؛ چون اصلاً تعاون از ماده «عون» است و این ماده هم در لغت و هم در عرف به همین معنا است و هیأت «تفاعل» هم موجب انسلاخ ماده از معنای اصلی‌اش نمی‌شود.

لذا تعبیر من این بود که قدر متیقن این است که آیه شریفه این معنا را هدف‌گیری کرده است که در روابط اجتماعی که انسان‌ها به یکدیگر محتاجند، چه در بعد مادی و امور دنیوی خود و چه در امور معنوی، به یکدیگر کمک کنند و این هم به همان معنای اعانه است. بله، اگر خیلی تنازل کنیم، می‌گوییم معنای شرکت را هم در بر می‌گیرد؛ و گرنه اصلاً به همان معنا است که عرض کردم.

* معنای بَرّ و تقوا ص: ۱۷

طبق آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى»، حمایت و همکاری باید باشد. این اصل مُسَلَّم است. اما آیا به‌طور مطلق است؟ یعنی هر کسی که محتاج است به حمایت، در هر کاری از او حمایت کن؟ همین اول فهمیده می‌شود که این‌طور نیست. تا گفت «عَلَى الْبِرِّ»، به قول ما طلبه‌ها دایره تعاون و اعانه ضیق می‌شود؛ «۲» این عبارت «عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» دایره تعاون و مدار اعانه را تنگ کرد. یعنی درست است که

(۱) - جلسه ۱۸۵۸؛ چهارشنبه، هشتم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، دوم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

(۲) - جلسه اول گفتیم که بحث ما یک مقدار طلبگی است؛ چون این مباحث به دست این و آن می‌رسد لذا من مجبورم اینها را بگویم.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۸

در اسلام، اصل اساسی بر محور اعانه و تعاون و کمک است، اما این به‌طور مطلق نیست؛ بلکه همکاری و حمایت باید نسبت به بَرّ و تقوا باشد.

حالا ببینیم که «بَرّ» و «تقوا» چیست؟ «بَرّ» از نظر لغت، نیکی و نیکویی کردن است. یک «بَرّ» داریم و یک «بَرّ» داریم که اولی مصدر است و دومی صفت مشبّهه است. بَرّ به معنی اصلی‌اش یعنی صحرای وسیع و گسترده که در مقابل بحر است. اینکه به اشخاصی که زیاد نیکی می‌کنند بَرّ گفته می‌شود، جنبه کنایی دارد و به این اعتبار است که اینها احسان‌هایشان وسیع و گسترده است. پس بَرّ به معنی نیکی است.

اما در این اینجا آیا مراد قرآن همان معنی لغوی است؟ من نکته‌ای را می‌خواهم در باب آیات قرآن و آنچه در مکتب ما اسلام وارد شده است عرض کنم و آن اینکه ممکن است یک سنخ مفاهیمی باشد که اینها مفاهیم گسترده‌ای باشد؛ ولی آنچه در قرآن مورد نظر است مصادیق خاصی از آن مفاهیم باشد. لذا ما باید برویم آن را جستجو کنیم. مثلاً همین‌جا در بحث آیه تعاون، اول فهمیدیم که حمایت به‌طور مطلق نیست؛ بلکه حمایت نسبت به بَرّ و تقوا است. خود بَرّ هم معنای وسیعی دارد. باید دید بَرّ از دیدگاه قرآن چیست.

در تفاسیر تعابیر مختلفی وارد شده است که مقصد همه‌شان یک چیز بیشتر نیست و من آنها را جمع‌بندی می‌کنم. «۱» ولی خود آیات قرآن بَرّ را تفسیر می‌کند. قرآن خودش تبیین می‌کند که مُرادش از بَرّ چیست و کدامیک از مصادیق است.

آیا از دیدگاه قرآن مطلقاً حُسنِ فعلی بَرّ است و یا حُسنِ فاعلی هم باید باشد؟ این خودش یک مسأله علمی است. یک مثال می‌زنم؛ کسی می‌خواهد بایستد و نماز بخواند و من می‌دانم که ریائاً می‌خواهد این کار را انجام دهد؛ یا مثلاً می‌خواهد یک مجلسی به نام اسلام بر پا کند، اما می‌خواهد بهره‌برداری سوء از آن کند. اینجا صورتِ فعل زیبا است. حُسنِ فعلی هست، اما حُسنِ فاعلی ندارد. چرا؟ چون او ریاکار و فریب‌کار است. حالا آیا کمک کردن به او و فراهم کردن مقدمات برای او هم جزء «تعاونوا علی البرّ» است؟ درست است که به عمل او اطلاقِ بَرّ و عملِ نیک می‌شود، اما همین عمل از دیدگاه اسلام مبعوض خدا است و مورد رضای خدا نیست و از دیدگاه اسلام و قرآن بَرّ نیست. چرا؟ چون حُسنِ فاعلی ندارد؛ حقّه‌بازی و فریب‌کاری است.

(۱) - اینجا نمی‌خواهم بحث‌های مفصل کنم؛ چون بحث‌های زیادی در آینده دارم.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۹

قرآن کریم در سوره بقره بَرّ را معنا می‌کند: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». (۱)

شأن نزول این آیه مسأله قبله است. بعد از اینکه قبله تغییر پیدا کرد هم نصاری و هم یهود ناراحت شدند و سر و صدا راه افتاد. چون در آن موقع نصاری شرقی بودند و یهود غربی بودند؛ یعنی آنها قبله‌شان سمت شرق بود و اینها غرب و کعبه هم وسط بود. این آیه می‌گوید بَرّ این نیست که به این سمت بایستند یا به آن سمت بایستند. این جهات، خودش از نظر ذات اصالتی ندارد و اگر شرافتی هم هست اعتباری است. کعبه هم این طوری است. یعنی نیک بودنش ذاتی نیست. بلکه به جهت انتساب به خداوند است؛ و گرنه خشت و گل همه جا فراوان است. کعبه احترامش به این جهت است. آیه شریفه می‌گوید دنبال حرف‌های اینها نروید؛ بَرّ این نیست.

(۲)

پس بَرّ چیست؟

ولكن البرّ من آمن بالله

اینجا شخص را مطرح می‌کند؛ بَرّ را معنا می‌کند. می‌خواهد مصدرِ فعل (بَرّ) را معنا کند، می‌رود سراغ صفت مشبّهه (بَرّ). «من آمن بالله»، بَرّ است. اول می‌گوید که بارّ و کسی که دارای صفت نیکوکاری است کیست، تا معلوم شود که نیکی یعنی چه. (۳)

بَرّ و نیکی از دیدگاه خداوند دو نوع بیشتر نیست؛ یکی در بُعد اعتقادی و دومی در بُعد عملی. هر دو بُعد را آیه مطرح می‌کند. در بُعد اعتقادی هم سه چیز را مطرح می‌کند: اعتقاد به مبدأ و معاد و نبوت که در آیه خیلی روشن است؛

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ

». بعد هم وارد بُعد عملی می‌شود. پس صِرف پیکره نیک و باطنِ پوچ، از دیدگاه الهی بَرّ محسوب نمی‌شود. بلکه بَرّ عبارت است از آن عملی که در ربط با خدا انجام می‌شود. لذا آنچه در تفاسیر آمده است، هر کدام در حدّ خودش این مسأله را مطرح کرده‌اند و همه یک چیز هم بیشتر نمی‌گویند؛ چه آنهایی که از نظر شرعی و ظواهر شرع وارد می‌شوند و چه آنهایی که از بُعد معرفتی و عرفانی وارد می‌شوند، همه یک چیز

(۱) - سوره بقره، آیه ۱۷۷

(۲) ۵ - بعضی گفته‌اند مراد آیه این است که نیکی فقط این نیست، بلکه چیز دیگری است؛ ولی آنچه من گفتم عمیق‌تر و

ریشه دارتر است

(۳) - یعنی آیه شریفه «بَرِّ» را معرّفی کرده است تا معنای «بَرِّ» روشن شود.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۰

می گویند و آن اینکه بَرِّ از دیدگاه قرآن و آن عملی که اصل اساسی اسلام بر آن است که اگر کسی می خواهد آن را انجام دهد من باید کمکش کنم و حمایتش کنم، آن کاری است که برای رضای خدا و با انتساب به الله تعالی انجام می شود؛ چه در بُعد اثباتی اش و چه جنبه نفیی اش. (۱)

«تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» یعنی شما با یکدیگر این همکاری را داشته باشید که اگر هر کدام از شما در منطقه اطاعتی اش وارد یک عملی شد - چه در بُعد مادی اش و چه در بُعد معنوی اش - که مورد رضای الهی است، به او کمک کنید. این یک اصل اساسی است که اگر او می خواهد کاری که از دیدگاه خداوند خوب است را انجام دهد، تو کمکش کن؛ و از آن طرف اگر تلاش می کند تا حرامی را ترک کند و احتیاج به کمک دارد، تو هم بیا و به او کمک کن. اولی جنبه اثباتی و فعلی است و دومی جنبه نفیی و ترکی است. یعنی اگر این شخص می خواهد یک عمل مثبتی را از نظر الهی انجام دهد و می خواهد اطاعت فرمان الهی کند و «معروف» انجام دهد، کمکش کن. از آن طرف، تقوا نسبت به منکر است؛ «۲» یعنی اگر او می خواهد «منکر» را ترک کند، کمکش کن؛ «۳» این مطلب را در قوالب مختلف می توانیم بریزیم. مثلاً می توانیم بیابوریم در بُعد معرفتی تحت این عنوان که او می خواهد موافقت کند آنچه را که مورد رضای خدا است و از این طرف می خواهد مخالفت کند با آنچه که موافق رضای نفس است و مخالف رضای خدا است؛ اگر مخالفت با هوای نفسش کند «تقوا» است و اگر موافقت کند با آنچه خداوند فرموده که همان امر الهی است «بَرِّ» است. در هر قالبی از قوالب که بریزید، نتیجه اش همین معنا است که من عرض کردم.

ما از روایاتمان هم این را به دست می آوریم که مراد از «بَرِّ» چیست. روایت از پیغمبر اکرم (ص) است که حضرت فرمود:

: «أَمَّا عَلَامَةُ الْبَارِّ فَعَشْرَةٌ

«؛ یعنی شخص نیکوکار ده نشانه دارد؛»

يُحِبُّ فِي اللَّهِ وَيُبْغِضُ فِي اللَّهِ وَيُصَاحِبُ فِي اللَّهِ

«؛ دوستی اش بر محور خدا است؛ از آن طرف خشمش هم برای خدا است؛ مصاحبتی که می کند هم فی الله است . «و يُفَارِقُ فِي اللَّهِ»؛

جدا هم که می شود برای خدا است. به طرفت که می آید برای خدا است؛ از تو دور هم که می شود برای خدا است. »

و يَغْضَبُ فِي اللَّهِ وَ يَرْضَى فِي اللَّهِ وَ

(۱) - یعنی چه آنجایی که کسی برای رضای خدا می خواهد عمل واجب یا مستحبی را انجام دهد (بعد اثباتی) و چه آنجایی که می خواهد عمل حرام یا مکروهی را ترک کند (جنبه نفیی)

(۲) - جلسه قبل گفتم که این مباحث با مباحث امر به معروف و نهی از منکر رابطه تنگاتنگ دارد

(۳) - دقت کنید که بحث، بحث اعانه است. یعنی «او» می خواهد انجام دهد یا ترک کند و اصالت با «او» است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۱

يَعْمَلُ لِلَّهِ وَ يَطْلُبُ إِلَيْهِ وَ يَخْشَعُ لِلَّهِ خَائِفًا مَخُوفًا طَاهِرًا مُخْلِصًا مُسْتَحْيِيًّا مُرَاقِبًا وَ يُحْسِنُ فِي اللَّهِ. «۱»

غضب و رضایتش هم در راه خدا است. کار و طلبش هم برای خدا است. اینها علامت های نیکوکار است.

پس محور بَرِّ چیست؟ محور بَرِّ، رضای الهی است. آنجایی که عملش خداپسندانه است کمکش کن؛ که این یک وقت جنبه اثباتی

دارد و یک وقت هم جنبه ترکی دارد؛ یعنی می‌خواهد کاری را ترک کند که همین ترک، مورد پسند خدا است. پس ما از این جمله اول یعنی «تَعَاوُنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى»، این را می‌فهمیم که اولاً حمایت اصل است و تعاون جزء اصول اساسی اسلام است. ثانیاً این تعاون و اعانه به‌طور مطلق نیست؛ بلکه نسبت به موارد خاص، یعنی برّ و تقوا است. ثالثاً مورد خاص آن یعنی برّ و تقوا، آن جایی است که طرف یا می‌خواهد فعلی را انجام دهد که مورد رضای خدا است و یا می‌خواهد فعلی را ترک کند که همین ترک، مورد رضای خدا است. این اصل اساسی تعاون است؛ حالا چه در بُعد مادی باشد و چه در بُعد معنوی. در بُعد معنوی فرض کنید اگر کسی می‌خواهد اعتقاداتش را دُرُست کند یا می‌خواهد احکام شرعیه‌اش را یاد بگیرد، به او کمک کنید. در بُعد مادی هم اگر در روابط اجتماعی‌اش مشکل مادی دارد کمکش کنید و از او دستگیری و به او مساعدت کنید. «۲»

پس اصل تعاون یک معنایی است که جزء ارتکازیات هر انسان است و آن اینکه انسان مدنی بالطبع است و به صورت اجتماعی زندگی می‌کند و هر کس به دیگری احتیاج دارد و به‌تنهایی نمی‌تواند امورش را اداره کند. بنابر این تعاون و همکاری یک اصل عقلایی است که قابل انکار نیست. امّا آنچه در اینجا مورد نظر آیه تعاون بوده و در آیه مهم است این است که اصل همکاری به صورت مطلق نیست. مشارکت مطلق، همکاری مطلق و حمایت مطلق مورد تأیید اسلام نیست.

این آیه می‌خواهد یک روش جاهلیت را بگوید. چون در جاهلیت برای تعاون و همکاری و حمایت محورهایی درست کرده بودند؛ مثلاً عشیره و نژاد. قرآن می‌گوید تعاون بر محور نسب و نژاد نیست. در جاهلیت یک قبیله با قبیله دیگر متحد می‌شد و به این هم کاری نداشتند که حق با اینها است یا با آنها است. قرآن این شیوه را می‌گوید. قرآن حمایت به‌طور مطلق یا حمایت بر محورهایی که پوچ و جاهلیت

(۱) - بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۲۱

(۲) - مشکل ما این است که همه در مسیر مادیات می‌روند و خیال می‌کنند که تعاونی که ما داریم، تعاون نسبت به خوراک و پوشاک و مسکن است. نه خیر، هر دو بُعد است. آیه قرآن در سوره بقره اول بُعد معنوی را مطرح می‌کند و بعد مسأله شکم و بُعد مادی را.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۲

است را می‌گوید. یک نمونه‌اش هم این است که بچه‌ام خلاف کرده است ولی چون بچه خودم است از او حمایت می‌کنم. یا مثلاً فلانی چون رفیقم است، با اینکه مرتکب خلاف شده مطلقاً از او حمایت می‌کنم. این شیوه اشتباه و مورد نهی است. همین‌طور بروید در مسائل سیاسی؛ مثلاً هم حزبی هستند یا قراردادهای دفاعی و منطقه‌ای با هم می‌بندند. چون الآن هم بشر در کمال جاهلیت است. همان کاری که در جاهلیت می‌کردند، به‌طور کاملش الآن هست. آن موقع عشیره و نژاد بود، حالا بدتر از آن هست. این حکومت با آن حکومت در می‌افتد؛ چرا؟ می‌گوید چون با او قرارداد دفاعی دارم، از او حمایت می‌کنم. آیا این جاهلیت نیست؟ چه جاهلیتی از این بالاتر؟ الآن این شیوه‌های جاهلانه در سطح دنیا مطرح است و ظاهراً خیلی هم پسندیده است! این یک جاهلیت کبری است؛ آن موقع جاهلیت صغری بود و این جاهلیت کبری است. قرآن می‌گوید درست است که اصل همکاری، اصلی عقلایی است؛ امّا مطلق نیست؛ بلکه بر محور برّ است. امّا برّ از دیدگاه اسلام چیست؟ آیا صرف شکل عمل است؟ نه خیر، چون شکل عمل ممکن است خدعه و نیرنگ و فریب باشد؛ بلکه برّ آن عملی است که مورد رضای خداوند است.

*** درجه بندی ارزشی برّ و تعاون ص: ۲۲**

مطلبی که هست این است که برّ، که همان عمل مطلوب عندالله و مورد رضای خدا است، دارای درجات است و بر اساس همان

درجه‌بندی مطلوبیت، کمک به آن بر هم ارزش‌گذاری می‌شود. یعنی اگر بخواهیم روی حمایت‌ها برچسب ارزشی بگذاریم ابتدا باید ببینیم که «مُعان‌علیه» چیست. (۱) یعنی باید دید کاری که او می‌خواهد انجام دهد از نظر اسلام چه ارزشی دارد؛ هر چه آن عمل ارزش‌مندتر باشد، حمایت من از آن کار و فراهم کردن مقدماتش هم ارزش‌مندتر می‌شود.

روایت موثقه سکونی از امام صادق (ع) است که پیغمبر اکرم (ص) فرمودند:

«فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ

بر». (۲) یعنی شما اگر بخواهید از دیدگاه اسلام کارهای نیک را از لحاظ ارزشی بررسی کنید، همه دارای درجات هستند؛ اما بالاترین درجه کار از نظر نیکی چیست؟ این است

(۱) - به اصطلاح علمی، یک مُعین (کمک کننده) داریم و یک مُعان (کمک گیرنده) و یک مُعان‌علیه (عمل مورد کمک)

(۲) - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۶۰

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۳

که شخصی برود و جانش را در راه خدا بدهد؛ دیگر بالاتر از این نداریم. حالا اگر کسی این شخص را حمایت کند، از نظر ارزشی در باب اعانه به بر ارزش‌مندتر از این نداریم.

* تطبیق بحث با قیام امام حسین ص: ۲۳

(ع)

مسأله حسین (ع) همین بود. ایشان دو تا حرکت داشت؛ حرکت اول از مدینه تا مکه بود که آنجا به او می‌گفتند بیعت کن و او گفت «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْأِثْمَ وَالْعُدْوَانَ»؛ یعنی من به اثم و عدوان کمک نمی‌کنم. من از حکومتی که لاابالی‌گری و فساد را ترویج می‌کند حمایت نمی‌کنم. حرکت دوم از مکه به سوی کوفه بود که وقتی شرایط برای مقابله و نهی از منکر فراهم شد، حسین (ع) می‌خواهد نهی از منکر کند و در این راه می‌خواهد جانش را بدهد. اینجا هر کس او را در این راه حمایت کند، دیگر فوق این و بالاتر از این، تعاون به بڑی نیست؛ چون این بر بالاترین بڑ است.

در جلسه گذشته این را گفتم که حسین (ع) از مکه که حرکت کرد، شروع کرد به استعانه؛ تا قبل از آن در جایی نیامده است که استعانه کرده باشد. چرا؟ چون حرکت از مدینه تا مکه جنبه نفیی داشت؛ ولی حرکت از مکه به سمت کوفه جنبه اثباتی دارد. استعانه‌هایش هم چند جور بود؛ مستقیم و غیر مستقیم. استعانه‌های مستقیمش هم چند قسم بود؛ یک قسمش جنبه عمومی داشت و شخصی نبود. یعنی این‌طور نبود که شخص خاصی را طلب کند که بیا و من را کمک کن. این نوع استعانه‌اش چه زمانی بود؟ شبی که فردایش می‌خواهد به سوی کوفه حرکت کند، یعنی شب ترویه.

آن شب حضرت بلند شد و خطبه خواند. همه جمعیت هم بودند. آنجا فرمود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسِيهِ فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». (۱) یعنی هر کس که در آن راه و هدفی که من به دنبالش هستم حاضر است که خون دل خود را بدهد و حاضر است که در این راه مرا کمک کند و آرزو دارد که خدا را ملاقات کند، با ما بیاید و کوچ کند. من فردا صبح حرکت می‌کنم. یعنی آن بڑی که من در نظر گرفته‌ام فوق تمام بڑها است. اینجا مسأله استعانه است؛ یعنی بیاید کمک کنید؛ ولی باید تا پای جان بایستید. این اولین استعانه اجتماعی حسین (ع) است که در اولین شبی است که می‌خواهد حرکت کند. در آخرین لحظات هم باز استعانه می‌کند و استعانه آخرش را هم روز دوم محرم ظاهر کرد.

(۱) - اللهوف، ص ۶۰

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۴

در روایات و تاریخ داریم که امام حسین (ع) در روزی مثل امروز به کربلا رسید. نقل می‌کنند که مرکب دیگر راه نمی‌رفت و ایستاد. در بعضی مقاتل دارد که حتی تا شش مرکب هم عوض کرد، اما هیچ کدام حرکت نکردند. حضرت سؤال کرد: «أی هذه الموضوع»؛ اینجا چه جایی است؟ گفتند غاضریه؛ نام دیگر؟ عرض کردند شاطیء الفرات ... تا اینکه عرض کردند «کربلاء». تا گفتند کربلاء، «فَتَنَّفَسَ الصُّعْدَاءُ وَبَكَى بُكَاءًا شَدِيدًا». یعنی آهی از دل کشید و شروع کرد به های‌های گریه کردن. بعد اشاره فرمود: «وَاللَّهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ»؛ به خدا قسم این زمین، زمین کرب و بلاه است. «هِيَ هُنَا يُقْتَلُ رِجَالُنَا»؛ در تعبیر دیگر دارد «وَاللَّهِ هِيَ هُنَا يُقْتَلُ الرَّجَالُ، هِيَ هُنَا وَاللَّهِ تَرْمَلُ النَّسْوَانُ»؛ اینجا همان جایی است که مردهای ما را می‌کشند و شهید می‌کنند. به خدا قسم اینجا همان جایی است که همسران ما بیوه می‌شوند. «هِيَ هُنَا وَاللَّهِ يُذَيِّحُ الْأَطْفَالَ»؛ به خدا قسم اینجا همان جایی است که بچه‌های ما را سر می‌برند ...

در اینجا اطراف امام حسین (ع) اصحاب بودند، ولی بی‌بی‌ها نبودند. در روایت این طور دیده‌ام که بعد از آنکه حسین (ع) تصمیم می‌گیرد که آنجا خیمه‌ها را برپا کند، ام‌کلثوم آمد خدمت برادر و عرض کرد نمی‌دانم که چه سرّی است که از وقتی وارد این زمین شده‌ایم دل من گرفته است و یک حال دگرگونی دارم؛ جریان چیست؟ اینجا بود که حسین (ع) از آخرین استعانه‌اش خبر داد. رو کرد به خواهر و گفت ما با پدر و برادر به سمت جنگ صفین می‌رفتیم؛ به اینجا که رسیدیم پدرم سرش را گذاشت در دامان برادرم حسن (ع) و خوابش برد؛ ناگهان از خواب بیدار شد و شروع کرد به گریه کردن. من رو کردم به پدرم و عرض کردم بابا چرا گریه می‌کنید؟ چه شده است؟ پدر گفت پسر، اینجا خوابم برد؛ دیدم تمام این دشت پر از خون است؛ دریایی از خون است و تو ای اباعبدالله در این دریای خون شناور هستی و استغاثه و استنصار و استعانه می‌کنی؛ اما احدی به تو کمک نمی‌کند. این اشاره است به همان مراحل آخر روز عاشورا که حسین (ع) صدایش بلند شد «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» ...

جلسه چهارم «۱»

اشاره

بحث ما راجع به یک اصل اساسی در اسلام بود و آن مسأله اعانه و تعاون در روابط اجتماعی است چه نسبت به امور دنیوی و مادی و چه نسبت به امور اخروی و معنوی. در جلسات گذشته هم تعاون را معنا کردیم و هم برّ و تقوا را و گفتیم که اصل همکاری و حمایت به‌طور مطلق نیست؛ بلکه حمایت نسبت به برّ و تقوا است. تعاون به برّ به این معنا که زمینه را در روابط اجتماعی برای دیگران نسبت به فعلی که از دیدگاه اسلام برّ محسوب می‌شود فراهم کنید و همچنین از آن طرف هم راجع به تقوا، حمایت و همکاری به این معنا است که برای دیگران شرایطی را فراهم کنید که از آنها عمل زشت سرزنند و کمک کنید که از گناه پرهیز کنند.

* دو تذکر ص: ۲۴

در این جلسه ابتدا دو تذکر می‌دهم و بعد وارد جمله دوم آیه شریفه، یعنی «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» می‌شوم. تذکر اول: بعضی از اعمال هستند که اینها به اصطلاح علمی مصداق دو عنوان قرار می‌گیرند یعنی دو مفهوم و دو عنوان بر یک فعل صدق می‌کند. در اینجا عرض کردیم که مسأله «امر به معروف و نهی از منکر» با مسأله «اعانه به برّ و تقوا» رابطه تنگاتنگ دارد و

گفتیم که بَر یعنی فعل و عملی که از دیدگاه اسلام نیکو است و لذا تمام طاعات و عبادات، همه و همه، بَر هستند و ابرار هم که می‌گوییم، یعنی نیکوکاران، همان کسانی هستند که مطیع خداوند هستند و تمام فرمان‌های الهی را عمل می‌کنند. بنابر این هر کس هر یک از اموری را که مورد فرمان الهی است انجام دهد، عمل به بَر کرده است. پس نماز خواندن و روزه گرفتن و هر چه مورد امر خداوند است، اعْم از واجب و مستحب، از دیدگاه اسلام عمل به بَر است.

یکی از اموری که مورد امر الهی است، امر به معروف و نهی از منکر است. یعنی خود این مورد واجب است. مثلاً همین که می‌بینم وقت نماز دارد می‌گذرد و شخصی هم هست که نماز نخوانده است و

(۱) - جلسه ۱۸۵۹؛ پنج‌شنبه، نهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، سوم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۵

می‌دانم که اگر به او بگویم، بلند می‌شود و نمازش را می‌خواند، بر من امر به معروف واجب است؛ و از آن طرف اگر شخصی می‌خواهد معصیتی انجام دهد و شرایط نهی از منکر هست، آنجا بر من نهی کردن واجب است.

پس امر به معروف بَر است و نهی از منکر هم بَر است، مثل نماز خواندن. یعنی نفسِ عمل من که به نماز خواندن امر می‌کنم بَر است. امّا نکته مهمّ این است که همین امر به معروف در عین اینکه خودش بَر است، اعانه به بَر هم هست. مثلاً اگر کسی می‌خواهد نماز بخواند که بَر است و شما می‌خواهید به او کمک کنید چه کار می‌کنید؟ شرایطی را که در دسترسش نیست در دسترس او می‌گذارید؛ اگر مُهر ندارد به او مُهر می‌دهید یا اگر آب ندارد که وضو بگیرد به او آب می‌دهید. تعاون و اعانه به بَر، کمک کردن به مقدمات کاری است که آن کار، بَر است. امر به معروف، یعنی همین که می‌گویید بلند شو نماز بخوان، این هم یکی از مقدمات بَر است؛ مثل اینکه به او مُهر بدهید؛ و اتفاقاً تأثیرش هم بیشتر است. لذا امر به معروف، هم عمل به بَر است، چون واجب است مثل نماز خواندن؛ و هم اعانه به بَر است.

از آن طرف، نهی از منکر، هم عمل به بَر است و هم اعانه به تقوا است. تقوا چه بود؟ پرهیز؛ اعانه به تقوا این است که مقدمات را فراهم کنی که معصیت واقع نشود. یکی از مقدماتش این است که تا می‌بینم که می‌خواهد معصیتی انجام دهد، بگویم «نکن»؛ «تعاونوا علی البرّ و التقوی». اینکه عرض کردم گاهی از نظر فقهی بر یک فعل دو عنوان صدق می‌کند، نمونه‌اش همین آیه شریفه است که یک فعل هم تعاون به بَر و تقوا است و هم امر به معروف و نهی از منکر.

امر به معروف، هم عمل به بَر است و هم تعاون به بَر و نهی از منکر هم عمل به بَر است و هم تعاون به تقوا. یعنی یک فعل از من صادر شده است، امّا مصداق دو عنوان است؛ هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است و هم مصداق تعاون به بَر و تقوا. تذکر دوم: در اوّل بحث عرض کردم که مسأله تعاون امری عقلایی است و اسلام هم یکی از اصول اساسی‌اش تعاون است امّا همکاری و حمایت به‌طور مطلق نیست. تعاون برای اصلاح جامعه است و اصلاح جامعه یعنی سلامتی جامعه و این سلامتی یعنی سلامتی روابط اجتماعی.

تعاون و همکاری که برای اصلاح جامعه است دو رکن دارد؛ رکن اوّل، جمله اوّل آیه شریفه است؛ »

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى

«. یعنی اگر می‌خواهید یک جامعه از نظر روابط اجتماعی‌اش، چه در بُعد مادی

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۶

و چه در بُعد معنوی سالم باشد، مقدمات را فراهم کنید برای اینکه اهل آن جامعه به فرمان الهی عمل کنند، و مقدمات را فراهم کنید برای اینکه نواهی را ترک کنند. این یک رکن اصلاح جامعه است.

رکن دوم اصلاح جامعه،

وَلَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ

« است که بخش دوم آیه تعاون است. «لَاتَعَاوُنُوا» معنایش مشخص است؛ چون «تَعَاوُنُوا» را معنا کردیم. یعنی مقدمات اثم و عدوان را فراهم نکنید و برای اثم و عدوان تهیه اسباب نکنید.

* معنای اثم و عدوان ص: ۲۶

اثم و عدوان چیست و فرق بین این دو کدام است؟ «اثم» از نظر لغت، عملِ ناروا است و از نظر اصطلاحِ فقهی یا متشرعانه به معنی گناه است؛ یعنی کاری که موجب عقب ماندگی انسان نسبت به زندگی سعادت‌مندانه می‌شود. «عدوان» به معنای تجاوز و ستم است. عدوان هم همان اثم است؛ امّا وقتی اثم و عدوان کنار هم آمدند مراد از اثم، آن عملِ سیئی است که متعدّدی به غیر نیست ولی عدوان، اثم و عملِ زشت و سیئی است که متعدّدی به غیر هم هست. لذا از آن تعبیر می‌کنند به تجاوز.

در آیه شریفه هر دو عملِ زشت را مطرح کرده است؛ چه سیئی که در آن تعدّی به غیر نباشد و چه عملِ سیئی که متعدّدی به غیر هم باشد. یک وقت هست که - نعوذ بالله - شخصی نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد که این در محیط تشریحی «سیئه» است، در حالی که متعدّدی به غیر نیست؛ امّا یک وقت مالِ مردم را می‌خورد که این کار، هم زشت و اثم است و هم متعدّدی به غیر است. آیه شریفه هر دو را می‌گوید؛

وَلَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ

«، یعنی حمایت و کمک نکن نسبت به عملِ ناروا و زشت؛ چه مربوط به خودش باشد و چه تجاوز به غیر هم باشد.

* تعریف بزّ و اثم در روایات ص: ۲۶

در بعضی از روایات داریم که از پیغمبر اکرم (ص) درباره بزّ و اثم سؤال می‌کنند که بزّ چیست و اثم چیست. در یک روایت است که شخصی به نام وابصه می‌گوید من آمدم خدمت پیغمبر اکرم (ص) در حالی که نمی‌خواستم فروگذار کنم شیئی از اثم و بزّ را مگر اینکه از حضرت پرسش کرده باشم. وقتی وارد شدم حضرت فرمود می‌خواهی بگویم از چه می‌خواهی از من پرسسی؟ گفتم بفرمایید یا رسول الله؛ حضرت فرمود:

جِئْتُ تَسْأَلُ عَنِ الْبِزِّ وَالْإِثْمِ

«؛ یعنی تو آمده‌ای پیش من تا از بزّ و اثم سؤال کنی. سپس حضرت

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۷

انگشتانشان را جمع کردند و بر سینه من زدند و فرمودند

يَا وَابِصَةُ الْبِزُّ مَا أَطْمَأَنَّتْ بِهِ النَّفْسُ وَالْبِزُّ مَا أَطْمَأَنَّ بِهِ الصَّدْرُ

«. یعنی برو از دلت و از روحت بپرس که بزّ چیست و اثم چیست؛ یعنی خوب و بد را خودت تمیز می‌دهی و نیازی به سؤال نیست. این مطلب زیبایی است در روایت؛ یعنی خدا به هر انسانی عقل عملی داده و زشت و زیبا را می‌شناسد؛ البته در صورتی که مسخ نشده باشد و آدم باشد. اسلام بر محور همان چیزی است که سازمانِ وجودی انسان است. احکامش هم همین‌طور است و بر اساس فطرت انسان است. بنابراین از خودت، از دلت و از روحت بپرس. چرا از من می‌پرسی؟! بزّ آن کاری است که وقتی انجام دادی دلت آرامش پیدا می‌کند و خودت از خودت شرم‌منده نیستی. وقتی آدم کار خیر و کار خوب می‌کند حالت طمأنینه و اطمینان دارد؛ به این می‌گویند بزّ. امّا از آن طرف اثم یعنی چه؟»

وَ الْإِثْمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَ جَالَ فِي الْقَلْبِ وَ إِنَّ أَفْتَكَ النَّاسِ وَ أَفْتُوكَ

«۱» اثم و عمل ناروا چیزی است که دلخراش است و روح را آزار می‌دهد، هرچند به روی خودت هم نیاوری. اگر کار دلخراشی کرده باشی، هرچه هم به تو بگویند کارت خوب بود، خودت در درونت عذاب می‌کشی.

ما در باب تعاریف می‌گوییم که گاهی شیئی را که می‌خواهند تعریف کنند، نمی‌آیند ماهیت و مفهوم و حقیقتش را بگویند؛ بلکه آن را «تعریف به اثر» می‌کنند. مثلاً سؤال می‌کنی آتش چیست؟ می‌گویم آن چیزی که می‌سوزاند. این تعریف به اثر است. اینجا هم همین است. حضرت خواستند مطلب خوب جا بیفتد، لذا تعریف به اثر کردند. بر چیست؟ همان عملی است که وقتی انجام دادی روح و دلت آرام است؛ و گرنه بر به معنای نیکی و عمل نیک است و آن منافات با این ندارد. اثم چیست؟ عمل ناروا است، اما اثر عمل ناروا روی روح و دل است؛ البته در صورتی که مسخ نشده باشد. بله، بعضی از افراد هستند که از انسانیت مسخ شده‌اند؛ مثل حیوان هستند؛ گناه که می‌کنند، لذت می‌برند و کیف هم می‌کنند؛ و گرنه هر انسانی اینجوری نیست.

پس آیه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» می‌گوید اگر بخواهید جامعه را اصلاح کنید این دو رکن لازم است؛ یکی تعاون، حمایت و همکاری در بر و تقوا است و از آن طرف، عدم

(۱) - بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۲۸

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۸

حمایت و کمک و مساعدت و شرکت در اثم و عدوان است. این است که موجب صلاح جامعه است و اگر این نباشد، آنجا است که روابط اجتماعی روابط فاسدی خواهد بود و این اجتماع سالم نخواهد بود.

* تطبیق بحث با قیام امام حسین ص: ۲۸

(ع)

حسین (ع) هم محور حرکتش همین بود و روی همین تکیه کرده است؛

وَ لَتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ

«اول خواستند از حضرت برای یزید تأیید بگیرند که ایشان تأیید نکرد و از مدینه به مکه رفت. بعد هم که شرایط برای از بین بردن اثم و عدوان فراهم شد، از آنجا حرکت کرد که این حرکت جنبه نهی از منکری داشت و اینجا بود که استعانت و طلب حمایت کرد و فرمود بیاید حمایت کنید. ایشان چند جور استعانه کرد؛ هم مستقیم و هم غیرمستقیم. استعانه‌های مستقیمش هم دو جور بود؛ هم فردی و هم اجتماعی و گروهی. در این جلسه یکی از این موارد و به خصوص جملات حسین (ع) درباره اثم و عدوان را می‌خواهم مطرح کنم.

امام حسین (ع) حرکت کردند و آمدند و در بین راه رسیدند به ذی‌حسم که یکی از اصحاب ناگهان بلند گفت «الله اکبر»؛ تکبیر گفت. گفتند چه شده است؟! گفت نخلستان‌هایی می‌بینم. گفتند در این بیان فقر و بی‌آب و علف؟! او خیال کرده بود که نزدیک کوفه رسیده‌اند. یک نگاه دیگر کرد و گفت نه آقا! اینها درخت و نخلستان نیست؛ اینها نیزه‌ها و اسب‌ها است. نزدیک شدند و دیدند که حُرّ است به همراه هزار نفر از لشکریانش که آمدند سر راه حسین (ع). ابتدا حسین (ع) چون دستور داده بود در منزل قبلی آب زیاد بردارند، فرمود اینها تشنه هستند، به اینها آب بدهید؛ هم به خودشان، هم به مرکب‌هایشان. حتی خود حسین (ع) آمد و با دست مبارکش به اینها آب داد. مشک آب را گذاشت جلوی دهان یکی از اینها و فرمود بخور ...

اول حضرت از حُرّ سؤال کرد:»

لَنَا أَوْ عَلَيْنَا

«آمده‌ای من را حمایت کنی یا برای مقابله آمده‌ای؟ گفت نه، من از کوفه نیامده‌ام که شما را حمایت کنم؛ بلکه عکس این است. نزدیک ظهر شد و حسین (ع) رو کرد به حُرّ و گفت شما بروید نمازتان را بخوانید. حُرّ گفت نه، شما بایستید؛ ما هم اقتدا می‌کنیم. سعادت‌مند عجیبی است این حُرّ! حسین (ع) نماز ظهرشان را خواندند و تمام شد و بعد هم صحبت‌هایی کردند و بعد، نماز عصر را خواندند و بعد از نماز عصر خطبه خواندند که یک بخشی از کلمات حسین (ع) را می‌خوانم که اساس مطلب را مطرح می‌کند.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۲۹

حضرت می‌فرمایند ای مردم، بدانید که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است که اگر کسی حاکمی را دید که حرام‌های خدا را می‌گوید حلال است و عهد الهی را شکسته است و مخالفت با سنت پیغمبر می‌کند و در بین مردم اثم و عدوان را رواج می‌دهد، آن وقت چه عملاً چه لفظاً با او مقابله نکند و نهی از منکر نکند، سزاوار است که خدا او را به جهنم ببرد. ای مردم، بدانید اینهایی که بر سر کار هستند، به دنبال کارهای شیطانی رفته‌اند و از طاعت الهی دست برداشته‌اند و فساد را در جامعه ترویج می‌کنند و اشاعه می‌دهند و حدود الهی را تعطیل کرده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند. «۱»

حسین (ع) مطلب را روشن و زیبا بیان می‌کند که مسأله، مسأله اثم و عدوان است و اگر کسی بتواند در مقابل اینها بایستد و نایستد، به جهنم می‌رود و این موجب فساد جامعه می‌شود. بعد هم همه‌شان را دعوت کرد که بیایید مرا کمک کنید. حتی من در بعضی از تواریخ دیده‌ام که حضرت با حُرّ خصوصی هم صحبت کرد و به او گفت خودت بیا. یعنی از شخص حُرّ استعانت کرد. حُرّ هم جواب مثبت داد. اما می‌دانید کی؟ روز عاشورا ...

می‌نویسند در روز عاشورا ابتدا حسین (ع) با ابالفضل (ع) آمدند و ملاقاتی با عمر سعد -

لعنة الله عليه

- داشتند. به اصطلاح، سران این طرف با سران آن طرف ملاقات کردند. حُرّ هم با عمر سعد و در جرگه آنها بود. حسین (ع) آنجا هم شروع کرد اینها را موعظه کردن و تذکر دادن و بعد هم پیشنهادهایی کردند که هیچ کدام را عمر سعد نپذیرفت. خوب، حسین (ع) اتمام حجتش را کرد و برگشت. در تاریخ و مقاتل می‌نویسند حُرّ رو کرد به عمر سعد و گفت هیچ کدام از پیشنهادهای حسین (ع) را نمی‌پذیری؟ عمر سعد گفت نه، با او جنگی کنم که آسان‌ترین چیزش این باشد که سرها از بدن‌ها و دستها از پیکرها جدا شود. اینجا بود که حُرّ از عمر سعد جدا شد و کنار آمد.

مهاجر بن اوس می‌گوید دیدم حُرّ سوار بر مرکب شده است و آرام آرام دارد می‌رود، اما بدنش می‌لرزد و حال دیگری دارد. به او گفتم ای حُرّ، این چه حالی است که در تو می‌بینم؟ اگر از سرداران بزرگ کوفه از من سؤال می‌کردند، من از تو تجاوز نمی‌کردم و می‌گفتم بزرگترین سردار کوفه حُرّ بن یزید ریاحی

(۱) - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ «فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَن طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفَنَاءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ».

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۰

است. گفت ای مهاجر، به خدا قسم خودم را بین بهشت و جهنم می‌بینم؛ تعاون به برّ و تقوا کنم یا رو به آن طرف شوم و به اثم و عدوان تعاون کنم؟ بعد قسم خورد و گفت به خدا قسم، جز بهشت هیچ چیز را انتخاب نمی‌کنم. مهاجر بن اوس می‌گوید دیدم حُرّ

آرام آرام دارد به سمت خيام حسين (ع) می‌رود و این جملات را می‌گوید: «
إِلَهِي إِلَيْكَ أَنْبَتُ قَتَبِ عَلِيٍّ»؛

خدایا من رو به سوی تو آوردم؛ توبه من را بپذیر و من را قبول کن
. «فَأِنِّي وَقَدْ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادَ بِنْتِ نَيْبِكَ»؛

ای خدا، من دل‌های دوستان و اولیاء تو را لرزاندم؛ من دل‌های فرزندان دختر پیغمبر تو را لرزاندم.

حُرّ آرام آرام نزدیک خيام حسين (ع) رسید. من نمی‌دانم با چه هیأتی بود؛ امّا از جمله‌ای که حسين (ع) به او گفته است معلوم می‌شود که یا سرش را پایین انداخته بود و یا از اسب پیاده شده بود و صورتش را روی زمین گذاشته بود. چون حسين (ع) که آمد به استقبالش اولین جمله‌ای که به او گفت این بود که «

إِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا شَيْخ

«؛ سرت را بلند کن؛ چرا سرت را به زیر انداخته‌ای؟ اگر به سوی ما نیامده بودی سر به زیر بودی؛ امّا حالا دیگر سربلندی. حُرّ رو کرد به حسين (ع) و عرض کرد: «

هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟...» (۱)

(۱) - اللهوف، ص ۱۰۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسين تعاون، ص: ۳۱

جلسه پنجم «۱»

* مروری بر مباحث گذشته ص: ۳۱

بحث ما راجع به یک اصل اساسی بود که در این آیه شریفه وارد شده است و یک سنت مسلم الهی و اسلامی برای سالم سازی مجتمع اسلامی است؛ یعنی برای اینکه کسانی که اهل ایمان و اسلام هستند روابط سالمی داشته باشند. عرض کردم که دو رکن را در این آیه شریفه بیان می‌فرماید که رکن اول، مسأله حمایت و کمک و مساعدت کردن دیگران است، چه در بُعد مادی و چه در بُعد معنوی امّا بر محور بَرّ و تقوا؛ و رکن دوم، نهی و عدم اعانه نسبت به اثم و عدوان است.

عرض کردم که اثم از نظر لغت، همان اسائه و عمل ناروا است و از نظر شرع، گناه و معصیت است. عدوان هم عبارت است از تجاوز و ستم؛ یعنی اسائه‌ای است که تجاوز به دیگران هم باشد. لذا مفهوم اثم، عدوان را هم در بر می‌گیرد، امّا چون در اینجا کنار هم آمده‌اند هر کدام معنی جداگانه پیدا می‌کند. یعنی مراد از اثم در اینجا آن عمل زشتی است که انسان انجام می‌دهد و تجاوز به غیر نمی‌کند، ولی عدوان عبارت از عمل زشتی است که تجاوز به غیر هم می‌کند.

پس رکن دوم تعاون برای سالم سازی جامعه این است که تو هیچ‌گاه دیگری را کمک و مساعدت بر معصیت و عمل ناروا نکن؛ چه بخواهد عمل زشتی انجام دهد که تجاوز به غیر نیست و چه آنجا که می‌خواهد عمل زشتی انجام دهد که تجاوز به غیر هم هست. یک مثال ساده بزنم؛ مثلاً شخصی می‌خواهد شُرب خَمَر کند و به کسی هم کاری ندارد؛ تو اسبابش را برای او فراهم نکن. این مثال برای اثم بود. مثال ساده برای عدوان هم مثل آنجایی که می‌خواهد برود دزدی کند؛ تو نردبان برای او تهیّه نکن.

* احکام آیه تعاون ص: ۳۱

بحث ما تا اینجا جنبه مقدماتی داشت و بحث موضوعی می‌کردیم؛ اما راجع به حکم، فقها بحثی دارند که فقط به آن اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. در آیه شریفه دو حکم وارد شده است؛ یکی امر است و دیگری

(۱) - جلسه ۱۸۶۰؛ جمعه، دهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، چهارم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۲

نهی. بحث این است که آیا این احکام، الزامی است یا غیر الزامی. «۱» می‌گویند آنچه مسلم است این است که «

وَلَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

«الزامی است. یعنی هیچ تردیدی نداریم که حکم دوم آیه، «حُرمت» است و تعاون بر اثم و عدوان «حرام» است و بی‌تردید، حکم تحریمی است و تنزیهی نیست. البته بعضی در اینجا «وحدت سیاق» را مطرح کرده‌اند و خواسته‌اند نتیجه بگیرند که حکم دوم، «کراهت» است که ما هم در جای خودش جوابشان را داده‌ایم که «تناسب حکم و موضوع» مقدم بر وحدت سیاق است. یعنی آیه شریفه نمی‌خواهد بگوید «خوب است که کمک نکنید به او وقتی می‌خواهد معصیت کند!» یا «خوب است وقتی می‌خواهد دزدی کند به او نردبان ندهید!» یا «خوب است وقتی می‌خواهد سر کسی را ببرد و آدم‌گشی کند شما چاقو به دستش ندهید!» هیچ عاقلی این حرف‌ها را نمی‌زند. نخیر، این حرف‌ها نیست؛ نباید کمکش کنید. کمک کردن به او مسلماً حرام است و حکم مطرح شده در «وَلَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» مسلماً حرمت است. «۲» پس در اینجا دو چیز هست که حرام است؛ یکی مساعدت کردن غیر در گناهی که می‌خواهد انجام دهد ولی تجاوز به غیر نیست؛ یعنی حُرمت اعانه به اثم. دیگری کمک کردن و مساعدت کردن غیر در ستمی که می‌خواهد انجام دهد و تجاوز به حقوق غیر است؛ یعنی حُرمت اعانه به عدوان. البته من در بحث خودم دومی را مقدم می‌کنم؛ چون اولی (حُرمت اعانه به اثم) بحث مفصلی دارد که در جلسات آینده مطرح می‌کنم.

* حرمت تعاون به عدوان ص: ۳۲

در باب عدم تعاون به عدوان در فقه عنوانی داریم که در مجالس و مناظر هم زیاد شنیده‌اید و آن بحث «معونه ظالمین» است. عدوان یعنی ظلم؛ خیلی روشن است. ظلم هم که می‌گوییم، از نظر تداعی به ذهن ابتدا ظلم به غیر و تجاوز به حقوق غیر متبادر می‌شود. «۳» آیه شریفه در اینجا می‌فرماید کمک نکن به عدوان؛ یعنی به ظلم کمک نکن. این همان بحثی است که در فقه ما مطرح است و فقها تحت عنوان معونه ظالمین بحث می‌کنند. معونه ظالمین به همین معنا است که

(۱) - این بحثی است که جایش در مدرسه است و ما هم آنجا این بحث‌ها را کرده‌ایم؛ اینجا من فقط اشاره‌ای می‌کنم

(۲) - خواستم تناسب «حکم و موضوع» را تا حدودی معنا کنم. بعد راجع به این و مطالبی که استاد ما رضوان‌الله تعالی علیه (امام خمینی) درباره اثم دارند بحث مفصلی دارم

(۳) - بله، ظلم به نفس هم داریم؛ نه اینکه نداریم. الظلم ثلاثه ... امّا حالاً - نمی‌خواهم بحث‌های اخلاقی را مطرح کنم. بلکه می‌خواهم بروم در جنبه‌های فقهی‌اش.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۳

انسان به ظالم کمک کند. «۱» فقهای عامّه و خاصّه می‌گویند معونه ظالمین بدون تردید حرام است و حتّی از معاصی کبیره است؛ قابل انکار هم نیست. البته در باب معونه ظالمین بحث‌ها مفصل است، اما آنچه الآن مورد نظر من است «کمک در ظلم» است؛ چون فقها حتّی ادّله را در بحث «کمک در غیر ظلم» هم می‌آورند و وارد بحث می‌شوند. اما نظر ما آنجایی است که شخصی می‌خواهد

در روابط اجتماعی به غیر تجاوز کند؛ به این معنا که می‌خواهد حق مشروع او را از بین ببرد. «۲» مثال ساده‌ای که زدم این بود که می‌خواهد مال مردم را سرقت کند، من هم مقدمات و اسباب سرقت را تهیه می‌کنم؛ خودم نمی‌روم دنبال سرقت و دزدی؛ او می‌خواهد دزدی کند و من به او کمک و مساعدت می‌کنم. این معونه ظالم است؛ چون سرقت، عدوان است و «لَاتَعَاوُنُوا» کمک به آن را تحریم کرده است.

* سه تصویر در تعاون به عدوان ص: ۳۳

در بحث تعاون به عدوان سه تصویر مطرح می‌کنم؛ صورت اول همان‌طور که گفتم بر این مبنا است که عده‌ای می‌گویند تعاون یعنی شرکت در فعل؛ یعنی یک کار را با هم انجام دهیم؛ امّا تشریک در ظلم و عدوان دیگر تحت عنوان معونه ظالمین قرار نمی‌گیرد؛ چون کسی که شرکت در ظلم می‌کند خودش ظالم است. آنجایی که هم او و هم دیگری، دو نفری با هم می‌خواهند یک کار خلافی را انجام دهند، به این می‌گویند تشریک و مشارکت در عدوان که این خود ظلم است. امّا بحث ما مشارکت در ظلم و عدوان نیست، بلکه معونه ظالم است.

صورت دوم این است که کار را او می‌کند؛ او ظلم می‌کند، ولی من مساعدت می‌کنم، تهیه اسباب می‌کنم و مقدمات را برای او فراهم می‌کنم. معونه ظالمین که در فقه بحث می‌کنند همین صورت است. در اینجا یعنی درباره صورت دوم روایات بسیاری داریم که می‌گوید بین ظالم یعنی آنکه فعل را دارد انجام می‌دهد با آن کسی که برای او تهیه مقدمات می‌کند فرقی نیست.

روایت از امام هشتم (ع) است که حضرت فرمود: «

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ وَمَنْ خَدَلَ ظَالِمًا فَهُوَ عَادِلٌ

». «۳» حضرت خیلی زیبا مقابله درست کرده‌اند؛ می‌فرمایند هر کس ظالمی را کمک کند، خودش ظالم است و

(۱) - تا می‌گویند ظالم، «امیر لشکر» یا «حاکم جبار» به ذهنتان نیاید! هر کسی که به حق غیر تجاوز کند «ظالم» است.

(۲) - بحث ما شرعی است و داریم روی حرمت بحث می‌کنیم. البته از نظر عقلی یک بحث جدا داریم که قبح عقلی را در آینده مطرح می‌کنیم.

(۳) - بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۲۱

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۴

هر کس ظالمی را خوار کند عادل است. این از نظر صدق عنوان موضوعی بود که بر معین ظالم هم اطلاق ظالم شده است. یعنی او متجاوز است، این هم متجاوز است. یک وقت می‌گویی هر دو با هم در یک فعل شرکت کرده‌اند که این همان صورت اول است و معلوم است که از نظر صدق موضوع عرفی اش هر دو ظالمند و در این بحثی نیست؛ امّا در صورت دوم هم که بحث اعانه و تهیه اسباب و مقدمات ظلم است، در روایات داریم که این هم مصداق همان عنوان است. یعنی از نظر موضوعی با هم مشترکند.

این از نظر موضوعی؛ امّا از نظر حکمی هم اینها مشترک هستند. «۱» یعنی چه؟ یعنی همان‌گونه که او دارد این فعل را انجام می‌دهد و بر او حرام است، بر این کسی که دارد او را کمک می‌کند هم حرام است. روایت صحیحی از عبدالله بن سنان است که می‌گوید شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: «

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا عَلَى مَظْلُومٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ سَاحِطًا حَتَّى يَنْزِعَ عَنْهُ مَعُونَتَهُ

». «۲» هر کس به ظالمی علیه مظلومی کمک کند، تا زمانی که دارد به او کمک می‌کند خداوند بر او خشمگین است. یعنی او هم

مورد خشم الهی است.

در این زمینه روایات متعددی داریم که تعبیرات مختلفی در آنها هست. از جمله روایتی از پیغمبر اکرم (ص) است که روایت معروفی هم که حضرت فرمودند:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمِةُ وَأَعْوَانُ الظَّالِمِةِ وَأَشْبَاهُ الظَّالِمِةِ حَتَّىٰ مِنْ بَرِي لَهُمْ قَلَمًا وَ لَأَقَّ لَهُمْ دَوَاةً قَالَ فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يُرْمَىٰ بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ». (۳)

روز قیامت که می‌شود آنهایی را که مستقیماً وارد شدند و تجاوز کردند به حقوق دیگران و کسانی را که به اینها کمک کردند، اینها را در تابوتی از آهن جمع می‌کنند و بعد همه را با هم در جهنم می‌اندازند. از این روایت این را می‌فهمیم که این دو در اسلام از نظر حکمی مشترک هستند؛ چون عقوبتشان عقوبت مشترک است. لذا فقها می‌گویند هم ظلم و هم معونه ظالمین هر دو معصیت کبیره است.

در یک روایت از پیغمبر اکرم (ص) است که حضرت می‌فرمایند: «

مَنْ مَشَىٰ مَعَ ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ

». یعنی کسی که راه افتاده و با ظالمی می‌رود که به او کمک کند و می‌داند که کاری

(۱) - از همان جلسه اول گفتیم که امسال بحث ما یک مقدار طلبگی است

(۲) - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۷۳

(۳) - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۸۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۵

را که او می‌خواهد انجام دهد تجاوز است و با این حال می‌خواهد برود مقدماتش را برای او فراهم کند، از ایمان خارج شده است. در بعضی از روایات آمده است «فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ».

این روایتی است که هم عامه نقل می‌کنند و هم خاصه؛ هم در کنز العمال آمده است و هم در مستدرک الوسائل هست. (۱)

یا این روایت معروفی که مکرر هم شنیده‌اید که امام صادق (ع) از پدران بزرگوارشان نقل می‌کنند که «

كَانَ عَلِيٌّ (ع) يَقُولُ الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ عَلَيْهِ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ». (۲) ی

عنی چه آن کسی که مرتکب تجاوز می‌شود و چه کسی که کمکش می‌کند و چه آن کسی که راضی است به این، هر سه با هم شریکند. اینها در چه چیزی شرکت دارند؟ در اینجا باید شرکت از نظر عقوبتی مورد نظر حضرت باشد. شرکت در فعل که نیست؛ چون فعل‌ها از یکدیگر جدا است. فعل یکی اصل جرم است، یکی کمک کرده است و فعل دیگری که راضی به جرم شده درونی است. پس این روایت نمی‌خواهد شرکت در فعل را بفرماید؛ بلکه می‌خواهد بفرماید اینها از نظر کیفری با هم مشترکند. بنابراین «وَلَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» راجع به عدوانش مسلماً نهی تحریمی است. یعنی حرام است که انسان مساعدت کند و کمک کند به کسی که دارد اسائه‌ای می‌کند و سیئه‌ای مرتکب می‌شود که تجاوز به حق مشروع غیر است.

اما صورت سوم در باب عدوان از این هم بالاتر است و آن این است که اگر کسی مرتکب عدوانی شد، مرتکب ظلمی شد و بعد شما بخواهید او را حمایت کنید، این هم حرام است. یک وقت شرکت در ظلم است که همان صورت اول بود، مثل آنجایی که دو نفری با هم بروید دزدی کنید. یک وقت کمک به ظالم است؛ یعنی هنوز ظلم را انجام نداده است و تو مقدماتش را داری تهیه می‌کنی، مثل آنجایی که نردبان می‌دهی که او برود دزدی؛ که این صورت دوم بود. اما یک وقت جرم انجام شده و ظلم انجام شده است و تو می‌خواهی او را حمایت کنی که این صورت سوم است.

یک مثال ساده بزنم؛ طرف وکیل دادگستری است و پرونده می‌آید جلویش و او هم می‌داند که این موکلش خلاف کرده و تجاوز کرده است؛ امّا با این حال قبول می‌کند که از او دفاع کند. پول هم می‌گیرد و از او دفاع و حمایت می‌کند. پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید

: «مَنْ تَوَلَّى حُصُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَهُ عَلَيْهَا»، یعنی کسی که وکالت ظالمی را قبول کرده تا به نفعش اقدام کند، «نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْبُشْرَى بِلَعْنِهِ وَنَارِ جَهَنَّمَ»

(۱) - مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۹۹

(۲) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۶

وَبَسَّ الْمَصِيرَ». «۱» این تعبیر «مَنْ تَوَلَّى» را در روایات متعددی هم داریم؛ حالا اینجا یک مثالی زدم که متداول بود. این مسأله حمایت کردن از ظلمی که واقع شده مربوط به همه جا است. مثلاً کسی بچه‌اش بد کرده و به حقوق دیگران تجاوز کرده است و او چون بچه خودش است از او حمایت می‌کند. یا مثلاً رفیقش است که باز هم همین است. گفتم که علاقه‌ها و پیوندها در روابط اجتماعی مختلف است؛ پیوند خویشاوندی داریم، پیوند دوستی و رفاقتی داریم، پیوند محبتی داریم، پیوند شغلی داریم، پیوندهای منطقه‌ای داریم، پیوندهای سیاسی و بین‌المللی داریم و ... بعد می‌آیند به خاطر این پیوندها از یکدیگر حمایت می‌کنند؛ ظلم هم واقع شده است، امّا باز هم حمایت می‌کنند. سؤال می‌کنیم که چرا حمایت می‌کنید؟ می‌گویند چون قرارداد داریم! جاهلیتی بالاتر از این؟! بعد هم می‌گویند تمام دنیا این‌طور عمل می‌کنند؛ خرد جمعی این‌طور می‌گوید؛ ما قرارداد داشتیم با اینها! «۲» گروه یا ملّتی تجاوز کرده است به گروه یا ملّتی دیگر؛ دولتی به یک دولت دیگری تجاوز کرده است؛ با این حال می‌آیند و از متجاوز حمایت می‌کنند. چرا؟ چون قرارداد حمایتی داریم!

اگر بخواهی جامعه اصلاح شود و روابط مجتمع سالم شود، این دو رکن باید اجرا شود. «تعاونوا علی البرّ و التقوی و لاتعاونوا علی الإثمّ و العداون»؛ یکی‌اش هم به‌تنهایی کافی نیست. حالا من یک مثال بزنم؛ ممکن است کسی هم مسجد بسازد و هم در کنارش میخانه درست کند. چنین

کسی «وَلَاتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»

«را درست کرده است ولی به «لاتعاونوا علی الإثمّ و العداون» عمل نکرده است. این‌طوری جامعه سالم نمی‌شود؛ مسجد و در کنارش میخانه جامعه را اصلاح نمی‌کند. می‌خواهی جامعه را اصلاح کنی؟ باید این دو رکن با هم باشد.

لذا در روایات از آن طرف داریم که نه تنها از ظالم حمایت نکن، بلکه برو مظلوم را اعانه کن؛ برو از او طرفداری کن؛ از کسی حمایت کن که ظلم بر او واقع شده، نه آن کسی که ظلم را واقع کرده است. علی (ع) می‌فرماید: «

إِذَا رَأَيْتَ مَظْلُومًا فَأَعِنْتَهُ عَلَى الظَّالِمِ». «۳» ی

عنی وقتی مظلومی را دیدی، او را در مقابل ظالم کمک کن. یا مراجعه کنید به نهج البلاغه از سفارش‌های امیرالمؤمنین (ع) به امام

حسن (ع) و امام

(۱) - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۱۲

(۲) - بعداً در مورد خرد جمعی هم بحث می‌کنیم.

(۳) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۵۰

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۷

حسین (ع) است که: »

وَقُولًا بِالْحَقِّ وَاعْمَلًا لِلْأَجْرِ وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَضَمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. «۱»

گفتار شما حق باشد و عملتان بر محور پاداش الهی و خالصانه باشد؛ اول گفتار، بعد کردار و بعد می‌آید سراغ روابط اجتماعی به صورت خاص و می‌گوید دشمنِ ظالم و یاورِ مظلوم باشید. این قانون کلی الهی و غیر قابل نسخ است.

* تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص: ۳۷

امام حسین (ع) قیام کرد برای همین؛ از مدینه که راه افتاد، گفت نه؛ من به ظلم کمک نمی‌کنم؛ من از اثم و عدوان حمایت نمی‌کنم. از آنجا شروع کرد و اول آمد به مکه و بعد عراق و کوفه؛ وقتی شرایط مهیا شد، گفت حالا می‌خواهم با ظالم مقابله کنم. اول گفت تأییدش نمی‌کنم، بعد که شرایط فراهم شد گفت حالا مقابله می‌کنم و ریشه‌اش را هم می‌کنم. لذا استعانه می‌کرد؛ طبق دستور الهی هم استعانه می‌کرد؛ یعنی همان سفارش پدرش، همان سنت نبوی و همان حکم الهی را اجرا می‌کرد. چند نوع هم استعانه کرد؛ هم مستقیم و هم غیر مستقیم؛ هم جمعی و هم فردی.

در جلسه گذشته یک مثال جمعی و فردی را گفتم؛ یعنی حرّ و لشکرش. امّا استعانه فردی هم زیاد دارد. از جمله در بین راه که می‌آمد برخورد کرد به خیمه و خرگاهی. حسین (ع) سؤال کرد که این بساط برای کیست؟ گفتند مال عیدالله بن حرّ جعفری است. در تاریخ دیده‌ام که حسین (ع) ابتدا شخصی را نزد او فرستاد و از او خواست که بیاید. من در بعضی از تواریخ دیده‌ام که وقتی پیغام حسین (ع) به او رسید، نیامد. آمدند گفتند که او نمی‌آید. عجیب است واقعاً! حسین (ع) خودش بلند شد و رفت. رفت کنار خیمه‌اش و سلام کرد، نشست و مطلب را با او در میان گذاشت؛ فرمود وضع را که دیده‌ای؛ جوّی را که حاکم است و یزید و ترویج لابی‌گری و ... را که می‌دانی؛ می‌دانی که این روال، ریشه اسلام را می‌کند.

عیدالله همه حرف‌های حضرت را هم قبول کرد و انکار نکرد. نگفت که شما درباره وضع آنها اشتباه می‌کنی؛ امّا در جواب گفت نمی‌آیم. چرا؟ چون من وضع کوفه را این‌طور دیدم که مردم به نفع شما قیام نمی‌کنند. یعنی خلاصه‌اش اینکه از این نمد، کلاهی به ما نمی‌رسد و چیزی گیر ما نمی‌آید. مسأله این است که محور همکاری او، بزّ و تقوا نیست؛ او «تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» را قبول ندارد. برای همین می‌گوید من وقتی با تو همکاری می‌کنم که چیزی از مسائل مادی به من هم برسد.

(۱) - نهج البلاغه، نامه ۴۷، ص ۴۲۱

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۸

این یک استعانه بود؛ امّا در مقابل، باز هم حسین (ع) دارد می‌آید و باز برخورد می‌کند به خیمه و خرگاهی که مال زهیر است. دستگیری و نجات گمراهان کار حسین (ع) است. این تعبیر زیبایی که ظاهراً از پیغمبر اکرم (ص) است که «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَضِيحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ»، چقدر زیبا است! سفینه نجات به تعبیر ساده روز، آن قایقی است که غریق را نجات می‌دهد. یک وقت هست که تو در دریا افتاده‌ای و خودت متمسک به یک چیزی می‌شوی و بیرون می‌آیی؛ امّا یک وقت هست که کسی دست تو را می‌گیرد و بیرون می‌کشد؛ این «قایق نجات» است. یعنی کسانی را که دارند غرق می‌شوند و از وادی انسانیت و الهیت خارج می‌شوند، دست‌هایشان را می‌گیرد و بیرون می‌کشد. این را می‌گویند قایق نجات. قایق نجات کارش همین است دیگر! یعنی نمی‌گوید دستت را به من بده، بلکه خودش دست غریق را می‌گیرد و از آن ورطه بیرون می‌کشد.

حالا- اگر یک غرق، هر چه آن ناجی می‌خواهد او را بگیرد و نجاتش دهد خودش دستش را می‌کشد، او دیگر خودش مقصّر

است. عیب‌الله بن حرّ این‌طور بود. حسین (ع) خودش بلند شد و آمد و گفت می‌خواهم تو را از این ورطه نجات دهم، ولی او خودش نخواست. اما از آن طرف، زهیر است؛ با اینکه در تاریخ می‌نویسند که زهیر عثمانی مسلک هم بوده است. حسین (ع) پیغام داد به زهیر که بیا؛ با اینکه زهیر مقتید بود که در این مسیر با امام حسین (ع) روبه‌رو نشود. آنجا هم مجبور شده بود که با امام حسین (ع) در یک جا خیمه‌هایشان را برپا کنند و چاره‌ای نداشت.

در تاریخ می‌نویسند وقتی قاصد حسین (ع) رسید، موقعی بود که همه داشتند غذا می‌خوردند. یکی از اطرافیان زهیر می‌گوید پیام‌آور حسین (ع) آمد و گفت «يَا زَهِيرُ اَجِبْ اَبَاعَ عِدَالِه»؛ یعنی ای زهیر، حسین تو را خواسته است. می‌گوید فضای خیمه را سکوت فرا گرفت و یک حالت بهتی به ما دست داد که لقمه‌ها در دست ما ماند. تعبیرش این است: «كَأَنَّ عَلَيَّ رُؤُوسَ بَنَاتِ الطَّيْرِ»؛ یعنی مثل اینکه پرنده روی سر ما نشسته باشد! دیگر نمی‌توانستیم از جایمان تکان بخوریم. وقتی پرنده روی سرتان می‌نشیند و می‌خواهد که نپرد چه کار می‌کنید؟ آدم دیگر سرش را حرکت نمی‌دهد.

آن کسی که سکوت این جلسه را شکست، همسر زهیر است. به او گفت چه می‌شود که تو بلند شوی و بروی بینی که پسر پیغمبر با تو چه کار دارد؟! برو حرف‌هایش را گوش کن و برگرد. می‌گوید تا همسرش این حرف را زد، زهیر از جا برخاست و حرکت کرد و رفت به سمت خیام حسین (ع). در

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۳۹

تاریخ نداریم که گفتار و سخنان حسین (ع) با زهیر چه بوده است؛ «۱» بله، حضرت با عیب‌الله حرّ جعفری مفصل صحبت کردند و دست آخر هم او به امام حسین (ع) گفت بیا! من اسب و شمشیری دارم و اینها را به تو می‌دهم که اگر می‌خواهی بروی بجنگی برو بجنگ؛ امام حسین (ع) هم گفت نه به اسب تو احتیاج دارم و نه به شمشیرت. اینها مال خودت!

بر خلاف عیب‌الله در مورد زهیر چنین چیزی به آن صورت نیست. می‌نویسند «فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا». عجب آماده بوده است این روح! این غریق چقدر زود نجات پیدا کرده است! یعنی توقّف زهیر در خیمه امام حسین (ع) کوتاه بود. اصلاً توقّفی نکرد و دیدیم که برگشت. امّا این زهیر، دیگر آن زهیر نیست. «فَلَمَّا أَشْرَقَ وَجْهُهُ»، گویی صورت او یک تَلَأْلُؤ و نورانیتی پیدا کرده است. وقتی انسان برتر بخواهد دستگیری و تصرف کند، ببینید که چه می‌کند! البته زمینه هدایت هم در زهیر مساعد بود. وقتی زهیر برگشت، رو کرد به تمام کسانی که اطرافش بودند و گفت من با همه شما حلّ بیعت کردم؛ همگی بروید. حتّی رو کرد به همسرش و گفت تو را هم طلاق می‌دهم؛ توهم برو. رُفقا بروید؛ اموال را هم بردارید و بروید. تمام عُلقه‌ها را بُرید و گفت همه بروید ...

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه هست

اما در بین اینها همسر زهیر یک نگاه به او کرد و گفت عجب! من هم بروم؟! من منشأ سعادت تو شدم! من کجا بروم؟! ...

زهیر با حسین (ع) آمد؛ همسر و غلام زهیر هم آمدند. روز عاشورا شد. اصحاب همه به میدان رفتند و شهید شدند. من در تاریخ این‌طور دیده‌ام که بعد از ظهر عاشورا بود؛ این بدن‌های مطهّر روی زمین افتاده بود. همسر زهیر کفنی داد به غلام زهیر و به او گفت ای غلام، برو مولایت را کفن کن. می‌نویسند غلام رفت، اما مولایش را کفن نکرد و برگشت. همسر زهیر به او گفت چرا مولایت را کفن نکردی؟ غلام گفت من چگونه مولایم را کفن کنم و حال آنکه پیکر مقدّس پسر پیغمبر، بی کفن بر روی خاک افتاده است ...

(۱) - گرچه بعضی، جملاتی را نقل می‌کنند که البته من نمی‌خواهم آن را رد کنم.

* مروری بر مباحث گذشته ص: ۴۰

بحث ما راجع به اعانه به برّ و تقوا و عدم اعانه به اثم و عدوان بود و گفته شد که آیه شریفه امر می‌فرماید که مساعدت کنید کسی را که می‌خواهد عمل برّی انجام دهد و کمک کنید به کسی که می‌خواهد عمل زشتی را ترک کند و از آن طرف کمک و مساعدت نکنید در عمل ناروا و زشت دیگری که گناه است و نیز عمل سیئه‌ای که تجاوز به حقوق مشروع دیگران است. در جلسات گذشته توضیح دادم که اعانه چیست، برّ چیست، تقوا چیست، اثم چیست، عدوان چیست و بالأخره در جلسه گذشته راجع به حکم وارد شده در خصوص عدوان که همان ظلم است، عرض کردم که در مباحث فقهی، تحت عنوان «معونه ظالمین» مطرح است و جزء گناهان کبیره است. به این معنا که اگر بینیم که شخصی دارد به حق مشروع دیگری تجاوز می‌کند، حرام است که متجاوز را مساعدت کنیم. این از معاصی کبیره است و روایات متعددی هم در این باب داشتیم که به بعضی از آنها اشاره کردم.

* پرهیز از رابطه با گناهکاران ص: ۴۰

یکی از روایاتی که در این باب وارد شده است روایت صحیح‌های است از زین العابدین (ع) که حضرت فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَصُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَمَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَمُجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ اخذُوا فِتْنَتَهُمْ وَتَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ». «۲» یعنی پرهیزید از مصاحبت با کسانی که فرورفتگان در معیصتند و برحذر باشید از اینکه مساعدت کنید کسانی را که می‌خواهند مرتکب تجاوز به حقوق مشروع دیگران شوند؛ (یعنی همان سیئه‌ای که تعدی به غیر می‌کند) و پرهیزید از اینکه با فاسقین، یعنی کسانی که حریم الهی را می‌شکنند رابطه تنگاتنگ پیدا کنید و از فتنه آنها بر حذر باشید؛ به این معنی که اثر مجاورت و معاونت و مصاحبت

(۱) - جلسه ۱۸۶۱؛ شنبه، یازدهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، پنجم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

(۲) - الکافی، ج ۸، ص ۱۶

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۱

با گناهکاران این است که انسان آلوده می‌شود و در دام فتنه آنها قرار می‌گیرد؛ لذا فاصله بگیرید از اینکه یک چنین روابطی با آنها داشته باشید.

اساس بحث من در باب معاونت در اثم و عدوان و از آن طرف، معاونت در برّ و تقوا این بود که اینها دو رکن اساسی هستند برای یک اصل اساسی اسلامی در روابط اجتماعی تا رابطه‌ها، رابطه‌های سالم و صحیحی باشد و جامعه اصلاح شود. این روایت هم همین را می‌گوید؛ بحث این روایت هم بحث «رابطه‌ها» است. می‌فرماید با این افراد رابطه برقرار نکنید.

«إِيَّاكُمْ وَصُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَمَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَمُجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ

« مصاحبت و معاونت و مجاورت، همه‌اش رابطه است. رابطه تو با این افراد موجب می‌شود که روابطت با دیگران خراب شود؛ این رابطه، رابطه تو با دیگران را هم خراب می‌کند. «۱»

با ملاحظه آیه شریفه «

وَلَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»

می‌بینیم که این آیه ذکر خاص بعد از عام می‌کند؛ یعنی همان‌طور که عرض کردم، اثم که عبارت از سیئه است، یک مفهوم عام است که در محیط تشریحی به آن گناه می‌گوییم و در محیط عقلائی به آن عمل ناروا می‌گوییم. لذا عدوان هم از اقسام اثم است.

پس چرا آیه شریفه ذکر خاص بعد از عام می‌کند و بعد از اثم، عدوان را مطرح می‌فرماید؟ اینکه آیه شریفه این بخش از گناه را مخصوص به ذکر می‌کند به این جهت است که اثرگذاری سوء عدوان در روابط اجتماعی بیش از هر چیز دیگر است. یک وقت کسی گناه فردی انجام می‌دهد، فرض کنید- نعوذ بالله- می‌خواهد روزهاش را بخورد و تو هم او را اعانه می‌کنی و برای او غذا تهیه می‌کنی و جلوی او می‌گذاری؛ «لَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ» اینجا است. اما این گناه، فردی است و اسائه‌ای است که تعدی به غیر ندارد. اما یک وقت- نعوذ بالله- شخصی می‌خواهد برود مال مردم را بدزدد و تو برای او نردبان تهیه می‌کنی؛ این اعانه به عدوان است و اثر سوء آن در روابط اجتماعی و بر هم زدن سلامت جامعه بیشتر از اولی است. لذا آیه شریفه، ذکر خاص بعد از عام کرده و از اعانه به عدوان به طور خاص نهی کرده است.

* ادله حرمت اعانه به اثم ص: ۴۱ *

بحث اساسی ما راجع به حرمت اعانه به اثم است. یعنی شما مساعدت نکنید و تهیه اسباب نکنید برای افرادی که می‌خواهند مرتکب گناه شوند. در اینجا فقهای ما از راه‌های مختلف وارد شده‌اند و بر تحریم

(۱)- بعداً اگر موفق شدم باید درباره مسأله مجاورت و مصاحبت و معاشرت با گناهان جداگانه بحث کنم.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۲

اعانه به اثم استدلال کرده‌اند؛ هم از راه عقل وارد شده‌اند و هم از راه نقل وارد شده‌اند که این اعانه و تهیه اسباب حرام است. از جمله استاد ما- رضوان الله تعالی علیه- «۱» در این باب هم به عقل فردی استدلال می‌کند و هم به عقل اجتماعی یا همان بناء عقلا. ما در ادامه استدلال‌های ایشان را به تفصیل بررسی می‌کنیم.

* دلیل اول؛ عقل ص: ۴۲ *

امام خمینی ۱ در باب دلیل عقلی می‌فرمایند اگر شخصی مولوی خدا را پذیرفته باشد و قبول داشته باشد که خدا مولای او است و او عبد است، مثل ما که همه مدعی هستیم که او خالق من است و من مخلوق او هستم و او مولای من است و من عبد او هستم، و از طرفی این معنا را هم پذیرفته باشد که فلان عمل مبعوض این مولا است و خدا از آن کار بدش می‌آید که ما اسم آن را گناه یا معصیت می‌گذاریم، حالا با توجه به پذیرش این دو مطلب به سراغ عقل می‌رویم تا ببینیم که عقل درباره چهار چیز چه می‌گوید؛ در اینجا چهار صورت داریم؛

۱- خودت این عمل مبعوض مولا را انجام دهی، چه مستقلاً و چه به شراکت؛

۲- تو شخص دیگری را امر کنی که او آن عملی که قبول داری مبعوض مولای تو است را انجام دهد؛

۳- امر نکنی و نگوئی این کار را بکن، بلکه او را تشویق و ترغیب کنی که کاری را که مبعوض مولا است را انجام دهد؛

۴- تهیه کنی اسباب را و مقدماتی را در اختیارش بگذاری تا او آن عمل مبعوض مولا را انجام دهد؛ یعنی خودت مستقلاً انجام نمی‌دهی، با او مشارکت هم نمی‌کنی، امر هم نمی‌کنی، ترغیب و تشویق هم نمی‌کنی، بلکه مقدمات عمل را برای او فراهم می‌کنی.

در تمام این چهار صورت عقلت چه می‌گوید؟ آیا حکم به قبح می‌کند یا نه؟ آیا نمی‌گوید که هر چهار صورت قبیح است؟ آیا نمی‌گوید زشت است که کاری را که مبعوض مولای تو است انجام دهی یا در آن کار مشارکت کنی؟ صورت اول که مسلماً قبیح است؛ بیایم سراغ صورت‌های بعدی؛ عقل می‌گوید

(۱) - امام خمینی (ره)

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۳

امر هم نکن، تشویق هم نکن، مقدمات را هم برایش فراهم نکن. همه این صورت‌ها را عقل می‌گوید قبیح است و زشت است. اینجا می‌گویند عقل، مستقل است؛ یعنی به هر که بگویی، همین را درک می‌کند و هیچ احتیاج به استدلال هم ندارد که این کار زشت است. آن وقت همین عقل حکم می‌کند حالا - که تو این کار را کردی، مستحق عقوبت هم هستی. بله، عقوبت‌ها مختلف است؛ یک وقت خودت دستت آلوده می‌شود، یک وقت امر کرده‌ای، یک وقت هم اسباب را فراهم کرده‌ای. مراتب عقوبت‌ها به اختلاف عمل‌ها مختلف می‌شود. (۱)

پس عقل هر کس مستقلاً می‌گوید دیگری را در کاری که قبول داری مبعوض مولای تو است کمک نکن. یعنی اگر ما این آیه را هم نداشتیم که

«وَلَاتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ»

« و اصلاً این آیه در قرآن نبود و ما از شما سؤال می‌کردیم که آیا اعانه به اثم جایز است یا خیر، عقل شما چه حکمی می‌کرد؟ همین که خدا را قبول داشتی و می‌دانستی که این عمل مبعوض او است و خدا هم خودش نگفته بود «لَاتَعَاوَنُوا»، عقل تو چه می‌گفت؟ می‌گفت تو که قبول داری او مولای تو است و می‌دانی که این عمل هم مبعوض او است؛ پس چرا مقدماتش را برای دیگری فراهم می‌کنی تا انجام دهد و مبعوض مولا در خارج تحقق پیدا کند؟

این حرف را به هر فردی هم بگویی همین جواب را می‌دهد و نه احتیاج به آیه داریم و نه روایت. نسبت به هر معصیتی هم همین است؛ تمام معاصی مبعوض الهی هستند، اعم از اینکه عدوان باشند یا غیر عدوان و فرقی هم از این جهت نمی‌کند. عقل می‌گوید تو که می‌دانی روزه‌خواری حرام است و مبعوض خدا است؛ پس چرا در این راه کمکش می‌کنی؟ این مثال برای معصیت فردی بود؛ آنجایی که شخص بخواهد حق شرعی دیگری را از بین ببرد هم خیلی روشن است که عقل حکم به قبح می‌کند.

* دلیل دوم؛ بناء عقلا ص: ۴۳

دومین دلیل حرمت اعانه به اثم بناء عقلا است که از آن تعبیر می‌کنند به عقل جمعی؛ به این معنی که اگر هیچ اعتقادی هم به خدا نبود، حتی در یک منطقه کمونیستی، بالأخره عرفیه‌ای وجود دارد؛ چون اگر قانون نباشد، جامعه انسانی تبدیل به جنگل می‌شود. حالا در اینجا سؤال این است که قوانین جزائیه

(۱) المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۹۴

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۴

عرفیه آیا فقط کسی که مرتکب جرم می‌شود را مجرم می‌دانند و برایش کیفر قرار می‌دهند یا نه، کسی که به مجرم کمک می‌کند را هم مجرم می‌دانند؟

یک مثال می‌زنم: فرض کنید که سه نفر توطئه کرده‌اند و می‌خواهند یک نفر را بکشند؛ یک نفر مقتول را نگه داشته است تا دیگری او را بکشد؛ یکی هم مراقب است و محیط را برای آنها امن نگه داشته است که کسی از راه نرسد. اینها مقدمه و اسباب جرم را فراهم کرده‌اند. حالا - آیا در قوانین جزائیه عرفیه فقط می‌گویند کسی که کشت مجرم است یا نه، کسی که نگه داشت هم مجرم است و کسی که محیط امن را برای جرم فراهم کرد هم مجرم است؟ عقلای عالم هر سه را می‌گویند مجرم هستند. بله البته،

از نظر کیفر متفاوتند اما هر سه مجرم هستند.

لذا شما از هر راهی که بروید، اگر کاری به شرع هم نداشته باشید، عقل فردی شما و بعد قوانین عرفی عقلایی اجتماعی هر جا که بروید می‌گویند اعانه به اثم و عمل ناروا جرم است. اما مطلبی که درباره تفاوت بین احکام عقلی و بناء عقلایی خواهم تذکر دهم این است که یک بحثی هست در احکام عقلی که می‌گوید احکام عقلی فردی استثناء بردار نیست و قابل تخصیص نیست؛ بر خلاف احکام عقلی جمعی یا همان بناء عقلایی. این یکی از مسلمات احکام عقلی است که حکم عقل فردی یا همان احکام مستقله عقلیه قابل تخصیص و استثناء نیست. لذا اینکه گفتیم عقل حکم می‌کند که اعانه به اثم قبیح است و عاملش را هم مستحق عقوبت و کیفر می‌داند، یک حکم غیرقابل تخصیص است.

* مشروط نبودن حرمت اعانه به اثم به «قصد توصل» ص: ۴۴

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آن کسی که مُعین (اعانه کننده) است و تهیّه اسباب می‌کند برای جرم یا معصیت آیا باید او هم قصد این را داشته باشد که طرف مقابل معصیت کند تا او هم مجرم و گناهکار محسوب شود یا نه؟ جواب: نخیر؛ علم به اینکه او می‌خواهد مرتکب جرم و معصیت شود برای حکم عقل به قبح اعانه او کافی است و لازم نیست که انجام معصیت توسط او را دوست هم داشته باشد.

حالا یک مثال ساده بزنم از یک محیط کوچک و بعد شما همین‌طور بروید تا بالا و محیطهای بزرگ: مثلاً بچه‌ای آمده است پیش پدرش و پول می‌خواهد که با آن پول برود سراغ خلافکاری؛ لازم نیست که مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۵

قصد پدر این باشد که بچه‌اش برود خلافکاری کند؛ بلکه همین قدر که می‌داند که او پول را می‌خواهد بگیرد و برود خلاف کند کافی است. شرع می‌گوید حرام است و عقل هم می‌گوید قبیح است. حتی اگر این پدر خیلی هم ناراحت باشد که چرا این بچه می‌خواهد این خلاف را مرتکب شود، باز هم حرام است که پول بدهد و کمکش کند.

به تعبیر علمی می‌گویند آیا «قصد توصل» هم لازم است تا عقل حکم کند به قبح اعانه به اثم یا شرع حکم کند به حرمت آن؟ جواب: نخیر؛ همین که می‌دانی او می‌خواهد مرتکب حرام شود کافی است. تویی که می‌دانی که یک جامعه با این حرف تو و با این کار تو رو به فساد می‌رود، حرام است که آن حرف از دهانت در بیاید؛ حرام است؛ اگرچه تو هم نمی‌خواهی مردم لاابالی شوند، ولی همین قدر که می‌دانی که با این حرف تو مردم به لاابالی‌گری می‌افتند، گفتنش بر تو حرام است. اگر بگویی، تو مجرمی؛ هم عندالله و هم عندالعقل. پس قصد توصل لازم نیست و علم به اینکه او می‌خواهد کار حرام را انجام دهد کافی است.

اینکه آیه شریفه «بَرِّ» و «اِثْم» را مطرح کرده است جهتش این است که بحث، بحث «حق» و «باطل» است؛ «معروف» و «منکر» هم همین است. امر به معروف و نهی از منکر هم ماهیتش همین است. یعنی معروف، حق است و منکر باطل است و تو نباید اعانه کنی به احياء منکر و احياء باطل، بلکه باید به اقامه حق و معروف کمک کنی. روایت از پیغمبر اکرم (ص) است که حضرت فرمودند: «

مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِيَبْتَهَا لَهُ تَبَتَّ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ تَزُلُّ الْأَقْدَامُ». (۱)

کسی که همراه با مظلومی برود و بخواهد او را کمک کند که حق او را اثبات کند، خدا روز قیامت که تمام قدم‌ها می‌لغزد او را ثابت قدم می‌کند. یعنی تو باید این‌طور باشی و به دنبال این باشی.

در باب استعانه و طلب تعاون هم اتفاقاً همین را داریم. یعنی اگر کمک‌گیری برای اقامه حق، هم عقلاً ممدوح است و هم شرعاً؛ ولی از آن طرف اگر بخواهی برای احياء باطل کمک‌گیری، هم عقلاً مذموم است و هم شرعاً حرام است. روایت از علی (ع) است که

«طَلَبُ التَّعَاوُنِ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ دِيَانَةٌ وَ أَمَانَةٌ». (۲)

(۱) - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۰

(۲) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۹

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۶

ی

عنی اگر می‌خواهی کمک بگیری برای اینکه حقی را اقامه کنی یا معروفی را بر پا داری، این هم دیانت است و هم امانت؛ «دیانت» اشاره به حکم شرع و «امانت» اشاره به حکم عقل است. اما از آن طرف،

«طَلَبُ التَّعَاوُنِ عَلَى نُصْرَةِ الْبَاطِلِ جِنَايَةٌ وَ خِيَانَةٌ». (۱) ی

عنی اگر کمک می‌گیری که باطل را یاری کنی، خیانت است و جنایت؛ عقل و شرع این‌طور می‌گویند.

* تطبیق بحث با قیام امام حسین (ع) ص: ۴۶

لذا عرض کردم که حسین (ع) قیامش برای اقامه معروف و حق و امانت منکر و باطل بود و دقیقاً مسائلی که در باب تعاون به «حق و باطل» و «معروف و منکر» وارد شده است را رعایت کرد. امام حسین (ع) شروع به استعانه کرد. فرمود بیاید کمک کنید. استعانه‌های فردی داشت، اجتماعی داشت، پیغامی داشت، کتبی داشت ... همه نوع استعانه داشت؛ اما آنچه محور بود و حضرت خیلی به آن مقتید بود این بود که شخص دنبال این باشد که بخواهد حق را زنده کند و جلوی باطل و منکر را بگیرد و چیزهای دیگر در آن مخلوط نشود.

همه شما شنیده‌اید که امام حسین (ع) شب عاشورا که همه اصحاب جمع بودند خطبه خواند. من در بعضی از مقاتل دیده‌ام که تا دو هزار و صد نفر نوشته‌اند که با حسین (ع) بودند. فرمایشی که حضرت در آن خطبه داشت این بود که اینهایی که می‌بینید چندین هزار و چندین ده هزار آمده‌اند با شما کاری ندارند؛ اینها من را می‌خواهند. حتی در یک مقتل دیده‌ام که امام حسین (ع) فرمود که اینها اگر من را روی هوا هم ببینند، طلب می‌کنند و می‌گیرند و با شما کاری ندارند. بنابراین حتی استثناء هم نکرد، هم اصحابش را خطاب کرد و هم خویشاوندانش را و گفت این شب را برای خودتان مثل یک شتر راهوار در خدمت بگیرید و هر کدام دست یکی از اهل بیت را بگیرید و بروید؛ هر که می‌خواهد برود، برود.

در بعضی از مقاتل هست که حضرت فرمود من بیعتم را از شما برداشتم. یعنی یک‌وقت شما در این ملاحظه گرفتار نشوید که بگویند ما با این آقا یک پیمانی بسته‌ایم و این پیمان شما را در رودربایستی قرار دهد. من آن بیعت و پیمان را از شما برداشتم. حتی در بعضی از خطبه‌هایشان دیده‌ام که اول به آنها می‌فرماید شما که با من آمدید، در ذهنتان این بود که با این همه نامه‌ای که برای من آمده و من را به

(۱) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۰

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۷

کوفه دعوت کرده‌اند، حتماً من مرد پیروز میدان هستم و حکومت را در دست می‌گیرم؛ بنابر این حالا که اوضاع بر خلاف تصور شما پیش آمده است، هرگز ملاحظه این چیزها را نکنید و بروید.

آن روایت معروف هم هست که حضرت سکینه ۳ فرمود بعد از اینکه پدرم این خطبه را خواند، دیدم اینها ده تا ده تا، بیست تا

بیست‌تا، همین‌طور دارند می‌روند. یعنی اینها برای کمک به اقامه حق و دفع باطل نیامده بودند.

خوب، پس چه کسانی باقی ماندند؟ فقط آن کسی تا آخر با حضرت باقی می‌ماند که تشخیص داده است و وظیفه خودش می‌داند و عقلش می‌گوید که این حق است و این حق باید حمایت و اعانت شود و آن باطل است و باید اماته شود و از بین برود. لذا حضرت می‌گوید اگر می‌مانی، برای اقامه حق و ابطال باطل بمان؛ نه برای پیمانی که با من بستی. این پیمان‌ها به درد نمی‌خورد. بله، اگر آن پیمانی که با من بستی بر این محور بود که من حق هستم، از آن پیمان نباید دست برداری. بنابر این کسانی که دنبال نهی از منکر و اماته باطل و اقامه حق بودند ایستادند و ماندند.

اول ابولفضل (ع) بلند شد و گفت کجا برویم ما؟! برویم تا پس از تو زنده بمانیم؟! زندگی بدون تو به درد نمی‌خورد؛ بلافاصله بعد از ایشان، عبدالله بن مسلم، پسر بزرگ مسلم که پدرش را شهید کرده بودند، بلند شد و گفت کجا برویم آقا؟! ... بعد اصحاب یکی یکی بلند می‌شوند و اظهار وفاداری می‌کنند. اینجا است که مسلم بن عوسجه بلند می‌شود و آن تعبیر را می‌کند که اگر من را بکشند و بعد زنده کنند و دوباره بکشند و بسوزانند و خاکستر من را به باد دهند و این کار هفتاد بار هم تکرار شود، من دست از تو بر نمی‌دارم؛ بعد زهیر بلند شد و سایر اصحاب هم پیمان وفاداری بستند.

وقتی رفتنی‌ها رفتند و ماندنی‌ها ماندند، امام حسین (ع) گفت حالا به شما بگویم که همه شما فردا شهید می‌شوید. وقتی حسین (ع) این تعبیر را می‌کند، در بین اینهایی که نشسته بودند فرزند حسن (ع) است، نوجوان است، او رو می‌کند و می‌گوید عمو جان، من هم جزء این شهدا هستم یا نه؟ حسین (ع) به او می‌گوید عزیزم، «
كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ

«؛ بگو بینم مرگ در راه خدا و برای اقامه حق در ذائقه تو چگونه است؟ قاسم منظور عمو را خوب فهمید؛ چون جواب ذائقه‌ای داد. گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»؛ یعنی شهادت در راه اقامه حق و معروف و ابطال باطل و منکر در ذائقه من از عسل شیرین‌تر است. مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۸

روز عاشورا که شد، حسین (ع) مکرر استنصار فرمود. در یکی از آن مقاطع است که می‌گوید:

«هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنَا وَ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنَا»؛

در بعضی از مقاتل دیده‌ام که بعد از این جملات حسین (ع) بود که نوشته‌اند

«وَ حَرَجَ مِنَ الْخَيْمَةِ غُلَامٌ»؛ ی

عنی قاسم از خیمه بیرون آمد؛ می‌خواهد اعانه حق کند. مجلسی می‌نویسد:

«وَ هُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُم»؛ ی

عنی نوجوانی بود که به حسب ظاهر هنوز به سن تکلیف هم نرسیده بود. آمد جلو پیش حسین (ع). می‌نویسد:

«فَلَمَّا نَظَرَ الْحُسَيْنُ إِلَيْهِ قَدْ بَرَزَ إِعْتَنَقَهُ»؛ ی

عنی وقتی چشم عمو به قاسم افتاد که آماده نبرد شده است، او را در آغوش خودش کشید؛

«وَ جَعَلَا يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا

«؛ یعنی این عمو و برادرزاده آن‌قدر گریه کردند تا بی‌حال شدند. اما عمو به قاسم اجازه نداد که به میدان برود؛ ولی می‌دانید قاسم

چه کار کرد؟ خودش را بر روی پاهای حسین (ع) انداخت

؛ «فَلَمْ يَزَلْ يُقَبِّلُ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ

«». آن‌قدر بوسه زد به دست و پای عمو تا اجازه گرفت و به میدان رفت. قاسم رفت؛ اما طولی نکشید که صدایش بلند شد: «يَا عَمَّاهُ»

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۴۹

جلسه هفتم «۱»

* مروری بر مباحث گذشته ص: ۴۹

بحث ما راجع به اعانه به بَر و تقوا و عدم اعانه به اثم و عدوان بود. در جلسات گذشته اعانه و بَر و تقوا و اثم و عدوان را معنا کردیم و راجع به حکم اعانه به اثم گفته شد که هم از راه عقل و هم از راه نقل استدلال کرده‌اند بر اینکه مساعدت کردن غیر در عمل ناروا و معصیت و اینکه انسان اسباب معصیت را برای دیگری فراهم کند، حرام است.

در جلسه گذشته عرض کردم که نسبت بین اثم و عدوان، نسبت عموم و خصوص است و آیه شریفه ذکر خاص بعد از عام کرده است. یعنی عدوان هم اثم است. اثم یعنی اسائه؛ اسائه یک وقت تجاوز به غیر است و یک وقت اسائه به نفس است. یعنی یک وقت انسان به خودش بد می‌کند و یک وقت به دیگری بد می‌کند. مثلاً کسی که شُربِ خَمَر می‌کند یا روزه می‌خورد به خودش بد می‌کند و اینها اسائه به نفس است. امّا کسی که سرقت می‌کند اسائه به غیر می‌کند؛ البته اسائه به نفس هم کرده است. چون معصیتش چند بُعدی است. لذا عدوان که به معنی ظلم و اسائه به غیر است، از مصادیق اثم و اسائه است. همچنین عکس این را هم می‌شود گفت. یعنی بگویم اصلاً مطلق عمل ناروا از دیدگاه شرع، ظلم است و عدوان؛ و از سوی دیگر عدوان گاهی ظلم به نفس است و گاهی ظلم به غیر است. بنابر این هم «اسائه» به نفس و غیر داریم و هم «ظلم» به نفس و غیر.

در روایات هم این مطلب را داریم. برای نمونه روایت از امام صادق (ع) است که حضرت فرمودند:

«كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا أَبَا ذَرٍّ أَطْرَفَنِي بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ؟»

شخصی نامه‌ای نوشت به ابوذر و گفت تحفه‌ای از علومی که داری به من بده؛

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ»

ابوذر در جواب نوشت علم زیاد است

؛ «وَلَكِنْ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُسِيءَ إِلَيَّ مِنْ تُحِبُّهُ فَافْعَلْ

»؛ علم بسیار است؛ ولی اگر می‌توانی، به کسی که او را دوست داری بد نکن. ظاهراً وقتی این جواب به دست آن شخص می‌رسد،

می‌رود سراغ ابوذر و

(۱) - جلسه ۱۸۶۲؛ یکشنبه، دوازدهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، ششم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۰

می‌گوید این چه حرفی است که می‌گویی؟! بد نکن به کسی که دوستش داری؟!!

«فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا يُسِيءُ إِلَيَّ مِنْ يُحِبُّهُ؟»

مگر تو کسی را دیده‌ای که شخصی را دوست داشته باشد و به او بد کند؟! آدم به کسی که دوست دارد، خوبی می‌کند نه بدی.

ابوذر گفت

«نَعَمْ، نَفْسُكَ أَحَبُّ الْأَنْفُسِ إِلَيْكَ»

قبول داری که جان تو پیش تو محبوب‌ترین جان‌ها است؟ یعنی ابوذر مسأله «حُبُّ به ذات» را مطرح می‌کند که انسان مفضول به این

فطرت است و فلاسفه هم همین را می‌گویند. «۱»

فَإِذَا أَنْتَ عَصَيْتَ اللَّهَ فَقَدْ أَصَّاتَ إِلَيْهَا». (۲)

وقتی رفتی سراغ گناه، این همان موقعی است که داری به خودت بد می‌کنی. این همان است که من گفتم که اثم، اسائه به نفس است.

البته عرض کردم که اسائه به غیر، اسائه به نفس هم هست. یعنی آنجایی که شخص به حقوق مشروع دیگران تجاوز می‌کند اسائه به نفس هم دارد می‌کند. از آن طرف از دیدگاه شرع، ظلم هم بر دو گونه است: ظلم به نفس و ظلم به غیر. یعنی آنجایی که انسان مرتکب گناه می‌شود حتی اگر تجاوز به حق مشروع دیگری هم نکرده باشد باز هم ظلم است و عدوان؛ چون به خودش بد کرده و به حقوق انسانی خودش تجاوز کرده است. علی (ع) می‌فرمایند:

«ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَأَطَاعَ الشَّيْطَانَ

». (۳) کسی که عصیان خدا و اطاعت از شیطان می‌کند به خودش ظلم کرده است؛ و یا در روایت دیگری می‌فرماید: «

مَنْ أَهْمَلَ الْعَمَلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ ظَلَمَ نَفْسَهُ». (۴)

کسی که واجب را ترک می‌کند و اهمال می‌کند در اطاعت الهی، به خودش ظلم می‌کند. (۵)

(۱) - معلوم می‌شود که ابوذر در مرتبه بالایی از بینش‌ها و مفاهیم علمی بوده است؛ ولی در یک سطح بسیار ساده به او جواب می‌دهد. هر چند به قول ما یک جواب علمی و فلسفی هم داده است. چون در بین اصحاب پیغمبر اکرم ۶، ابوذر فرقی با سلمان در این است که سلمان مرد مُلایی بوده اما ابوذر جزء آدم‌های عوام بوده است؛ ولی عوام عاشق چیزفهم

(۲) - الکافی، ج ۲، ص ۴۵۸

(۳) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۵

(۴) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۶

(۵) - ما این مباحث را در معارفمان داریم، ولی چون در اینجا از دیدگاه فقهی بحث می‌کنیم نمی‌خواهم بیشتر از این وارد شوم.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۱

لذا عرض کردم که تهیه مقدمات و اسباب اثم و اسائه برای دیگران، هم عقلاً قبیح است و هم شرعاً حرام است. تقریبی که از استادمان «۱» - رضوان الله تعالی علیه - نقل کردم این بود که یکی از احکام مستقل عقل فردی که عقل به قبح و زشتی آن حکم می‌کند و همه آن را ادراک می‌کنند این است که انسان، دیگری را بر یک عمل ناروا که ناروایی آن پذیرفته شده است کمک کند. حتی در یک منطقه بی‌دین هم عقل حکم به قبح چنین اعانه‌ای می‌کند؛ و در منطقه کسانی که مولویت الله تعالی را و عبودیت خود را پذیرفته اند، اگر دیگری را کمک کند که او عملی را انجام دهد که می‌داند حرام است و مقدمات فعلی را که مبعوض خدا است برای او فراهم کند، عقل حکم به قبح آن می‌کند.

تذکری که در جلسه قبل دادم این بود که در این حکم عقلی هیچ فرقی نمی‌کند که شخص مُعین یعنی کسی که تهیه اسباب برای کار زشت دیگری می‌کند، هم قصد و علاقه داشته باشد که آن عمل مبعوض انجام شود یا نه؛ حتی اگر بدش هم بیاید ولی بداند که او می‌خواهد آن عمل مبعوض را انجام دهد و با این حال به او کمک کند، باز هم عقل حکم به قبح اعانه او می‌کند. مثل اینکه پدری پولی را در اختیار فرزندش قرار می‌دهد و می‌داند که او می‌خواهد با آن پول قمار کند - یعنی کار حرامی که مبعوض خدا است - و خیلی هم از این کار فرزندش ناراحت است، ولی پول را می‌دهد؛ و یا مثل کسی که اسلحه و چاقو و نردبان را می‌فروشد و می‌داند که خریدار می‌خواهد آدم کشی یا دزدی کند و خیلی هم از این کار بدش می‌آید. چنین کسی با صرف نظر از احکام دین، حتی در قوانین جزای عرفی هم مجرم شناخته می‌شود و اینکه بگوید «بدم می‌آمد» فایده‌ای ندارد!

*** مشروط نبودن حرمت اعانه به اثم به «اراده فعلیه شخص گناهکار» ص: ۵۱****صورت بعدی، بستر باز ص: ۵۱**

کردن برای سوءاستفاده دیگران است. به این معنی که اگر انسان قصد نداشته باشد که کمک کند به فعلی که مبعوض مولا و به اصطلاح اثم است و می‌داند که طرف مقابل هم الآن در ذهنش این نیست که برود و گناهی انجام دهد و به تعبیر علمی «اراده فعلیه» نسبت به اثم و اسائه ندارد، اما این را می‌داند که اگر به او کمک کند یا اسباب را در اختیارش قرار دهد و میدان را برایش باز کند او به این فکر می‌افتد که گناه کند. اینجا هم عقل می‌گوید اعانه و فراهم کردن مقدمات، قبیح است.

(۱) - امام خمینی (ره)

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۲

مثلاً تا پول به او نداده‌ای دنبال خلاف کاری نمی‌رود، الآن هم اصلاً در فکر خلاف کاری نیست و اراده فعلیه نسبت به اثم ندارد، اما وقتی امکانات را در اختیارش گذاشتی و شرایط را فراهم کردی، به فکر گناه می‌افتد؛ از نظر علمی به این می‌گویند «تجدید اراده». استاد ما - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمایند این با آنجایی که اراده فعلیه نسبت به اثم داشت هیچ فرقی نمی‌کند و عقل اینجا هم حکم به قبیح می‌کند و این هم مثل همان گناه است.

*** مشروط نبودن حرمت اعانه به اثم به «مدخلیت مساعدت» ص: ۵۲****صورت دیگر، جایی است که فراهم نکردن اسباب و ص: ۵۲**

مقدمات و در اختیار قرار ندادن امکانات گناه، هیچ اثری در عدم وقوع آن فعل حرام نداشته باشد. یعنی آن فعل حرام را از هر راهی که بتواند انجام می‌دهد و کمک نکردن من هم هیچ تأثیری در عدم ارتکاب حرام ندارد. مثلاً کسی آمده است پیش من که نردبان بخرد تا برود دزدی، من هم نمی‌خواهم دزدی بشود اما می‌دانم که اگر من این نردبان را نفروشم، این طور نیست که او دزدی نکند. مغازه‌های نردبان فروشی زیاد است؛ می‌رود از دیگری می‌خرد. حالا اگر من به او نردبان بفروشم، این فروختن من چه حکمی دارد؟ یا مثلاً پدر می‌داند که فرزندش با گرفتن پول می‌خواهد برود لودگی و گناه کند، اما می‌داند که اگر او پول را ندهد، مادر مخفیانه به او پول می‌دهد و بالأخره او کار خودش را می‌کند؛ حالا آیا این پدر مجوز می‌شود که به او پول بدهد؟

استاد ما - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرماید اصلاً و ابداً این مجوز اعانه به اثم نمی‌شود و این صورت هم از مواردی است که عقل حکم به قبیح مساعدت می‌کند. نگو «من اگر نردبان نفروشم، دیگری می‌فروشد»؛ نگو «من اگر پول ندهم، مادرش می‌دهد»؛ ببین وظیفه تو چیست. تو نباید به اثم کمک کنی. بنابر این تمام این صور حرام است: چه «قصد توصل» داشته باشی که دیگری حرام را انجام دهد و چه قصد نداشته باشی ولی بدانی که حرام را انجام می‌دهد، چه او «اراده فعلیه» داشته باشد برای انجام حرام و چه اراده فعلیه نداشته باشد و مساعدت تو موجب فراهم شدن بستر برای تجدید اراده‌اش شود، چه مساعدت تو و تهیه اسباب توسط تو «مدخلیت» داشته باشد در ایجاد آن فعل حرام و چه مدخلیت نداشته باشد؛ تمام این چند صورت حرام است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۳

*** مراد از تهیه اسباب ص: ۵۳**

یک تذکری بدهم راجع به این اصطلاح «تهیه اسباب» که گفتیم عقل هم حکم به قُبْح آن می‌کند؛ برای انجام هر فعلی نسبت به فاعل آن دو چیز لازم است: یکی «مقتضی» و دیگری «عدم مانع»؛ مثلاً اگر آتش بخواهد فرش را بسوزاند، هم باید حرارت داشته باشد و هم باید فرش خیس نباشد؛ چون اگر خیس باشد نمی‌سوزد. لذا فقها می‌گویند تهیه اسباب برای معصیت، اعم است از فراهم کردن مقتضی آن و رفع مانع کردن از ارتکاب آن.

مقتضی فراهم کردن برای معصیت مثل اینکه به بچه‌ات پول بدهی که برود گناه کند؛ اما رفع مانع یعنی چه؟ اگر بچه خودش پول دارد اما از تو می‌ترسد و حساب می‌برد، اینجا تو مانعی؛ یعنی مقتضی موجود است ولی مانع بر سر راه معصیت وجود دارد. در اینجا همین که به بچه بگویی «آزادی، هر کاری که می‌خواهی بکن»، رفع مانع کردی؛ همین رفع مانع، بستر باز کردن برای ایجاد فعلی است که مبعوض مولا- است و تو نباید این کار را بکنی. نه مقتضی معصیت را فراهم کن و نه رفع مانع کن؛ بلکه باید عکس این عمل کنی. چون آنچه در باب امر به معروف و نهی از منکر داریم جلوگیری از منکر است. یعنی در آنجایی که مقتضی اثم موجود است تو باید مانع شوی. تو نمی‌توانی بگویی «من که قصدم این نبود که او این کار را بکند»؛ تو که می‌دانستی او می‌خواهد مرتکب معصیت شود، نباید مانع را برطرف می‌کردی؛ تو مانع را برطرف کردی، مقتضی هم عمل می‌کند.

* چند مثال از حکم شرع بر طبق درک عقل ص: ۵۳

استاد ما- رضوان الله تعالی علیه- می‌فرمایند پشتوانه حکم حرمت، همین عقل فردی است و آنچه عقل درک می‌کند علت یا نکته تشریح است و چه بسا آنچه در آیه و روایات در باب نهی از تعاون به اثم و عدوان وارد شده همه‌اش به جهت همین علت یا نکته تشریح است. بعد ایشان چند مورد را مثال می‌زند:

اول، بحث معونه ظالمین است که ایشان می‌فرمایند این روایاتی که راجع به معونه ظالمین وارد شده است- در جلسات قبل به چند مورد آن اشاره کردم- «۱» این طور نیست که مربوط باشد به

وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلٰی

(۱)- مثل روایت «مَنْ مَشَىٰ اِلٰی ظَالِمٍ لِّعَيْنِهِ وَ هُوَ يَعْلَمُ اَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْاِسْلَامِ» که در بعضی منابع آمده است «فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْاِيْمَانِ».

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۴

الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ»؛

نه خیر، این یک حکم مستقل عقلی است که اعانه ظالم قبیح است. یعنی حرمت معونه ظالمین مستند به حکم عقل است نه آیات و روایات؛ و آنچه در این باب وارد شده همگی ارشاد به همان حکم عقل هستند و شارع مقدس در این مورد یک حکم تأسیسی را بیان فرموده است.

دوم، در باب مشروبات الکلی یا همان خمر است که روایات متعددی داریم. در بعضی از موارد تعبیر این است که «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)» و در بعضی از روایات آمده است که «لَعَنَ اللَّهُ تَعَالَى»؛ در یک روایت می‌فرماید پیغمبر اکرم (ص) ده دسته را در ارتباط با خمر لعن کرده‌اند: «عَارِسِيَّهَا، حَارِسِيَّهَا، عَاصِرِيَّهَا، شَارِبِيَّهَا، سَاقِيَّهَا، حَامِلِيَّهَا، مَحْمُولِيَّهَا، بَايِعِيَّهَا، مُشْتَرِيَّهَا وَ آكِلِيَّهَا»؛ «۱» یعنی آن کسی که درخت مو می‌کارد برای اینکه مشروب شود،- ببینید که از کجا شروع کرده است بحث تهیه اسباب برای فعل حرام را- آن کسی که مراقبت از آن می‌کند، آن کسی که می‌فشارد و آب آن را می‌گیرد، کسی که می‌ریزد و می‌دهد دست دیگری، حامل آن مثل کسی که ماشین اجاره داده است که مشروب را حمل کند، خریدارش، مشتری‌اش و خلاصه همه و همه و حتی کسی که

محلّی را اجاره دهد و می‌داند که در آن محل، این فعل حرام می‌خواهد انجام شود، «۲» همه اینها حکم حرمت دارد. سوم، مسأله بیع مغنیات است که در گذشته متداول بوده است. یعنی کنیزکانی خوش صدا و خواننده بودند که آنها را برای خوانندگی خرید و فروش می‌کردند. در روایات آمده است که ثمنش سُحت است و این خرید و فروش حرام است. استاد ما - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرماید اینکه شرع در این موارد حکم به حرمت کرده است به جهت نکته یا علت تشریح است و شارع بر طبق عقل حکم کرده است. یعنی اگر پذیری که این عمل مبعوض مولا است، تهیه مقدمات آن هم چه تو بخواهی و چه نخواهی، همین که علم داری، چه الآن انجام شود و چه بعداً، چه کسی جایگزین باشد و چه نباشد، همه اینها حرام است و همه و همه حکم عقل است و شرع هم بر اساس عقل حکم کرده و چیز اضافه‌ای نگفته است.

(۱) - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ۶ فِي الْخَمْرِ عَشْرَةَ عَارِسِيهَا وَ حَارِسِيهَا وَ بَائِعِيهَا وَ مُشْتَرِيهَا وَ شَارِبِيهَا وَ الْآكِلَ ثَمَنَهَا وَ عَاصِرِيهَا وَ حَامِلِيهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَ سَاقِيَهَا؛ الكافي، ج ۶، ص ۴۲۹

(۲) - نه اینکه برای انجام حرام اجاره داده باشد؛ بلکه همین قدر که می‌داند که در آن محل می‌خواهند فعل حرام انجام دهند برای حرمت اجاره دادن کافی است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۵

* توجیه گری‌های نفس ص: ۵۵

لذا نمی‌توانی بگویی «اگر من نفروشم دیگری می‌فروشد»، «اگر من ندهم دیگری می‌دهد»؛ «جامعه خودش، خودبه‌خود دارد به سوی بی‌دینی می‌رود»؛ اولاً این حرف دروغ است و ما قبول نداریم که جامعه دارد لایک می‌شود. چنین چیزی نیست؛ ثانیاً بر فرض که چنین باشد، باید جلوی آن را گرفت. آنچه مبعوض مولا است نباید در جامعه واقع شود. تو که علم داری که این مبعوض مولا دارد در جامعه واقع می‌شود، اگر قبول داری اسلام و دین را، وظیفه‌ات این است که جلوگیری کنی؛ نه اینکه بستر باز کنی و بگویی «آزادی، آزادی!» این مثل معروف است که به شمر گفتند چرا امام حسین را کشتی؟ گفت «اگر من نمی‌کشتم عمر سعد می‌کشت»؛ این شد مجوّز برای کشتن امام حسین (ع)؟

«وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ

می‌گویند نباید اعانه به ظالم کرد، اعتم از ظالم به نفس (اثم) یا ظالم به غیر (عدوان)؛ نه تنها جلوی اثم و عدوان را باید بگیری، بلکه از آن طرف باید بروی و کمک کنی به بز و تقوی. این چیزی است که در معارف ما آمده است. روایت از امام صادق (ع) است که «

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَنْصُرُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا نَصَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

هیچ مومنی نیست که برادر مومنش را یاری کند در طاعت و در ترک معصیت إلا اینکه خدا یاری‌اش می‌کند در دنیا و آخرت. اگر خدا را قبول داریم و تکیه‌گاه ما او است، این وعده‌ای است که او در قرآن داده است که اگر کسی دین من را یاری کند من یاری‌اش می‌کنم.

از آن طرف هم حضرت می‌فرمایند

: «وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْذُلُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». «۱»

خذلان در اینجا به معنی همین است که بستر گناه و معصیت را برای او باز کنی؛ او خودش را دارد بدبخت می‌کند، تو هم بنشین و تماشا کنی و بگویی «خودش می‌کند؛ به من چه؟!» - و- نعوذ بالله - که منشاء این بی‌تفاوتی هم امور نفسانی باشد. مثلاً پدر می‌گوید

«اگر من پول ندهم، مادرش می‌دهد؛ خوب چرا من خودم را خراب کنم؟! چرا من خودم را بد نام کنم؟!» یا مثلاً ماشین دارد سقوط

(۱)- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۶

می‌کند، ما هم یک هُلش می‌دهیم؛ بعد هم می‌گوییم «هُل دادن من که اثری نداشت!» آیا عقل این توجیه‌ها را می‌پذیرد؟ «۱»

* تطبیق بحث با قیام امام حسین ص: ۵۶

(ع)

امام حسین (ع) برای همین قیام کرد. گفت حتی اگر همه بروند، من تک و تنها می‌ایستم و هیچ وقت اثم و عدوان را امضا نمی‌کنم. مجلسی می‌نویسد روز عاشورا حسین (ع) نگاه کرد، دید اصحاب شهید شدند و بنی‌هاشم هم رفتند و کسی هم دیگر نیست. استنصارهای حسین (ع) در روز عاشورا متعدّد است و یکی از آن جاهایی که استنصار کرد اینجا است. واقعاً آن شرایط هر وقت به ذهنم می‌آید دلم آتش می‌گیرد که نوشته‌اند از سی هزار تا صد هزار نفر در مقابلش ایستاده‌اند و او تک و تنها است و می‌گوید «هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِغَاثِنَا».

در این موقعیت که حسین (ع) استنصار می‌کرد، خدا جوابش را داده است. شما خیال نکنید که امام حسین (ع) استنصار کرد ولی هیچ کس جوابش را نمی‌داد. به خدا قسم، به خودش قسم، هم خدا جوابش را می‌داد، هم ارواح اولیا و انبیا جوابش را می‌دادند؛ می‌گفتند «قربانت برویم حسین جان! ما هستیم». تمام ذرات عالم به او می‌گفتند «حسین جان، چشم! هر چه بخواهی در خدمت تو هستیم». چون او ولی‌الله اعظم است؛ امّا باید مسائل برای ما انسان‌های - نعوذ بالله - ستمکار روشن شود. باید ما آزمایش شویم. بعضی جاها نقل کرده‌اند که این استنصار حسین (ع) یک خصوصیتی داشته است و آن اینکه وقتی زین العابدین (ع) صدای پدر را شنید، از بستر بلند شد و عمه‌اش را صدا کرد و گفت یک عصایی، چوب دستی‌ای، چیزی برای من بیاور که من بروم. بعضی هم نوشته‌اند - شاید این زبان حال باشد - که اینجا بود که صدای علی اصغر هم از گاهواره بلند شد ...

می‌نویسند «

فَتَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْخِيْمَةِ

«؛ بعد از این استنصارهایی که کرد، آمد درب خيام حرم؛

وَنَادَى يَا زَيْنَبُ نَاوِلِيْنِي وَلَدِي الصَّغِيْرَ

«؛ در جای دیگر آمده است «ی

اِخْتَاهُ نَاوِلِيْنِي وَلَدِي الرَّضِيْعَ

«؛ یعنی بچه شیرخواره‌ام را بیاور. زینب ۳ علی اصغر را آورد و به حسین (ع) داد. در این روایتی که مجلسی نقل می‌کند این طور دارد که حسین (ع) خودش را از لباس حرب تخلیه کرد؛ یعنی لباس عادی برتن کرد. حتی در

(۱)- خیلی مثال‌های ساده زدم تا صحبت‌های امام (ره) را باز کنم. چون اینها حرف‌های ایشان است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۷

بعضی از مقاتل دارد که عمامه پیغمبر را بر سر بست، قرآن آورد و خلاصه چهره یک چهره‌ای نبود که بخواهد بجنگد.

این بچه را آورد در مقابل لشکر و روی دست بلند کرد، به طوری که زیر بغل‌هایش پیدا بود. بلند گفت

«إِنْ لَمْ تَزَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الرَّضِيعَ»؛

اگر به من رحم نمی‌کنید به این بچه شیرخواره رحم کنید

؛ «أَلَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ ي

تَلْطِي عَطْشًا

«؛ آیا نمی‌بینید که چگونه بی‌تابی می‌کند؟ حالا اینکه بی‌تابی‌اش چه بوده است من نمی‌دانم. آیا زبانش را در می‌آورده است؟ آیا

دست و پا می‌زده است؟ ... البته وقتی می‌گویند ماهی «تَلْطِي» می‌کند معنایش این است که زبانش را پی‌درپی بیرون می‌آورد ...

این بچه هم از شدت تشنگی بی‌تابی می‌کرده است ...

«بَيْنَمَا هُوَ يُخَاطِبُهُمْ

«، یعنی هنوز کلام حسین (ع) تمام نشده بود،»

إِذْ رَمَاهُ حَزْمَلَةُ بْنُ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ بِسَهْمٍ لَهُ ثَلَاثُ

شُعَبٍ»، حرمه تیر سه شعبه‌ای زد؛ «

فَذَبِحَ الطُّفْلُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ

«؛ یعنی این تیر کار شمشیر را کرد ... اینجا بود که خدا جواب استنصار حسین (ع) را داد؛ یک‌وقت دید ندا به گوشش می‌رسد:

«يَا حُسَيْنَ دَعُهُ

«، بچه‌ات را به ما بده.

«دَعُهُ يَا حُسَيْنَ، فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعَةً فِي الْجَنَّةِ

... «

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۸

جلسه هشتم «۱»

اشاره

بحث ما راجع به اعانه به برّ و تقوا و عدم اعانه به اثم و عدوان بود. در باب ادله‌ای که برای قُبْح اعانه و مساعدت کردن بر عمل خلاف، ناروا و حرام شرعی اقامه شده است، این را عرض کردم که هم دلیل عقلی (یعنی عقل فردی مستقل) حاکم بر قبح این کار است و هم از دیدگاه قوانین عرفیه جزائیه این‌طور است که شرکت در جرم یا مساعدت در جرم با علم به اینکه خلاف است و جرم، محکوم و قبیح است؛ حالا چه قصد کمک داشته باشد برای اینکه او برسد به عمل خلاف چه قصد نداشته باشد و چه آن شخصی که به او کمک می‌شود اراده فعلیه نسبت به آن عمل خلاف داشته باشد و چه نداشته باشد، ولی کمک کننده بدانند که او بعداً سوءاستفاده خواهد کرد.

* عدم پذیرش همه مصوبات عقلائییه از ناحیه دین ص: ۵۸

در جلسه گذشته صور مختلف مسأله را عرض کردم؛ در این جلسه فقط می‌خواهم تذکری بدهم و آن درباره «حکم عقلائییه» است. ما فرق می‌گذاریم بین حکم عقل مستقل و حکمی که به اصطلاح به آن می‌گویند حکم عقلائییه یا به تعبیر استاد ما «۲»- رضوان الله تعالی علیه- «قوانین جزائیه عرفیه صرف نظر از دین». فرق بین این دو در این است که حکم عقل مستقل در منطقه شرع حجت است

و در این شبهه‌ای نیست؛ اما بحث در این است که آیا این مصوبات عقلائیه یا بناء عقلا هم در منطقه شرع حجت هستند یا نه؟ «۳» جواب این است که شارع برخی از مصوبات عقلائیه را پذیرفته و امضا کرده است و برخی را هم نپذیرفته است. یعنی احکامی را که عقلا به آن عمل می‌کنند و اصطلاحاً به آن «سیره عقلائیه» یا «بناء عقلاء» یا «عقل جمعی» و «خرد جمعی» می‌گویند، این طور نیست که شارع همه اینها را پذیرفته باشد؛ بلکه بخشی از آن را نپذیرفته و صراحتاً ردّ هم کرده است. یکی دو تا مثال هم می‌زنم تا بحث روشن شود؛ مثلاً ربا در همه محیطهای عقلا جاری است. در صدر اسلام هم خیلی فراوان بوده و یک چیز جدیدی نیست و چه بسا اصلاً محور یک سنخ از تبادلات

(۱) - جلسه ۱۸۶۳؛ دوشنبه، سیزدهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، هفتم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

(۲) - امام خمینی (ره)

(۳) ۳- این خودش یک بحثی است که اینجا هم جایش نیست؛ ولی من اشاره می‌کنم و جهتش را هم عرض می‌کنم.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۵۹

تجاری بوده و الآن هم هست. این از مصوبات آنها است که هم سیره عقلائیه بر آن است و هم بناء عقلا؛ اما شارع آمده و بالصراحه آن را ردّ کرده است: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا». «۱»

این آیه با صراحت خرد جمعی را در این مورد ردّ می‌کند. امثال این هم زیاد داریم؛ مثلاً مشروبات الکلی که شاید بتوان گفت خرید و فروش آن در محیطهای عقلایی بیش از ۹۹ درصد کشورها جایز است؛ شربش هم جایز است و به این هم می‌گویند «خرد جمعی»؛ اما اسلام بالصراحه می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». «۲»

این آیه بر خلاف کسانی که «خرد جمعی» را مطرح می‌کنند تا «دیانت جمعی» را بگویند و نابود کنند، خرد جمعی را در این مورد می‌گوید.

اما سیر اینکے شارع بخشی از مصوبات عقلائیه را نپذیرفته، چیست؟ سیرش این است که عقل مستقل منفرد آلودگی ندارد، ولی این بناهای عقلایی اصلاً مربوط است به بُعد مادی و زندگی دنیوی انسان‌ها و لذا تمایلات نفسانی در آن دخالت دارد و چون آلوده به تمایلات نفسانی است، خالص نیست و به همین دلیل است که شارع بعضی از این مصوبات عقلائیه را که مبتنی بر تمایلات آلوده و نه عقل مستقل است، ردّ کرده است.

یک مثال خیلی ساده می‌زنم تا فرق آنجایی که عقل در احکامش خالص است با جایی که تمایلات نفسانی دخالت می‌کند روشن شود؛ مثلاً شما دو نفر را می‌بینید که با هیچ کدام از اینها هیچ رابطه و پیوندی ندارید، نه پیوند رفاقتی و نه خویشاوندی؛ با هیچ کدامشان هیچ آشنایی ندارید. حالا یکی از اینها جلوی روی شما می‌خواهد دیگری را بکشد و این را هم می‌دانید که او هیچ جرمی هم ندارد و آن شخص از روی گردن کلفتی می‌خواهد او را بکشد. اینجا عقلت چه حکم می‌کند؟ بدون تأمل می‌گوید این کار ظلم است. عقلی که آلودگی ندارد همین را می‌گوید، که ما اسمش را می‌گذاریم عقل خالص مستقل و شرع هم می‌گوید من حکم این عقل را قبول دارم. اما اگر پیوند خویشاوندی، رفاقت، دوستی، شغلی یا یک پیوندی از این پیوندها با یکی از آن دو نفر داشته باشید، اینجا ممکن است تمایلات و غضب‌ها و امور نفسانی دخالت کند و تأثیرگذار باشد.

(۱) - سوره مبارکه بقره، آیه ۲۷۵

(۲) - سوره مبارکه مائده، آیه ۹۰

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۰

پس ببینید که چقدر دین ما زیبا است؛ اسلام نگفته است که من عقل را قبول ندارم؛ اسلام می‌گوید من عقل را قبول دارم، اما خالصش را؛ این چیزی که تو به آن می‌گویی «خرد جمعی»، ناخالص است و رگه‌هایی از تمایلات نفسانی در آن هست و چون این ناخالصی هست، لذا این شارع است که می‌تواند جداسازی کند و تشخیص دهد که کدام مصوبه‌اش به نفع جامعه است و کدام مصوبه‌اش به ضرر جامعه. به علاوه اینکه شارع جامعه را یک بُعدی نمی‌نگرد، بلکه دو بُعدی می‌نگرد؛ هم به جسم و هم به روح توجه می‌کند. لذا زیاده‌طلبی و بهره‌کشی اقتضا می‌کند که ربا محور بسیاری از مبادلات تجاری در بین عقلا باشد؛ اما شارع در مقابل تمام عالم می‌ایستد و می‌گوید چرا این طوری می‌کنید؟ این یک نوع بهره‌کشی است؛ جلوی او را هم می‌گیرد. بنابر این مراقب باشید که هیچ وقت از خرد جمعی برای کوبیدن دین جمعی جامعه سوء استفاده نکنند.

* کمک به اضلال ناس، از مصادیق اعانه به اثم ص: ۶۰

استاد ما- رضوان الله تعالی علیه- در بحث حرمت تعاون به اثم و عدوان چهار دلیل را مطرح می‌کند؛ دلیل اول، «عقل» بود و دلیل دوم، «بناء عقلاء» که گفتیم عقلا- حتی همین ناخالص‌ها هم همین را- می‌گویند که نباید به اثم و عدوان کمک کرد. دلیل سوم، «آیه شریفه» است که ایشان مطرح می‌کنند؛ یعنی «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعِيْدُونَ» که من همان اول وارد همین بحث شدم. دلیل چهارم هم «ادله امر به معروف و نهی از منکر» است که إن شاء الله در جلسات بعد توضیح خواهم داد.

این بحث که انسان نباید اسباب جرم، خلاف، گناه و عمل ناروا را برای دیگران فراهم کند مصداق و مثال زیاد دارد؛ اما استاد ما یک مصداق را به خصوص ذکر می‌کند که من عین عبارت ایشان را از نوشته‌ای که به قلم خودشان است می‌خوانم. ایشان می‌فرماید «وَأَمَّا بَيْعُ الْقَرْطَاسِ مَعَ الْعِلْمِ بِاتِّخَاذِ كُتُبِ الضَّلَالِ مِنْ بَعْضِهِ

؛ یعنی اگر انسان بخواهد کاغذ بفروشد به کسی که می‌داند او می‌خواهد بعضی از این کاغذها- نه همه‌اش- را مصرف کند در اینکه کتابی بنویسد یا منتشر کند که مردم را گمراه می‌کند. بعد ایشان می‌فرماید

«إِنَّ دَفْعَ إِضْلَالِ النَّاسِ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي يَهْتَمُّ بِهَا الشَّارِعُ الْأَقْدَسُ»؛ ی

عنی جلوگیری از گمراه کردن مردم از مسیر دین، از آن اموری است که شارع مقدس اهتمام زیادی به آن دارد؛

فَكَيْفَ يُمَكِّنُ الْقَوْلَ بِجَوَازِ بَيْعِ الْقَرْطَاسِ مِمَّنْ يُعْلَمُ أَنَّهُ يَكْتُبُ فِيهِ ضِدَّ الْإِسْلَامِ وَرَدَّ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ- وَالْعِيَادُ بِاللَّهِ-

«ایشان می‌گوید اصلاً مگر می‌شود چنین حرفی از دهان کسی بیرون بیاید؟!»

«فَكَيْفَ يُمَكِّنُ الْقَوْلَ

» معنی اش این

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۱

است که چطور کسی می‌تواند چنین حرفی بزند و بگوید که مانعی ندارد که کاغذ بفروشیم به کسی که می‌دانیم که می‌خواهد در این کاغذها بر ضد اسلام و در رد قرآن و احکام قرآن مطلب بنویسد؟! بعد هم می‌فرماید

«صَدَقَ عَلَيْهِ عِنَاؤُنَا الْإِعَانَةَ عَلَى الْإِثْمِ أَمْ لَا». «۱» ی

عنی پا را بالاتر می‌گذارد و می‌گوید اصلاً اینجا بحث اعانه به اثم مطرح نیست؛ چه اعانه به اثم صدق کند و چه اعانه به اثم صدق نکند، فروختن کاغذ به چنین شخصی حرام است.

در تحریر الوسیله هم که جنبه فتوایی دارد، می‌فرماید: «ی

حُرْمُ حِفْظِ كُتُبِ الضَّلَالِ وَنَسْخِهَا وَقَرَأَتِهَا وَدَرَسُهَا وَتَدْرِيسُهَا». «۲» ی

عنی نوشته‌هایی که گمراه‌کننده است، نگه‌داشتنش، خواندنش، درس‌دادنش و درس‌گرفتنش حرام است. در اینجا این نکته را تذکر بدهم که یک‌وقت خیال نکنید فقط مسأله فروش کاغذ است؛ نه، اینجا ایشان کاغذ را به عنوان مثال مطرح کرده است. بلکه هر نوع اعانه‌ای که باشد حرام است؛ چه کاغذ بفروشی، چه جواز نشر بدهی، چه چاپ کنی، چه منتشر کنی، چه خرید و فروش کنی و ... همه و همه حرام است. حتی ایشان می‌فرماید نگه‌داشتن چیزی که موجب اضلال ناس می‌شود هم حرام است.

* ضرورت رجوع به کارشناس دینی در امور دینی ص: ۶۱

در اینجا یک مسأله این است که تشخیص اینکه «اضلال» هست یا نیست با کیست؟ جواب این سؤال خیلی روشن است. شما در هر مسأله‌ای می‌گویید به کارشناس رجوع می‌کنم؛ این مسأله هم که از مسائل دینی است کارشناس دارد؛ پس به کارشناس مراجعه کن. آیا مسائل دینی، همه کارشناس هستند؟! چطور شد که اینجا دیگر میدان برای کارشناسی خیلی باز است؟! در مسائل پزشکی چطور؟! آنجا هم همین‌طور است؟! چگونه است که در آنجا اگر کسی بیاید و یک نسخه‌ای بدهد و از وزارت بهداشت مجوز نداشته باشد با او به شدت برخورد می‌کنند، اما در مسائل دینی هر کسی حق داشته باشد که هر مزخرفی را بر ضد اسلام بگوید و بنویسد و منتشر کند؟! نه خیر، این‌طور نیست؛ مسائل دینی هم کارشناس دارد و باید به کارشناس مراجعه کنید.

* آزادی بیان و محدوده آن ص: ۶۱

(۱) - المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۰۱

(۲) - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۸

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۲

مطلب دیگری که در اینجا گفته می‌شود و گاهی هم به خیال خودشان می‌خواهند از بعضی از آیات قرآن استفاده کنند - که ما حمل بر صحت می‌کنیم و می‌گوییم إن شاء الله بی‌سوادند و نمی‌فهمند و مُغرض نیستند - این است که می‌گویند «آقا، پس آزادی بیان چه می‌شود؟!»

یک جواب به اینها این است که اصلاً آیا کسی می‌تواند بگوید «آزادی بیان به‌طور مطلق»؟ یعنی فرضاً اگر ما کاری به دین هم نداشته باشیم و تمام احکام و قرآن و خدا را هم بگذاریم کنار، آیا شما یک نفر عاقل در عالم سراغ دارید که بگوید «آزادی یعنی هر چه به دهانت آمد، بگو»؟ یا مثلاً بگوید «هر کس را که در خیابان دیدی، آزادی که هر چه خواستی به او بگویی؛ فحش بده؛ ناسزا بگو»! بعد هم بگویی «آزادی بیان است»؟! آیا شما سراغ دارید که کسی تا حالا چنین حرفی زده باشد؟ بله، مگر دیوانه باشد که این حرف را بزند. پس بالأخره «محدودیت» می‌آید؛ ولی بحث در اینجا است که تعیین حدود با کیست؟ یعنی هر عاقلی می‌گوید «آزادی بیان» مطلق نیست و باید محدود شود؛ اما چه کسی آن را محدود می‌کند؟

ما چون بحثمان درباره یک جامعه اسلامی و سلامتی و اصلاح جامعه از دیدگاه اسلام است، ابتدا باید ببینیم در جامعه‌ای که دینی به نام اسلام پذیرفته شده است دیدگاه اسلام درباره «انسان» چه دیدگاهی است تا بعد بفهمیم که چرا امام ۱ می‌فرماید اصلاً کسی نمی‌تواند بگوید جایز است کاغذ را بفروشی در حالی که می‌دانی خریدار می‌خواهد در بعضی از آن کاغذها - نه همه اش - بر ضد اسلام و احکام اسلام بنویسد.

اسلام دیدگاهش نسبت به انسان یک بُعدی نیست؛ دو بُعدی است. اسلام می‌گوید تو هم جسم داری هم روح، آن هم روح انسانی، نه روح حیوانی؛ و اصلاً تمایز تو با حیوان در همین است. اسلام می‌گوید همان‌گونه که وقتی از مادر متولد می‌شوی جسم

تو به حسب غالب سلامت است و هیچ ویروس و میکروب و آلودگی ندارد و پیکرهات سالم است، روح تو هم سالم است. وقتی بچه‌ای متولد می‌شود از نظر جسمانی چند کار را باید برای او انجام دهید؛ اول اینکه از او محافظت کنید که بیمار نشود؛ یعنی پیشگیری کنید از بیمار شدنش؛ دوم اینکه او را تقویت کنید تا رشد پیدا کند؛ و سوم اینکه اگر هم بیمار شد مداوایش کنید؛ اینها امور عقلایی است. دیدگاه اسلام نسبت به روح تو هم همین است و بیش از این نیست. یعنی می‌گوید همان‌طور که جسمت به سلامت در این دنیا آمده، روحت نیز به سلامت آمده است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۳

اما سلامتی روح چیست؟ پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید

: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِقُهُ». (۱)

هر بچه‌ای که از شکم مادر بیرون می‌آید موحد است؛ یعنی از نظر فطرتش مفلطح به خداجویی و خدایابی و دین حق است. این دیدگاه اسلام است. لذا می‌فرماید این روح انسانی‌ات را باید تقویت کنی؛ این را هم بدان که فرق روح و جسم این است که رشد جسم سقف دارد ولی روح از نظر رشد سقف ندارد. یعنی هر چه بالا بروی باز هم می‌توانی بالاتر بروی؛ می‌توانی از ملائکه هم بالاتر بروی؛ اصلاً می‌توانی خداگونه شوی! دیدگاه اسلام راجع به روح این است؛ پس برو روحت را تقویت کن.

اسلام می‌گوید همان‌طور که از جسمت مراقبت می‌کنی و پیشگیری می‌کنی تا بیمار نشوی از روحت هم مراقبت کن؛ اگر هم بیمار شدی دستور می‌دهد که زود برو و از طریق توبه روحت را مداوا کن. حالا همان‌گونه که در باب جسم معمولاً بیماری‌ها از راه تغذیه و تزریق وارد پیکره انسان می‌شود و کارشناس جسم که طیب است می‌گوید «این چیزها را بخوری، این مرض‌ها را می‌آورد؛ این چیزها را بخوری، جسم را تقویت می‌کند؛ مراقبت کن که بیمار نشوی و...»، اسلام هم همین را می‌گوید؛ اسلام می‌گوید آن مفاهیمی که وارد ذهن تو می‌شود تغذیه روح تو است. هر مفهومی که وارد شود، در ذهن و روح جای‌گزین می‌شود. پس مراقب باش که چه می‌خواهی وارد ذهنت کنی. مراقب باش که ویروس همراهش نباشد که سلامتی روحت را از بین می‌برد. هم پیشگیری‌اش را گفته که چگونه از ورود بیماری‌ها به روح جلوگیری کنی، هم تقویتی‌اش را گفته که چه مفاهیمی را در روح وارد کن تا سلامتی روح حفظ شود، و هم بیماری‌اش را گفته است که اگر بیمار شدی چگونه معالجه کن؛ بد حرفی زده است؟! حالا یکی دو تا روایت بخوانم. یک روایت از امام حسن (ع) است. حضرت می‌فرماید:

«عَجَبٌ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَا كُوْلِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ فَيَجْتَنِبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ وَيُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُؤْذِيهِ

». (۲) یعنی من در شگفتم از کسی که درباره غذایی که می‌خواهد بخورد فکر می‌کند که چه بخورم که مفید باشد و مضر نباشد،

ولی

(۱) - الکافی، ج ۲، ص ۱۲؛ در روایت دیگری از امام صادق آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تَلَكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْكَافِرُونَ»

(۲) - بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۸

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۴

«لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ

»؛ یعنی برای جسمش فکر می‌کند که چه چیزی را وارد معده‌ام کنم، امّا برای روحش فکر نمی‌کند که چه مطلبی را دارم گوش می‌کنم و در دل و روحم جای‌گزین می‌کنم.

«اضْبِرْ عَلَيَّ مَرَارَةَ الْحَقِّ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَنْخَدِعَ لِحَلَاوَةِ الْبَاطِلِ». (۲)

در راه حق ایستادگی کن اگرچه تلخ است و بپرهیز از اینکه فریب باطل را بخوری اگرچه شیرین و موافق هوای نفس است. روایت دیگر از امام حسین (ع) است که من این روایت را به چند مضمون دیده‌ام؛ ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ۸ الْوَفَاةُ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ
«؛ امام باقر (ع) می‌فرماید هنگام وفات پدرم زین العابدین (ع) که رسید، ایشان مرا به سینه خود چسباند؛
«وَقَالَ يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرْتَهُ الْوَفَاةُ
«؛ فرمود ای پسر، به تو سفارشی می‌کنم؛ همان سفارشی که پدرم حسین (ع) هنگام وفات به من کرد؛
وَمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ»؛

معلوم می‌شود که حسین (ع) هم این وصیت را از علی (ع) نقل کرده است. یعنی همان سفارشی که علی (ع) به امام حسین (ع) فرموده است را امام حسین (ع) به زین العابدین (ع) فرمود؛ «يَا بُنَيَّ اضْبِرْ عَلَيَّ الْحَقَّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا». (۳) پسر، پای حق بایست اگرچه تلخ باشد. شما آن صحنه‌ای را مجسم کنید که امام حسین (ع) لحظات قبل از شهادت، زین العابدین (ع) را به سینه‌اش چسباند و این سفارش را می‌کند که پای حق بایست ...

(۱) - من همه‌اش حمل بر صحت می‌کنم و می‌گویم إن شاء الله کسانی که این حرف‌ها را در جامعه می‌زنند، از روی بی‌سوادی و نفهمی باشد و خبائتی در کار نباشد؛ و گرنه غالباً منشاء این حرف‌ها «حب جاه» و عدم اعتقاد به قیامت است. چون اگر اعتقاد به قیامت داشته باشند، اینطور عمل نمی‌کنند

(۲) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۰

(۳) - الکافی، ج ۲، ص ۹۱

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۶

* تطبیق بحث با قیام امام حسین ص: ۶۶

(ع)

خوب، امشب (شب هشتم محرم) موضوع توسیل ما معلوم است. من این نکته را مکرر گفته‌ام که اگر زین العابدین (ع) بودند و علی اکبر (ع) هم حیات داشت، مسلماً امامت برای علی اکبر (ع) بود؛ حتی در زیارتنامه علی اکبر (ع) دارد: «

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ وَ لِيَّتِهِ»

که راجع به هیچ امامزاده‌ای این تعبیر را نداریم؛ راجع به ابالفصل (ع) هم چنین تعبیری نداریم؛ آنجا

أُيِّهًا الْعَبْدُ الصَّالِحُ»

داریم.

در تاریخ می‌نویسند حسین (ع) در بین راه که می‌آمد، هنگام سحری بود که حضرت سرشان را جلوی زین مرکب گذاشته بودند و مختصری خوابشان برد؛ ناگهان سر را بلند کردند و این جملات را تکرار فرمودند: «

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

در مقاتل می‌نویسند حسین (ع) سه بار این جملات را تکرار کردند. علی اکبر (ع) به سرعت خودش را به پدرش رساند؛ معلوم می‌شود که این پسر، مراقب پدر بوده و خواب به چشمش نمی‌آمده است. گفت:

«مِمَّ حَمِدْتَ اللَّهَ وَاسْتَرْجَعْتَ»؛

پدر جان، چرا آیه استرجاع را خواندی و حمد خدا کردی؟ حسین (ع) به او فرمود همین که داشتیم می‌رفتیم، دیدم یک مُنادی دارد ندا می‌کند: «

الْقَوْمِ يَسِيرُونَ وَالْمَنَائِيَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ»؛

این کاروان می‌رود ولی مرگ آنها را بدرقه می‌کند. بلافاصله علی اکبر عرض می‌کند: «ی اَبه، اَوْ لَسْنَا عَلَي الْحَقِّ»؛ پدر

جان، مگر این راهی که ما می‌رویم راه حق نیست؟ حسین (ع) می‌فرماید بله، این راه، راه حق است. علی اکبر می‌گوید «إِذَنْ لَأُنْبِئِي بِالْمَوْتِ».

پس ما دیگر باکی از مرگ نداریم؛ تا آخر، پای حق می‌ایستیم؛ تا پای جان می‌ایستیم.

روز عاشورا وقتی همه اصحاب شهید شدند، علی اکبر اولین نفر از بنی‌هاشم است که از خيام حرم بیرون می‌آید؛ پیش پدر می‌ایستد و اجازه میدان می‌گیرد. حسین (ع) بدون تأمل به او اجازه میدان داد. در مقاتل می‌نویسند خود امام حسین (ع) او را برای رفتن به میدان آراسته کرد. یعنی گفت بیا پسر، خودم زره به تنت می‌کنم، خودم شمشیر به کمرت می‌بندم ... همه کارها را خودش کرد و علی اکبر را آماده کرد.

عجیب است! من در بعضی از مقاتل دیده‌ام که وقتی حسین (ع) علی اکبر را آماده میدان کرد، خودش زن و بچه را صدا زد که بیایید با علی خداحافظی کنید ... خیلی قدرت است والله! حسین (ع) مرد بی‌نظیر تاریخ است. به خدا قسم انبیا و اولیا چنین صحنه‌ای را ندیده‌اند؛ هرچه بگویم کم گفته‌ام؛ عاجز است بشر که این مرد را درک کند ... شما می‌دانید که زن و بچه بیایند دور علی اکبر جمع شوند، چه می‌کنند؟

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۷

می‌نویسند «

اجْتَمَعَتِ النِّسَاءُ حَوْلَهُ كَالْحَلْفَةِ

«؛ یعنی این زن و بچه، حلقه‌وار دور علی را گرفتند؛ همه شیون می‌زنند، داد می‌زنند؛

«إِرْحَمِ عَزْبَتَنَا»

علی نرو؛ به غریبی ما رحم کن ...

ببینید که دل حسین (ع) چه می‌شود اینجا! اما حسین (ع) راه را باز می‌کند. علی راه می‌افتد و به سمت میدان می‌رود؛ اما می‌نویسند

فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ

«، حسین (ع) سر به سوی آسمان بلند کرد؛ دست‌هایش را زیر محاسنش گرفت و این جملات را گفت: «

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ

«، خدایا با تو دارم معامله می‌کنم؛ ای خدا، گواه باش بر این ملت که من جوانی که شبیه‌ترین خلق به پیغمبر است را دارم به سوی آنها می‌فرستم؛ «

أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ

«. بعد سرش را که به سوی آسمان بود، پایین آورد و یک نگاهی به قد و بالای علی کرد؛ «

فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيسٍ مِنْهُ

«یک نگاه مایوسانه‌ای به علی کرد؛ با همان نگاه با پسرش خداحافظی کرد ...

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۸

جلسه نهم «۱»

* مروری بر مباحث گذشته ص: ۶۸

بحث ما راجع به مساعدت کردن به برّ و تقوا و کمک نکردن به اثم و عدوان بود. گفته شد در باب عدم اعانه به اثم و عدوان استدلال‌های متعددی شده است؛ از جمله این آیه شریفه که یک اصل اساسی و تغییرناپذیر اسلامی را بیان کرده و برای سالم‌سازی جامعه دو رکن را مطرح می‌فرماید: رکن اول، کمک کردن به برّ و تقوا؛ و رکن دوم، کمک نکردن به اثم و عدوان.

در جلسه گذشته مطلبی را از امام خمینی ۱ نقل کردم و گفتم که ایشان در جواب عده‌ای، در بین اعانه‌ها به‌خصوص این مطلب را مطرح می‌کنند که اگر کسی کاغذ بفروشد به شخصی در حالی که می‌داند او در بعضی از این کاغذها مطالبی می‌نویسد که موجب اضلال مسلمین و به تعبیر ایشان، ردّ اسلام و ردّ قرآن و ردّ احکام الهیه است، این معامله حرام است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که جایز است. «۲»

بعد هم این مسأله را مطرح کردم که «پس آزادی بیان چه می‌شود؟!» و آن را هم جواب دادم که «آزادی بیان به‌طور مطلق» را هیچ عاقلی قبول ندارد. هیچ کس نمی‌گوید که هر کس، هر جا، هر حرفی را که به دهانش آمد، آزاد باشد که بگوید. پس باید محدودیتی وجود داشته باشد؛ اما در جامعه اسلامی، این شارع است که گفتارها را محدود می‌کند؛ همان‌طور که رفتارها را هم محدود کرده است. لذا می‌گوید غیبت حرام است، دروغ حرام است، تهمت حرام است، قذف حرام است، سب حرام است، فحش و ناسزا و ایذاء و ... حرام است؛ از آن طرف، شنیدن خیلی از آهنگ‌ها و امواج صوتی مثل شنیدن غیبت هم حرام است. همه این محدودیت‌ها به جهت همان مبنا و دیدگاه اسلام درباره انسان است. لذا اگر کسی دیدگاه اسلام را نسبت به انسان بداند و نقش مفاهیم را بر روح انسان درک کند، هیچ‌گاه این مبنا را تخطئه نخواهد

(۱) - جلسه ۱۸۶۴؛ سه‌شنبه، چهاردهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، هشتم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

(۲) - امروز کسی به من گفت: «فلانی، بعضی از آقایان اهل علم گفته‌اند که فلانی درس خارج می‌گوید!» گفتم: «آن مقدار که عموم مردم می‌فهمند می‌گویم؛ چون این خودش موجب بینایی و بصیرت نسبت به امور معرفتی دینی و احکام خودمان می‌شود و می‌فهمیم که مطالب اسلام چقدر ریشه‌دار است.»

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۶۹

کرد. به تعبیر بسیار ساده، دیدگاه اسلام این‌طور نیست که انسان، حیوانی باشد مثل سایر حیوانات، بلکه اسلام انسان را موجودی دو بُعدی می‌داند؛ یعنی هم بُعد جسمانی دارد که مانند سایر حیوانات دارای شهوت و غضب و ... است و هم بُعد روحی که عرض کردم وجه تمایز انسان با حیوان است.

لذا گفتم زمانی که بچه‌ای به دنیا می‌آید، به‌طور معمول هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی سالم است و این سلامتی باید حفظ شود و جسم و روح باید رشد پیدا کند و اگر هم بیمار شد باید معالجه شود و از این جهت هیچ فرقی بین روح و جسم نیست. بنابراین همان‌طور که به طفل غذا می‌دهیم تا رشد پیدا کند و یا از راه تغذیه بیمار می‌شود، مفاهیم هم در حکم تغذیه روح است و روح انسان از راه همین مفاهیم رشد پیدا می‌کند و یا بیمار می‌شود. بنابراین همان‌طور که هر غذایی را به هر بچه‌ای نباید داد،

هرگونه مطلبی هم نباید وارد هر ذهنی شود. یعنی اسلام می‌گوید اگر مطلبی موجب تقویت فطرت اولیه انسان که همان توحید است می‌شود وارد کردن آن در ذهن، متناسب با رشد مخاطب، آزاد است؛ اما اگر موجب بیماری روح می‌شود اسلام جلوی آن را می‌گیرد.

حالا اگر کسی بیمار شد آیا مجاز است که بیماری‌اش را به دیگران منتقل کند؟ اسلام می‌گوید همان‌طور که عقلاً نسبت به جسم می‌گویند «نه»، ما هم نسبت به روح می‌گوییم «نه»؛ حق نداری بیماری‌ات را در شریان جامعه وارد کنی. حالا که مریض شده‌ای، اگر ریگی به کفشت نیست به طبیب مراجعه کن و خودت را معالجه کن؛ همان‌طور که اگر ایدز گرفتی یا معتاد شدی باید به طبیب مراجعه کنی و حق نداری بیماری‌ات را در شریان جامعه وارد کنی یا دیگران را هم معتاد کنی.

اگر مبنای استوار اسلام را بپذیریم این مسائل خیلی ساده و روشن است؛ هم عقل و هم عقلاً این مبنا را تصدیق و تأیید می‌کنند. لذا در جلسه گذشته عرض کردم که اسلام می‌گوید القاء شبهه در جامعه حرام است و اگر کسی خودش مبتلا به بیماری روحی شد، حق ندارد بیماری‌اش را به دیگران منتقل کند. البته این برای افرادی است که بی‌غرض باشند و از بی‌سوادی و جهالت برایشان شبهه‌ها ایجاد شده باشد؛ اما برخورد اسلام با کسانی که در باب شبهات رفتارهای بیمارگونه و مغرضانه دارند متفاوت است که به یک نمونه اشاره کنم.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۰

* شبهه‌افکنی مغرضانه و غیرمغرضانه ص: ۷۰

این قضیه در نهج البلاغه است؛ علی (ع) روزی دیدند که مغیره بن شعبه و عمار یاسر نشستند و مغیره دائم القاء شبهه می‌کند و عمار هم جوابش را می‌دهد. در نهج البلاغه این‌طور آمده است

: «قَالَ (ع) لِعَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَاماً دَعَاهُ يَا عَمَّارُ

؛ حضرت رو کردند به عمار و به او فرمودند رهائش کن ای عمار، »

دَعَاهُ يَا عَمَّارُ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا

؛ این مغیره از دین چیزی نیاموخته است مگر آن چیزهایی که او را به دنیا نزدیک می‌کند، که ما از آن تعبیر می‌کنیم به «استفاده ابزاری از دین برای دنیا»؛ «وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ»، و این شبهاتی که مطرح می‌کند، نه اینکه نمی‌فهمد، خوب هم می‌فهمد که بیهوده می‌گوید؛ یعنی مسائل را با توجه و عمدتاً بر خودش مشتبه ساخته و عمدتاً اشتباه کرده است. چرا؟

«لِيُجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ

». «۱» برای اینکه شبهه‌ها را بهانه خطاهای خودش قرار دهد. یعنی با القاء شبهاتی که می‌داند بر خلاف اسلام است، می‌خواهد کج‌روی‌ها و بدروی‌هایش را بپوشاند.

پس آنچه در باب بیماری روحی و ضرورت مراجعه به کارشناس دینی گفتیم، همه بر محور حمل بر صحت بود. یعنی بحث ما درباره کسی بود که واقعاً حقیقت را نمی‌داند و در ذهنش شبهه دارد؛ و گرنه، اگر می‌داند و با این حال شبهه‌افکنی می‌کند و برای شهرت طلبی و قدرت طلبی‌اش به بُعد دینی جامعه ضربه می‌زند، بحث چیز دیگری است و از نظر وزر هم وضعش خیلی خراب است و بار گناهش سنگین‌تر است.

* تفاوت «اعانه به اثم» با «اضلال ناس» ص: ۷۰

از نظر فقهی بحثی است در باب «اضلال ناس» که از بحث «اعانه به اثم» جدا است. آنچه استاد ما «۲»- رضوان الله تعالی علیه-

فرمودند که اگر کسی کاغذ را بفروشد به کسی که می‌داند که او می‌خواهد در بعضی از آن کاغذها مطالبی بر خلاف اسلام بنویسد، مرتکب حرام شده است و احدی نمی‌تواند بگوید که جایز است و متصدی چاپخانه و کسی که مجوز چاپ داده و کسی که آن کتاب‌ها را می‌فروشد، همه دارند کار حرام می‌کنند، همه اینها از مصادیق بحث «اعانه به اثم» است؛ اما بحث نویسنده بحث دیگری

(۱)- نهج البلاغه، حکمت ۴۰۵

(۲)- امام خمینی (ره)

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۱

است. گناه نویسنده‌ای که می‌داند چیزی که می‌نویسد و می‌گوید جنبه انحرافی از اسلام است و می‌خواهد مردم را برای رسیدن به اهداف شیطانی‌اش گمراه کند «اضلال ناس» است نه «اعانه به اثم».

وضع چنین کسی خیلی خراب است و حتی اگر توبه هم کند خداوند توبه‌اش را قبول نمی‌کند. در روایت داریم که چنین کسی هر چه بگوید «أتوبُ إلى الله» و واقعاً هم پشیمان شود، روز قیامت خداوند به او می‌گوید اول برو آنهایی که گمراه کردی را برگردان تا من از تو درگذرم. لذا بحث «اضلال ناس» یک بحث جداگانه و خطرناک است. چون همه انحرافات نتیجه وارد شدن مفاهیم کج در ذهن انسان است؛ و گرنه همه انسان‌ها بر اساس

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ

« وقتی به دنیا می‌آیند، موحد و مسلمان و با اعتقاد صحیح و سالم به دنیا می‌آیند. لذا چیزی را که نمی‌دانی یا امری که بر تو مشتبه است را نباید در جامعه منتشر کنی. » (۱) تو اگر خودت بیمار شده‌ای و شبهه‌ای برای تو پیدا شده است، برو به دنبال درمان آن، برو به اهلس بگو، به کارشناسش بگو؛ ولی حق نداری بیماری‌ات را به دیگری منتقل کنی.

* ویژگی‌های کارشناس دینی ص: ۷۱

اسلام حتی در مورد کارشناس هم حرف دارد و کارشناس‌های معمولی را قبول ندارد. عقل و عقلا- هم همین را می‌گویند. همان‌طور که اگر از نظر جسمی بیمار شدی پیش هر کارشناسی نمی‌روی، در بیماری روحی هم اسلام کارشناس علمی به‌طور مطلق را قبول ندارد. هر کسی که روپوش سفید بر تن کرده است پزشک نیست؛ شاید تزریقاتی باشد و دکتر نباشد و همه هم به او بگویند دکتر!

مسأله بیماری‌های روحی بسیار حساس‌تر و سرنوشت‌سازتر از بیماری‌های جسمی است. چون در بیماری جسمی اگر این کارشناس اشتباه کند حداکثر این است که می‌میری و زندگی موقت دنیایی از دست می‌رود؛ ولی در بیماری روحی اگر کارشناس مورد تأیید اسلام نباشد، نتیجه‌اش مرگ جاودانه و تباهی زندگی ابدی اخروی است. لذا اسلام در این مسأله سخت می‌گیرد.

استاد ما- رضوان الله تعالی علیه- علاوه بر شرط علمی و تقوا و عدالت یک مسأله بالاتر از عدالت را هم برای کارشناس دینی شرط می‌دانند و آن اینکه باید «تارک هوی» هم باشد؛ یعنی نه تنها حرام مرتکب

(۱)- مسأله‌ای که به درد ما طلبه‌ها می‌خورد، این است که اگر کسی اشتباهاً در فروع دین و احکام شرعی مسأله‌ای را به کسی گفت و بعد فهمید که مسأله را اشتباه گفته است، واجب است که برود و او را پیدا کند و بگوید که اشتباه کرده است. شوخی بردار که نیست.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۲
 نشود و واجبات را انجام دهد، بلکه بنا بر احتیاط واجب حتی امور مباح را- با این که حرام نیست- بر محور هوای نفس انجام ندهد.
 بنابراین پیش هر کارشناسی هم نمی‌شود رفت.

* دلیل سوم «حرمت اعانه به اثم»: آیه تعاون ص: ۷۲

استاد ما ۱ در استدلال به آیه شریفه تعاون چند مطلب دارند؛ از جمله اینکه می‌فرمایند شارع مقدس از اینکه گفته اعانه به اثم و عدوان نکن، قصدش «قلع ماده فساد» و «منع اشاعه گناه» در جامعه بوده است. یعنی شارع مقدس می‌خواهد ماده فساد را از جامعه ریشه کن و سلامتی جامعه را حفظ کند. لذا فرموده است به کسی که می‌دانی می‌خواهد مرتکب خلاف شود کمک نکن، چه تو قصد داشته باشی که طرف مقابل آن کار خلاف را انجام دهد و چه قصد نداشته باشی؛ همین که می‌دانی او می‌خواهد مرتکب گناه شود کافی است، چه تو هم دوست داشته باشی که او این کار را انجام دهد و چه دوست نداشته باشی. تعبیر ایشان این است که »

لَاتَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ

« برای این است که شارع می‌خواهد ماده فساد را از جامعه ریشه کن کند.

مطلب دوم ایشان این است که می‌فرماید اعانه به اثم و عدوان و کمک و مساعدت کردن بر گناه و عمل خلاف در جامعه سبب «تشویق» خطاکاران و گناه کاران و «جرأت دادن» به آنها در گناه می‌شود. «۱» لذا اینکه شارع مقدس از اعانه به اثم و عدوان نهی کرده و فرموده است که نسبت به عمل خلاف و گناه به هیچ وجه کمک نکن، به این جهت بوده است که اگر گناه کار و اثم، خودش را در جامعه تنها و بی‌یار و یاور ببیند، همین موجب می‌شود که عقب‌نشینی کند. اما اگر تو به او کمک کنی، دیگر خودش را تنها نمی‌بیند و جرأت گناه پیدا می‌کند. به همین جهت ایشان معتقد است که این نهی از اعانه به اثم و عدوان یک نکته سیاسی دارد و عین عبارتشان این است که »
 نهی سیاسی اجتماعی».

بعد ایشان اشاره می‌کند به یک روایت و می‌فرماید شاهد بر این مطلب روایتی است از علی بن ابی حمزه در کتاب وسائل الشیعه که دارد: »

قَالَ كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمَيَّةَ

«؛ ابن ابی حمزه می‌گوید من دوستی داشتم که در تشکیلات بنی‌امیه نویسنده بود؛ »

فَقَالَ لِي اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ؛

به من گفت برای من از امام صادق (ع) وقت بگیر؛ »

فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَأَذِنَ لِي

«؛ من هم رفتم از امام صادق (ع) وقت گرفتم و حضرت

(۱)- ممکن است که بگوییم «تشویق» باعث «جرأت دادن» می‌شود.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۳

هم وقت دادند و ما رفتیم خدمت ایشان؛ »

فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَجَلَسَ

«؛ وقتی وارد شد به امام صادق (ع) سلام کرد و نشست؛

«ثُمَّ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَالًا كَثِيرًا

«؛ به امام صادق (ع) عرض کرد که قربان شما بروم! من در تشکیلات حکومتی هستم و از دنیای آنها مال کثیری دارم؛ جواب امام صادق (ع) مهم است:»

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا لَهُمْ مَنْ يَكْتُبُ وَيَجِبِي لَهُمُ الْفَيْءَ وَيُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنًا. «۱»
اگر این نبود که بنی امیه کسی را پیدا نمی‌کرد که برای آنها نویسندگی کند و مالیات جمع کند و در جبهه جنگ کند و در اجتماعات آنها وارد شود و دور آنها را بگیرد، اینها نمی‌توانستند حق ما را از ما بگیرند. یعنی اگر مردم این کارها را نمی‌کردند بنی‌امیه نمی‌توانست حق ما را سلب کند.

معنی این روایت چیست؟ یعنی این «اعانه به اثم» است که «اثم» را رواج می‌دهد. اگر قاصدین گناه و خلاف ببینند که کسی از آنها طرفداری نمی‌کند و به آنها کمک نمی‌کند، گناه و فساد ریشه کن می‌شود. مشکل اینجاست که دیگران اطراف او را می‌گیرند و او جرأت پیدا می‌کند و اگر در ابتدای کار یک قدم به جلو می‌رفت، حالا که دیگران از او حمایت می‌کنند و به او مساعدت می‌کنند، جرأت می‌کند و چند قدم جلو می‌رود و به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌توانی او را برگردانی.
به تعبیر دیگر، آنگاه باطل در جامعه رشد می‌کند که تأیید شود، به هر نحوی؛ و آنگاه حق از بین می‌رود که اطرافش خالی شود.
علی (ع) می‌فرماید:»

ظَلَمَ الْحَقُّ مَنْ نَصَرَ الْبَاطِلَ. «۲» ی

عنی کسی که به باطل کمک می‌کند، به حق ظلم و ستم کرده است. بلکه باید بر عکس باشد. باید کمک کرد تا باطل از بین برود، نه این که باطل زنده شود. این جملات از فرمایش‌های علی (ع) است که اصحابش را نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

«لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَابْطَالِكُمُ الْحَقَّ». «۳» ی

عنی آن‌طور که باید حق را بشناسید نمی‌شناسید، ولی باطل را می‌شناسید. دنبال باطل می‌روید و دور آن را می‌گیرید، ولی به دنبال حق نیستید. ای کاش این‌طور که حق را می‌کوید باطل را می‌کویدید. ببینید کار به کجا رسیده است که حضرت این‌طور سخن می‌گوید.

(۱)- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۹۹

(۲)- غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۱

(۳)- نهج البلاغه، ص ۹۸، خطبه ۶۹

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۴

این را هم بدانید که قانون الهی این است که هر کس از حق حمایت کند عزیز خواهد شد و هر کس از باطل حمایت کند ذلیل خواهد شد. این یک سنت الهی است. روایت از امام حسن عسکری (ع) است که:

«مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلَّ وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَّ». «۱»

هر چقدر از نظر ظاهری امکانات و عزت و ریاست و شهرت داشته باشی، اگر با حق مقابله کنی قطعاً خوار خواهی شد؛ لذا به حمایت‌های باطل دل خوش نباش.

در طول تاریخ همین‌طور بوده و این سنت الهی همیشه محقق شده است. حسین (ع) روز عاشورا برحسب ظاهر چه شد؟ چقدر جمعیت آن طرف بود؟ نتیجه چه شد؟ مگر فقط همین زندگی دنیایی و همین چهار صباح است؟ خدا را شاهد می‌گیرم که اصلاً

بحث اسلام و شیعه مطرح نیست؛ در تاریخ بشر اگر صفحه عاشورا و جریان حسین (ع) را برای هر انسانی تعریف کنید چه می‌گوید؟ چه طور قضاوت می‌کند؟ چه کسی را عزیز می‌داند؟ اینجا است که عزّت و ذلّت حقیقی معلوم می‌شود؛ چه رسد به آن بعد معنوی اش که:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت اس --- ت بر جریده عال - م دوام ما

تا قیام قیامت حسین (ع) زنده است؛ ابوالفضل (ع) زنده است. اینها زنده‌های تاریخ انسانیت هستند و «کارآ» هم هستند؛ چون یک وقت می‌گویی زنده هستند، خوب! ولی اثرش برای من چیست؟ من می‌گویم «زنده کارآ» هستند؛ یعنی این طور است که مسلمان و مسیحی و ... نمی‌شناسد. به این می‌گویند «زنده کارآ».

من این ماجرا را برای دوستانم نقل کرده‌ام؛ سه یا چهار سال پیش رفته بودم پیش دندان پزشکی که سید اولاد پیغمبر است. در حالی که دندان من را اصلاح می‌کرد تلفن زنگ زد. بعد از صحبت کردن، به من گفت این خانمی که با من صحبت کرد مسیحی است و من با داماد او رفیق هستم؛ او هم پزشک است و با هم در ارومیه دوره گذرانیدیم. سال گذشته دامادش سردرد شدیدی گرفت که معلوم شد غده بزرگ و خطرناکی در سرش هست و پزشکان هم می‌گفتند که اگر عمل کند می‌میرد. خیلی هم مضطرب بود؛ بالأخره عمل کرد و خوب شد. گذشت تا اینکه چندی قبل که من می‌خواستم بروم مشهد، این خانم به من گفته بود که هر وقت خواستی بروی مشهد من را هم خبر کن. وقتی می‌خواستم بروم زنگ زدم؛ او آمد و یک بسته آورد و گفت می‌روی مشهد، این را بده به آستان؛ پول است. گفتم ماجرا چیست؟ گفت

(۱) - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۵

وقتی داماد آن طور شد و می‌خواستیم عمل کنیم، نذر کردم برای امام هشتم (ع) ... می‌گفت من همین طور مات و مبهوت شدم. اینها «کارآی زنده» هستند و هیچ تفاوتی هم نمی‌گذارند؛ هر کسی که به در خانه اینها برود دست خالی بر نمی‌گردد؛ به این می‌گویند «عزیز». ابوالفضل (ع) را هم که می‌گویند «باب الحوائج»، به این دلیل است که از حق حمایت کرد.

* تطبیق بحث با قیام امام حسین ص: ۷۵

(ع)

شب عاشورا حسین (ع) خطبه خواند و بعد هم رو کرد به اصحابش و گفت هر کس می‌خواهد برود، برود. اینها با من کار دارند و با شما هیچ کاری ندارند؛ بلند شوید و بروید. می‌نویسند اولین کسی که بلند شد ابوالفضل بود. می‌دانید چه گفت؟ گفت «

نَفَعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ؟»؛ ی

عنی ما برویم برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم؟ خدا نیاورد آن روز را ...

روز عاشورا عباس نگاه کرد، دید اصحاب همه شهید شدند؛ بنی‌هاشم هم شهید شدند. مجلسی می‌نویسد

«فَلَمَّا رَأَى الْعَبَّاسُ وَحَدَّةَ أُخِيهِ الْحُسَيْنِ

»، وقتی ابوالفضل (ع) دید برادرش تک و تنها مانده است، آمد به خدمت برادر و اجازه خواست؛ گفت «هَلْ لِي مِنْ رُحْصَةٍ»؛ حالا

اجازه می‌دهی بروم میدان؟ می‌نویسند

«فَبَكَى الْحُسَيْنُ (ع)»

امام حسین (ع) شروع کرد های‌های به گریه کردن. به او فرمود «

أَنْتَ صَاحِبُ لُؤَائِي؛

برادر، تو علمدار منی؛ اگر تو بروی دیگر چه می‌ماند برای من؟ می‌دانید ابوالفضل چه جواب داد؟ فرمود «قَدْ صَاقَ صَدْرِي»، حسین جان، سینه‌ام تنگی می‌کند؛ دیگر نفس نمی‌توانم بکشم؛ چقدر صبر کنم؟ «وَسَيُثْمِتُ مِنَ الْحَيَاةِ»؛ دیگر از این زندگی بیزارم. امام حسین (ع) به او گفت اگر این‌طور است، برو برای بچه‌ها کمی آب تهیه کن.

ابوالفضل اول آمد و با دشمن صحبت و اتمام حجت کرد؛ وقتی برگشت دید صدای العطش بچه‌ها از خیمه‌ها بلند است. آماده شد و به سمت شریعه رفت؛ وارد شریعه شد، مشک را پر از آب کرد، دست‌ها را برد زیر آب و آب را آورد به سمت دهان؛ می‌نویسند «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحَيَيْنِ (ع)». به یاد تشنگی برادر افتاد؛ آب را بر روی آب ریخت؛ از شریعه بیرون آمد و حرکت کرد؛ دارد در نخلستان می‌آید که ظالمی آمد و ضربه‌ای به دست راست ابوالفضل زد؛ یعنی همان دستی که مشک آب را با آن حمل می‌کرد.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۶

ابوالفضل این جملات را گفت

«وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمُو يَمِينِي إِنْنِي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

»؛ یعنی من دست از دینم بر نمی‌دارم؛ من دست از حق بر نمی‌دارم. بند مشک را به شانه چپ انداخت و ادامه داد. یک ظالم دیگر آمد و دست چپ را هدف گرفت. ابوالفضل مشک را به دندان گرفت. تیری آمد و اصابه به مشک کرد و آب‌ها ریخت. می‌نویسند «فَوَقَفَ الْعَبَّاسُ (ع)»؛

اینجا دیگر ایستاد و به حرکت ادامه نداد. چرا؟ چون تمام هم او این بود که آب را به خیمه‌ها برساند؛ اما دیگر آبی در مشک ندارد

...

اینجا کاری کردند که ابوالفضل از مرکب به زمین آمد. من نمی‌گویم چگونه به زمین آمد؛ اما وقتی به زمین آمد صدایش بلند شد

ی

ا أَخَاهُ أَدْرِكُ أَخَاكَ»،

برادر، برادرت را دریاب. می‌نویسند حسین (ع) خودش را با عجله رساند و آن وضع و آن صحنه را دید ...

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۷

جلسه دهم «۱»

* مروری بر مباحث گذشته ص: ۷۷

بحث ما راجع به یک اصل اساسی لایتغیر در اسلام بود و آن مسأله اعانه در روابط اجتماعی و مساعدت کردن دیگران در اعمال نیک و مساعدت نکردن در اعمال زشت بود و گفتیم که اینها دو رکن برای اصلاح جامعه و حفظ سلامتی آن است. گفتیم که اصل در انسان‌ها «سلامتی ارواح» آنها است و در جلسه گذشته این تعبیر را کردم که هر مولودی که متولد می‌شود مسلمان است؛ «۲» یعنی فطرتاً اهل توحید و خداجو و حق‌جو است. لذا هم باید با مفاهیم صحیح تغذیه روحی شود و هم حفاظت شود از اینکه آن مفاهیمی که برای بُعد معنوی اش مُضَرِّ و بیماری‌زا است - یعنی شُبُهَات - وارد روح او نشود و اگر هم وارد شد، برای معالجه باید به کارشناس مراجعه کنند. یعنی همان چیزی که در باب جسم مطرح است، در باب روح هم به همان نحو مطرح است.

* پاسخ به یک پرسش درباره کارشناس دینی ص: ۷۷

در آخر جلسه قبل راجع به کارشناس دینی مطلبی را گفتم که بعد درباره آن از من سؤال کردند و چون به نظر من سؤال به جایی بود در این جلسه توضیح می‌دهم. عرض کردم که فرق است بین کارشناس جسم و بیماری‌ها و احکامی که مربوط به جسم است با کارشناس روح و بیماری‌هایی که مربوط به روح است. در بیماری‌های جسمانی که انسان به پزشک مراجعه می‌کند، فقط یک ویژگی شرط است و آن هم «علم» است. یعنی همین که طیب باشد و از نظر علمی مهارت داشته باشد، دیگر کافی است که برای معالجه بیماری جسمی به او مراجعه کنم و اگر هم اشتباه کند، حداکثر یک حیات مادی موقت من را از بین برده است. اما این غیر بیماری‌های روحی است که در آنجا به هر کارشناسی نباید مراجعه کرد.

در کارشناس دینی غیر از مسأله «علم» دو قید دیگر هم شرط است؛ یکی «عدالت و تقوا» است که همان ملکه پرهیز از گناه و اتیان واجبات است و دیگری «تارک هوی بودن» است. این قید دوم همان چیزی

(۱) - جلسه ۱۸۶۵؛ چهارشنبه، پانزدهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، نهم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

(۲) - البته نه به لحاظ فقهی؛ چون بحث، بحث فقهی نبود.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۸

است که ظاهراً یک مقداری پیچیدگی داشت و امروز از من سؤال کردند. چون گفتم که این قید راجع به مباحث است و استاد ما «۱» - رضوان الله تعالی علیه - هم تارک هوی بودن را احتیاط واجب می‌دانند. لذا این را توضیح می‌دهم و بعد وارد بحث می‌شوم.

هواها و خواسته‌ها و تعلقات نفسانیه ما بر دو قسم هستند؛ یک قسم از آنها خواسته‌هایی است که از نظر فقهی نامشروع است - مثل اینکه شخصی بخواهد معصیتی انجام دهد یا واجبی را ترک کند - که ترک این قسم، یعنی ترک هوای نامشروع، همان «عدالت و تقوا» است. اما قسم دیگر از هواهای نفسانیه، هواهای مشروع است که امام ۱ آن را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند بنابر احتیاط واجب، مرجع تقلید یا همان کارشناس روح باید «تارک هوی مشروع» هم باشد. چون همین هوای مشروع در دو بُعد بر یک فقیه امکان اثرگذاری دارد؛ اول بُعد استنباطی‌اش و دوم بُعد عملی‌اش. لذا باید همین تعلقات نفسانیه مشروع را هم قطع کند.

* نحوه اثرگذاری هوای نفس مشروع بر فقیه ص: ۷۸

اما درباره نحوه اثرگذاری هواهای مشروع بر بُعد استنباط احکام یک قضیه‌ای را که از استادمان - رضوان الله تعالی علیه - شنیده‌ام نقل می‌کنم تا مطلب روشن شود. یک وقتی ایشان طلبه‌ها را نصیحت می‌کردند و می‌فرمودند که در جوانی یک سفری مُشرف شدم به عتبات و یک جلسه هم به درس مرحوم آقای نائینی ۱ رفتم. در آن جلسه مرحوم آقای نائینی این قضیه را نقل کردند که یکی از بزرگان فقها وقتی می‌خواست بحث احکام بئر را شروع کند، اول دستور داد که چاه آب خانه خودش را پُر کنند و بعد گفت حالا بحث را شروع می‌کنیم. «۲» چرا؟ چون امکان دارد تعلق خاطر من به چاه خانه‌ام که مورد ابتلاء من است، اثری بر روی اجتهادم بگذارد و باعث شود که من کم بگذارم. مثلاً فرض کنید که اگر در باب منزوحات بئر دو دسته روایت داریم که یک دسته می‌گوید پنج دلو بکش تا تطهیر شود و دسته دیگر می‌گوید سه دلو بکش، ممکن است که من برای اینکه کار خودم را راحت کنم بگویم سه دلو کافی

(۱) - امام خمینی (ره)

(۲) - «بئر» یعنی چاه آب؛ در گذشته که لوله کشی نبود، هر خانه‌ای چاهی داشت که آب آن را مصرف می‌کردند. «احکام بئر» مسائلی است که از کیفیت تطهیر آب چاه در صورت افتادن نجاست در آن بحث می‌کند؛ به این صورت که مشخص می‌کند که در

صورت افتادن هر یک از نجاسات در چاه، چند دلو آب باید از آن بیرون کشید تا با جوشش آب جدید پاک شود که از آن به «منزوحات بثر» تعبیر می‌کنند.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۷۹

است. فقیه نباید هوای نفس داشته باشد؛ اگر هوای نفس - حتی هوای نفس مشروع - داشته باشد بر روی اجتهادش اثر می‌گذارد. امّا درباره امکان اثرگذاری هوای نفس مشروع بر بُعد عملی فقیه هم یک مثال ساده می‌زنم. مثلاً بیت‌المال در اختیار او است و دو نفر هم هستند که هر دو از نظر شرعی به‌طور مساوی مستحقّ کمک از بیت‌المال هستند؛ امّا یکی با او موافق است و دیگری مخالف. اینجا هوای نفس اقتضا می‌کند که زیرِ بالِ آن کسی را بگیرد که با او موافق است؛ امّا فقیه نباید بین این دو در اعطای بیت‌المال فرق بگذارد و باید با هوای نفسش مخالفت کند. این »

مُخَالَفًا لِهَوَاهُ

« یا »

عَلَى هَوَاهُ»

که در روایت وارد شده است یعنی همین.

یک قضیه دیگر از امام ۱ نقل می‌کنم. یک وقتی قبل از انقلاب - شاید بیش از سی سال پیش - من خدمت ایشان بودم؛ فقط هم ما دو نفر بودیم. یک شخصی بود از فضلای که آدم خوب و متدینی هم بود که هم ایشان او را می‌شناخت و هم من، ولی این قصور داشت نه تقصیر؛ به این معنا که کوتاه‌فکر بود و از اینکه امام در مسائل سیاسی وارد می‌شود خوشش نمی‌آمد و لذا از این جهت با امام مخالف بود. امام آنجا به شخص من پول دادند و گفتند «فلانی، این را به او بده» و راضی هم نبودند که آن شخص بفهمد که پول را امام داده است. این یعنی «مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ» در بُعد عملی‌اش.

ایشان در تحریرالوسیله وقتی وارد این بحث می‌شوند، می‌فرمایند:

«يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمَرْجِعُ لِلتَّقْلِيدِ عَالِمًا مُجْتَهِدًا عَادِلًا وَرِعًا فِي دِينِ اللَّهِ، بَلْ غَيْرِ مُكِبِّ عَلَى الدُّنْيَا، وَلَا حَرِيصًا عَلَيْهَا وَعَلَى تَخَصُّصِ يَلِيهَا جَاهًا وَمَالًا عَلَى الْأُخُوطِ

«۱» یعنی احتیاط واجب می‌کنند که مرجع تقلید نباید «روی آور به دنیا» باشد. بعد هم می‌فرمایند:

«وَفِي الْحَدِيثِ مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»؛ «۲» ی

عنی چنین کسی کارشناس مورد تأیید اسلام است و باید به او مراجعه کرد.

پس کارشناس دینی باید سه ویژگی را با هم داشته باشد: هم «علم»، هم «تقوا و عدالت» و هم «ترک هواهای مشروع»؛ و سخن چنین کسی حجت شرعی است. جهتش هم این است که بحث، بحث زندگی جاودانه اخروی است. چون همان‌طور که گفتم، طیب ظاهری جسمانی اگر اشتباهی هم کرد، نهایتش

(۱) - تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۵

(۲) - ایشان تعبیر «مُخَالَفًا لِهَوَاهُ» آورده است. در العروة الوثقی هم «لهواه» آمده است. ولی عبارت درست «علی هوا» باید باشد. در وسائل الشیعه هم که از احتجاج طبرسی نقل کرده «علی هوا» آمده است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۰

این است که آدم سه چهار روز زودتر می‌میرد؛ امّا اینجا بحث مرگ ابدی است و لذا عرض کردم که انسان در شبهات و بیماری‌های روحی باید به کارشناسی که دارای این شرایط و ویژگی‌ها است مراجعه کند و نه به هر کارشناسی.

بنابر این از نظر اسلام بیان کردن اموری که بعد معنوی را تقویت می‌کند آزاد است؛ همچنین بیان شبهات به همراه جواب‌های متقن هم آزاد است. چون اینها به نفع جامعه است و برای سالم‌سازی جامعه مفید است. اما القاء شبهه بدون جواب - حتی غیر مُغرضانه - ممنوع است. چرا؟ چون پخش کردن ویروس و بیماری در شریان جامعه است. چه رسد به اینکه کسی بخواهد مُغرضانه شبهه پراکنی کند. جلسه گذشته آن روایت را از علی (ع) نقل کردم که حضرت به عمّار گفت این (مُغیره) را رهاش کن و با او بحث نکن. اینها از دین استفاده ابزاری می‌کنند تا جایی که به نفع دنیایشان است و آنجایی که می‌بینند نمی‌توانند استفاده ابزاری کنند، دین را زیر سؤال می‌برند و شبهه می‌کنند.

* ارتباط «لَتَعَاوَنُوا» با ذیل آیه شریفه ص: ۸۰

امّا آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ»؛ این آیه دو رکن را مطرح می‌کند: یکی اینکه کمک و مساعدت کن به کسی که می‌خواهد عمل بَر انجام دهد و اگر می‌خواهد معصیت را ترک کند هم کمکش کن؛ دیگر اینکه مساعدت و اعانه نکن کسی را که می‌خواهد مرتکب گناه و ستم شود. بعد از این یک جمله دیگر دارد: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». این جمله آخر مربوط به چیست؟ به قول ما طلبه‌ها معلوم است که مربوط به چیست. مربوط به حکم دوم (وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ) است؛ چون با این حکم متناسب است. یعنی می‌فرماید «کمک به معصیت نکن؛ حریم الهی را حفظ کن؛ خداوند عقابش شدید است». یعنی چه بسا تأکید بر همین نهی از اعانه به اثم و عدوان است.

اینکه من عرض کردم که از نظر استنباطی ما می‌گوییم حکم دوم الزامی است - یعنی تحریمی است و تنزیهی نیست - یکی از دلایلش همین ذیل آیه است که می‌گوید «اتَّقُوا اللَّهَ»، حریم خدا را حفظ کن، اگر به کسی که می‌خواهد مرتکب معصیت شود کمک کنی، خدا عقابت می‌کند. بنابر این ممکن است که در حکم اول (تَعَاوَنُوا) خدشه کنیم و بگوییم دلالت بر وجوب و الزام نمی‌کند، ولی حکم دوم (لَتَعَاوَنُوا) قطعاً تحریمی و الزامی است. پس معلوم می‌شود که تهیه اسباب برای گناه کردن غیر، چه قصد توصل

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۱

داشته باشی و چه قصد توصل نداشته باشی، همین که علم داری به اینکه او می‌خواهد مبعوض مولا را در خارج محقق کند، حرام است.

* دلیل چهارم حرمت اعانه به اثم؛ ادله وجوب نهی از منکر ص: ۸۱

تا اینجا عرض کردم که در باب حرمت اعانه به اثم، هم به حکم عقلی استدلال شده است و هم به حکم عقلایی و هم به آی شریفه که درباره آن بحث کردم. استاد ما - رضوان الله تعالی علیه - اینجا وارد می‌شوند و یک استدلال دیگری را هم مطرح می‌کنند که این استدلال را مرحوم محقق اردبیلی ۱ بیان کرده و استاد ما هم از ایشان نقل می‌کند و می‌پسندد و می‌گوید این استدلال، استدلال مُتقنی است. حالا ما با مقدماتی که این استدلال دارد وارد می‌شویم و بعضی از روایات را هم بیان می‌کنیم.

مطلب اول اینکه «دفع منکر» مثل «رفع منکر» واجب است. «۱» دفع به معنای پیشگیری است و رفع ظاهرش به معنای از بین بردن چیزی است؛ یعنی چیزی هست و ما آن را از بین می‌بریم. فرض بفرمایید که کسی می‌خواهد میخانه یا قمارخانه بسازد و من جلویش را می‌گیرم و نمی‌گذارم که بسازد. اینجا می‌گویند «دفع منکر» کرد. یعنی پیشگیری کرد و نگذاشت که منکر تحقق پیدا کند. اما «رفع منکر» بعد از تحقق منکر است. مثلاً میخانه ساخته شده است و من آن را از بین می‌برم. فقها فرموده‌اند همان گونه که رفع منکر واجب است، دفع منکر هم واجب است. یعنی همان‌طور که اگر کسی مرکز فسادی درست کرده، واجب است که آن را

از بین ببرید، به همان شکل اگر فهمیدید که می‌خواهد مرکز فسادى درست کند هم واجب است که جلوییش را بگیرید. این مقدمه اول بود.

مطلب دوم اینکه آمده‌اند سراغ استدلال‌ها و گفته‌اند از این ادله‌ای که در اسلام و شریعت در باب نهی از منکر وارد شده است این استفاده می‌شود که شارع می‌خواهد «قلع ماده فساد» کند از جامعه؛ یعنی می‌خواهد گناه در جامعه انجام نشود. اصلاً غیر از این هم نیست. فرض کنید در باب شرب خمر، اگر نهی از منکر را به معنای رفع بدانیم نه دفع، آن وقت باید منتظر بنشینیم و ببینیم که این کسی که پیاله را در دستش گرفته است آیا یک جرعه می‌خورد یا نه؛ که اگر خورد به او بگوییم نخور! کدام عاقلی این حرف را می‌زند؟! اینکه در اسلام آمده است که نهی از منکر واجب است به این دلیل است که شارع

(۱) - من در این جلسه بین دفع و رفع فرق می‌گذارم؛ ولی در بحث‌های بعدی عرض می‌کنم که حقیقت رفع هم برگشت به دفع می‌کند.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۲
خواسته بگوید می‌خواهم از جامعه ماده فساد را قلع کنم و می‌خواهم اصلاً عصیانی واقع نشود، نه اینکه عصیان که واقع شد، بعد بروی و برطرفش کنی.

مطلب سوم درباره مراتب امر به معروف و نهی از منکر است. در ادله باب نهی از منکر، مراتب سه گانه مطرح شده است؛ مرتبه اول جنبه عدم رضا است که نباید رضایت به منکر بدهی. یعنی اگر دیدی که نمی‌توانی حرف بزنی و کاری هم از دست ساخته نیست، حداقل باید چهره‌ات را عبوس کنی تا گناهکار بفهمد که تو در دلت نسبت به این منکر راضی نیستی؛ نه اینکه به رویش خنده کنی و کار زشت او را امضا کنی. امام ۱ می‌فرماید در بعضی از روایات داریم که خداوند حتی به گروهی از اخیار و نیکوکاران وعده عذاب در قیامت داده است، چون با اهل معصیت با مُداهنه رفتار می‌کنند. یعنی از اخیار هستند و خودشان هم هیچ وقت از این کارها نمی‌کنند، امّا با معصیت‌کاران این‌طور رفتار می‌کنند و با اینکه می‌توانند جلوی معصیت را بگیرند این کار را نمی‌کنند. روایاتی هم داریم که می‌گوید باید با اهل معاصی با چهره عبوس برخورد کنید و هیچ وقت به آنها میدان ندهید که معصیت کنند. پس مرتبه اول در نهی از منکر، عدم رضایت به منکر است و مرتبه دوم نهی از منکر زبانی است و مرتبه سوم، جنبه برخورد عملی دارد.

با توجه به این مقدمات، امام ۱ می‌فرماید جواز اعانه به اثم با ادله وجوب نهی از منکر منافات دارد. یعنی شارع که در نهی از منکر آن همه تأکید کرده است که می‌خواهد قلع ماده فساد کند، نمی‌تواند بگوید اعانه به فساد جایز است. مثلاً من می‌دانم که این کارخانه تولید مشروبات است؛ مشروب درست می‌کند و می‌فروشد و بعد هم می‌خورند؛ آن وقت بیایم انگورهایم را به این کارخانه بفروشم. یا مثلاً همان مثالی که ایشان راجع به فروش کاغذ زد؛ من می‌دانم که این خریدار می‌خواهد این کاغذها را ببرد و مسائلی را که ضد اسلام و ضد قرآن است روی آنها بنویسد و چاپ و منتشر کند؛ آن وقت با آن همه تأکید شارع که گفته می‌خواهد قلع ماده فساد کند آیا می‌توانیم بگوییم که این معاملات جایز است؟ اصلاً می‌شود اینها را با هم جمع کرد؟ این حرف به قول معروف تناقض صدر و ذیل دارد. لذا در اینجا می‌گوییم دفع منکر واجب است و دفع منکر با ترک بیع است، یعنی نفروختن؛ بنابر این یک فقیه در این موارد حکم به بطلان و حرمت اینگونه معاملات می‌کند.

*** تقبیح سکوت در برابر منکر ص: ۸۲**

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۳

مثال‌های زیادی داریم که در روایات هم هست؛ مثل «

بَيْعُ الْحَشْبِ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَعْمَلُ صَنَمًا أَوْ صَلِيبًا أَوْ كَذًا وَ كَذًا»؛ «۱» ی

عنی فروختن چوب به کسی که می‌دانیم که می‌خواهد بُت یا آلات لهو یا آلات قمار درست کند و ... حالا من چند روایت دیگر هم بخوانم. پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا زَبْرَ لَهُ وَقَالَ هُوَ الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ

«۲» خداوند آن مؤمن ضعیفی که نهی از منکر نمی‌کند را دشمن می‌دارد. منظور آن کسی است که اهل این نیست که کسی را از کار ناپسندی باز دارد و یا نسبت به کار زشت حالت پرخاشی داشته باشد؛ یعنی کسی که غیرت دینی ندارد.

یک روایت دیگر باز از پیغمبر اکرم (ص) است که حضرت فرمودند: «

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيُبْغِضَ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ

«؛ یعنی خدا دوست ندارد مؤمن ضعیفی را که دین ندارد. سؤال شد کسی که دین ندارد، پس چگونه مؤمن است؟»

فَقِيلَ وَمَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ

«؛ مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست؟»

قَالَ (ص) الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. «۳» ی

عنی کسی که نسبت به منکر حالت بی‌تفاوتی دارد و وقتی دیگری مرتکب منکری می‌شود، او هیچ ناراحت نمی‌شود. لاًقل از نظر درونی ناراحت شو تا بعد برسیم به بیرون که باید جلوی او را بگیریم.

روایت دیگر از امام صادق (ع) است که در پاسخ به سؤال فضیل بن عیاض فرمودند: «

وَ إِذَا رَأَى الْمُنْكَرَ فَلَمْ يُنْكَرْهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ

«؛ اگر شخصی منکری را دید و می‌توانست جلوی او را بگیرد ولی انکارش نکرد، او دوست دارد که خدا نافرمانی شود؛»

وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصِيَ اللَّهَ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعِدَاوَةِ»

«۴» یعنی هر کس که دوست داشته باشد که خدا نافرمانی شود، با دشمنی به جنگ با خدا رفته است.

ما گفتیم که اعانه به اثم اعم است از ایجاد مقتضی و رفع مانع؛ لذا گاهی ممکن است یک کلمه یا سکوت در برابر منکر، صدق اعانه کند و تهیه اسباب برای منکر باشد که حرام است. از آن طرف، عکس آن که نهی از منکر است، واجب است. یعنی اگر می‌توانی نباید بگذاری آنچه که مبعوض مولا است در

(۱) - رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۷۶، بَابُ تَحْرِيمِ بَيْعِ الْحَشْبِ لِيُعْمَلَ صَلِيبًا وَ نَحْوَهُ

(۲) - وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۵

(۳) - وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۲

(۴) - الکافی، ج ۵، ص ۱۰۸

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۴

خارج تحقق پیدا کند. تکلیف شرعی است. شما می‌دانید که مسأله امر به معروف و نهی از منکر یکی از احکام ضروری اسلام است؛ از ضروریات است و نباید نسبت به آن بی‌تفاوت بود.

روایت از علی (ع) است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَرِضْ مِنْ أَوْلِيَائِهِ أَنْ يُعْصَى فِي الْأَرْضِ وَ هُمْ سُكُوتٌ مُدْعُونُونَ»؛

خداوند از اولیائش خشنود نمی‌شود که اینها ببینند که روی زمین معصیتِ خدا می‌شود و آنها ساکت بنشینند.

﴿مُذْعِنُونَ﴾

«، به معنای رام شده، خوار شده، گردن نهاده، تماشاگر و ساکت است؛ سکوت هم که علامت رضا است

. «لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

»؛ نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر. بعد علی (ع) می‌گوید «

فَوَجَدْتُ الْقِتَالَ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ الْأَغْلَالِ فِي جَهَنَّمَ». «۱» ی

عنی من دیدم که جنگیدن برای من آسان‌تر است از اینکه بخوام آن غل‌های جهنم را تحمل کنم.

* تطبیق بحث با قیام حسین ص: ۸۴

(ع)

حسین (ع) هم دنباله‌رو پدر است. وقتی به ذی‌حسم می‌رسد، می‌گوید:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ؟» «۲»

مگر نمی‌بینید که به بَرّ و تقوا عمل نمی‌شود و اثم و عدوان هم ترک نمی‌شود و نهی نمی‌شود؟

«لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا الْحَيَاةَ وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَا

». من مرگ را جز شهادت و لقاء الله چیز دیگری نمی‌بینم و زندگی با این اهل اثم و عدوان را جز خواری و پستی چیز دیگری

نمی‌دانم. یعنی حسین (ع) هم همان حرف پدر را می‌زند که فرمود قتال برای من علی خیلی آسان‌تر است تا اینکه بخوام در قیامت

به جهنم بروم.

من اینجا تذکری را به دوستان عرض کنم؛ سه سال قبل در همین ایام محرم بود که من مطلبی را طبق وظیفه شرعی ام گفتم. گفتم

من احساسم این است که یک جریان و حرکتی از ناحیه دشمنان اسلام در جامعه ما شروع شده است، بخصوص نسبت به نسل جوان

و بخصوص در مراکز آموزشی؛ و گفتم که وظیفه شرعی ام می‌دانم که به شما بگویم و همانجا فریاد زدم و یک سنخ مسائلی را

گفتم که نمی‌خواهم تکرار کنم.

(۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۷

(۲) - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۵

همان وقت گفتم که از طریق دنیا وارد شده‌اند، اما بدانید که نه تنها «دنیا» به شما نخواهند داد، بلکه «دین» شما را هم می‌خواهند از

بین ببرند. خوب، دیدید که دنیا را که به شما ندادند؛ اما راجع به دین، می‌خواهم باز هم بگویم که تکلیف شرعی ام می‌دانم و خدا

را شاهد می‌گیرم که فقط برای خدای خدا می‌گویم که این جریان و این حرکت که از ناحیه دشمنان اسلام به سمت جامعه ما آمده

است، تأییدش به هر شکل که باشد چه لفظاً، چه کتباً و چه عملاً، مُسَلِّماً حرام است و در حکم محاربه با امام زمان (ع) است. «۱»

این را هم بگویم که مؤمن کیس و فطن است؛ فریب یک سنخ عقب‌نشینی مقطعی و تاکتیکی دشمن برای اینکه در دراز مدت به

اهداف شومشان برسند را نخورید؛ زرننگ باشید. البته از یک چیزی هم خوشحالم؛ و آن اینکه اینها نتوانستند به اهدافشان برسند. به

خدا قسم نتوانستند. اینها فکر می‌کردند که طبقه جوان ما و بخصوص مراکز آموزشی ما را زودتر می‌توانند فریب دهند. چون

جوان‌ها صافی ضمیر هستند و اهل فریب نیستند، اینها گفتند سَرِ جوان‌ها را زودتر می‌شود کلاه گذاشت؛ برای همین از این راه وارد

شدند. ولی اعتقاد من این است که نتوانستند؛ گرچه می‌خواهند به ما تحمیل کنند و بیاوراند که توانسته‌اند، ولی نتوانستند. من یک قضیه را نقل می‌کنم که شنیدنی است. دو سه ماه قبل از آنکه امام ۱ به پاریس بروند من رفتم نجف خدمت ایشان؛ هر روز هم آنجا خدمت ایشان بودم - گاهی یک ساعت یا بیشتر - و خصوصاً راجع به ایران صحبت می‌کردیم. یک روز که من خدمتشان بودم - دوتایی هم بودیم؛ در اندرونی من بودم و ایشان - به تعبیر خودمان داشتیم مسائل را تحلیل می‌کردم. اعتصاب‌ها در ایران شروع شده بود؛ من به ایشان عرض کردم که اعتصاب‌ها در ایران شروع شده و اگر این وضع بخواهد ادامه پیدا کند ممکن است خدای نکرده مردم از پا درآیند. اما یکی از این دو چیز می‌تواند پشتوانه نهضت باشد؛ اول اینکه وضع اقتصادی مردم خوب باشد تا بتوانند دوام بیاورند و شش ماه و یک سال ادامه دهند تا ریشه آنها را بکنند؛ ولی شما خودتان می‌دانید که وضع اقتصادی مردم خوب نیست؛ پس این را می‌گذاریم کنار. دوم اینکه سطح بینش فرهنگی و ایمانی مردم به قدری قوی باشد که هر نوع فشار اقتصادی را تحمل کنند؛ که این دومی را هم می‌دانید که رضا خان و پسرش پنجاه سال است که در ایران علیه اسلام تبلیغ کردند و تلاش کردند که جامعه را به سوی بی‌دینی ببرند. پس این را هم می‌دانید که الآن جامعه از لحاظ بی‌دینی در چه

(۱) - من به «شخص» هم کاری ندارم. مراد من این حرکت و این جریان است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۶

وضع است؛ شما برای این مشکل چه فکری کرده‌اید؟ امام ۱ رو کرد به من و - عین تعبیرش را می‌گویم - گفت: «فلانی، رضا خان و پسرش پنجاه سال کوبیدند تا مردم را بی‌دین کنند ولی نتوانستند».

شما دیدید که هر چه این مرد گفت، شد. چه بینشی داشت! حالا ممکن است شما بگویید که من غلو می‌کنم، اما والله در میان علما مرد بی‌نظیر تاریخ است. من می‌خواهم به دشمنان اسلام و آنهایی که فکر می‌کنند می‌توانند این مردم را بی‌دین کنند، بگویم که اشتباه می‌کنید. این مردم بی‌دین نمی‌شوند. آنها که شمشیر را از رو بسته بودند و پنجاه سال کار کردند، نتوانستند؛ چه رسد به این‌ها که حالا می‌خواهند محتاطانه و دست به عصا جامعه را به سمت لائیک بکشانند. اینها کف روی آب هستند و می‌روند. البته شما باید به تکلیف شرعی‌تان عمل کنید. تکلیف شرعی این است که تأیید این خط و این حرکت ضد اسلام و ضد قرآن حرام است مُسَلِّماً؛ اما این را هم بدانید که اینها نخواهند توانست به هدفشان برسند.

«فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَدْهَبُ جُفَاءً

«۱» «۱» کف روی آب می‌رود. آیا سرش چیست؟ سرش همین مجالس است؛ سرش حب حسین (ع) است. این مردم از این جهت بیمه‌اند؛ عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری؛ ممکن است چهار صباحی جَولانی بدهید، ولی نمی‌توانید این مردم را بی‌دین کنید.

برویم سراغ کسی که دستمان را می‌گیرد و حفظمان می‌کند و سفینه نجات ما است. می‌نویسند روز عاشورا »

فَنظَرَ يَمِينًا وَ شِمَالًا

«؛ حسین (ع) یک نگاهی کرد به سمت چپ و راست خودش،

«و لَمْ يَرَ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدًا

«؛ دید دیگر هیچ‌یک از اصحابش باقی نمانده است؛ همه رفته‌اند.

«فَنَادَى يَا مُسْلِمُ بَنَ عَقِيلٍ وَ يَا هَانِئِ بَنَ عُرْوَةَ، يَا بُرَيْرُ، يَا زُهَيْرُ، ...

« یکی یکی اینها را صدا زد؛

«قَوْمُوا عَنْ نَوْمِكُمْ أَيُّهَا الْكِرَامُ، اذْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ

«بلند شوید و از این زن و بچه‌ها دفاع کنید ...»

حسین (ع) وقتی آماده شد که خودش به میدان برود،

«فَادَى يَا زَيْنَبُ، يَا أُمَّ كَلْثُومٍ، يَا سَكِينَةَ، يَا رَبَّابُ، عَلَيَكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ»؛ ی

عنی خداحافظ، من هم رفتم ... می‌گویند وقتی صدای حسین (ع) بلند شد، این زن و بچه‌ها و بی‌بی‌ها از خیمه بیرون ریختند و اطراف حسین (ع) را گرفتند. هر کس یک چیزی می‌گوید؛ امّا خواهرش یک تقاضا دارد و آن اینکه بگذار یک بوسه به زیر گلویت بزنم ...

(۱) - سوره مبارکه رعد، آیه ۱۷

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۷

دخترش سکینه آمد، جلوی بابا را گرفت. رو کرد به پدر و گفت:

«يَا أَبَه، أَسْتَسَلِّمَتَ لِلْمَوْتِ

»؛ پدر، دیگر تن به مرگ دادی؟ حسین (ع) در جواب به او گفت: «

كَيْفَ لَا يَسْتَسَلِّمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ

»؛ چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یاورى ندارد؟ سکینه گفت حالا که چاره‌ای جز این نیست

، «رُدْنَا إِلَى حَرَمِ جَدَّنَا»؛ ی

عنی اول ما را بگذار مدینه و بعد خودت بیا و بجنگ. حسین (ع) با کنایه جواب او را داد؛ فرمود: «

لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ»؛ ی

عنی دخترم، دیگر راه برگشت بر حسین بسته است ... اینجا بود که سکینه شروع کرد های‌های گریه کردن؛ حسین (ع) آمد دخترش

را بغل کرد و روی زانوهایش نشاند. با آستین‌هایش اشک‌های سکینه را پاک می‌کرد و این جملات را می‌گفت: «

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلِمِي مِنْكَ الْبُكَاءَ إِذِ الْجِمَامُ دِهَانِي

»؛ دخترم، گریه‌ها برای بعد از این است نه الآن، «

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَتًا

»، دخترم، دل پدر را با این قطره‌های اشک آتش نزن ...

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۸

جلسه یازدهم «۱»

* مروری بر مباحث گذشته ص: ۸۸

بحث ما راجع به این بود که برای حفظ سلامتی جامعه دو رکن در آیه تعاون مطرح می‌شود. رکن اول، دیگران را در اعمال

خیرشان و در ترک اعمال شرّ مساعدت کردن؛ (

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى

) و رکن دوم کمک نکردن به دیگران در اعمالی که ناروا است و اثم محسوب می‌شود که از نظر شرعی به این اعمال می‌گوییم

«مُحَرَّمَات»؛ چه عمل ناروایی باشد که تجاوز به غیر نباشد و چه تجاوز به غیر هم باشد که آیه شریفه هر دو را مطرح می‌کند؛ هم اثم

و هم عدوان را.)

وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

(. عرض کردم که یکی از اصول لایتغیر در اسلام همین اصل تعاون است که از این دو رکن تشکیل شده است.

اما در باب حرمت اعانه به اثم گفته شد که به چندین دلیل استدلال کرده‌اند؛ اول، عقل مستقل که همان عقل فردی است؛ دوم، بناء عقلا- یا به تعبیر دیگر عقل جمعی؛ سوم، کتاب الله و از جمله این آیه شریفه؛ و چهارم روایاتی که در باب نهی از منکر وارد شده است که در جلسه گذشته به طور فشرده و فهرست‌وار دلیلی را که مطرح کرده بودند نسبت به عدم جواز اعانه به اثم مبتنی بر ادله نهی از منکر توضیح دادم و گفتم که این تناقض و تهافت دارد که شارع مقدس از یک طرف این همه نسبت به نهی از منکر تأکید کند و حتی بگوید رضای به منکر هم جزء منکرات است و از طرف دیگر بگوید اگر شخص دیگری می‌خواهد منکری انجام دهد بر تو جایز است که مقدماتش را برای او فراهم کنی.

* ارتباط وجوب نهی از منکر با حرمت اعانه به اثم ص: ۸۸

بحث دیشب خیلی فشرده بود و حالا- آن را یک مقداری باز می‌کنم. آقایان فقها در باب مسأله نهی از منکر، هم به دلیل عقل تمسک می‌کنند و هم به دلیل نقل؛ دلیل عقلی همان عقل مستقل است که من از آن تعبیر می‌کنم به عقل فردی. در اینجا می‌گویند اگر من مولویت خدا را پذیرفتم و عبودیت خود نسبت به او را هم پذیرفتم و بدانم که وجود شیئی یا انجام فعلی در خارج مبعوض مولا است و خدا نمی‌خواهد که یک چنین چیزی در خارج تحقق پیدا کند، اینجا عقل مستقل حکم می‌کند که این عمل

(۱)- جلسه ۱۸۶۶؛ پنج‌شنبه، شانزدهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ- ش، دهم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ- ق

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۸۹

قبیح و منکر است و حتی اگر مولا نهی هم نکرد، تو باید کاری کنی که این مبعوض در خارج تحقق پیدا نکند. یعنی فقط همین قدر که بدانم این عمل مبعوض مولا است کافی است و لازم نیست که نهی هم کرده باشد. چه رسد به آنجا که مولا نهی هم کرده باشد که دیگر مسأله خیلی روشن می‌شود.

حالا یک مثال از موالی عادی بزنم، نه خدا و بنده؛ و آن اینکه گاهی چه بسا مولا مطلع هم نباشد که مبعوضش می‌خواهد در خارج تحقق پیدا کند، اما با این حال جلوگیری از تحقق آن واجب است. مثلاً بچه‌اش را دارند می‌کشند و او هم اصلاً خبر ندارد؛ اما من دارم این صحنه را می‌بینم. حالا- آیا من می‌توانم بگویم «مولا- که به من نگفته است که جلوی قاتل را بگیر؛ پس بگذار بچه‌اش را بکشند؟! آیا هیچ عقل مستقلی این حرف را می‌زند؟! یا مثلاً بچه‌اش دارد در دریا غرق می‌شود و پدر هم نیست؛ من هم دارم تماشا می‌کنم. آیا می‌توانم بگویم «پدرش که به من نگفته است که او را بگیرم و نجات دهم؛ پس بگذار غرق شود»؟! در این موارد اگر هیچ امر و نهی هم در کار نباشد، عقل چه می‌گوید؟ عقل در اینجا حکم به قبح می‌کند و شرع هم حکم عقل را تأیید می‌کند.

لذا من گفتم که اسلام احکام عقلی مستقل را قبول دارد. این قاعده

«كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ

» برای همین جا است. یعنی هر جایی که عقل مستقل بگوید «قبیح» است، شارع بلافاصله می‌گوید «حرام» است. البته قبلاً هم گفتم که ما همه مصوبات عقلا- را در اینجا قبول نداریم؛ چون خالص نیست و مخلوط به هواهای نفسانی است و لذا شارع بر خلاف احکام عقل فردی که همه‌اش را می‌پذیرد، همه مصوبات عقلا را نمی‌پذیرد. بنابر این در اینجا عقل حکم می‌کند که واجب است بر بنده که از تحقق مبعوض مولا جلوگیری کند؛ اما حالا نحوه جلوگیری کردن فرقی نمی‌کند؛ هر طور که می‌خواهد باشد. گاهی با

نهی کردن دیگران است که این از مصادیق نهی از منکر است و گاهی هم طور دیگری است که فعلاً به آن کاری نداریم. چون بحث ما درباره دلیل عقلی است.

مطلب بعدی این است که مبعوض مولا لازم نیست که حتماً از یک فاعل مکلف سر بزند تا جلوگیری از آن واجب شود، بلکه حتی اگر از یک فاعل غیر مختار هم صادر شود جلوگیری از آن واجب است. مثلاً فرض کنید در خانه نشسته‌ام و یک پرنده یا حیوانی هم هست و یک کاسه چینی هم آنجا هست و من می بینم که این حیوان دارد می آید و الآن می زند به کاسه چینی و آن را می شکند. پدر هم به من نگفته است که جلوی این حیوان را بگیر؛ حالا- آیا من می توانم بگویم «چون پدرم به من چیزی نگفته است،

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۰

پس بگذار بزند و بشکند؟ اینجا اگر من جلوی این مبعوض حاصل می شود، اما از یک غیر مکلف، چون این حیوان که مکلف نیست؛ یا مثلاً بچه نابالغی یک چیزی را برداشته و می خواهد بشکند و من هم نشسته‌ام و نگاهش می کنم! اینجا عقل فرقی نمی گذارد بین فاعل مکلف و غیر آن؛ عقل می گوید آن چیزی که مبعوض مولا است نباید حاصل شود و باید جلوی آن را بگیری؛ حالا چه آن مبعوض از یک فاعل مختار مکلفی صادر شود و چه از یک بچه نابالغ یا یک حیوان چهارپا یا حتی باد و طوفان؛ این را عقلت می گوید.

فُقه‌های ما هم که می گویند نهی از منکر واجب است همین را می گویند و بیش از این هم نمی گویند. لذا می گویند پشتوانه و جوب نهی از منکر دلیل عقلی است؛ آن هم عقل مستقل فردی. یعنی عقل می گوید همین که بدانی که یک چیزی که مبعوض مولا است می خواهد حاصل شود، بر تو واجب است که از آن جلوگیری کنی. این تقریباً یک بحث فشرده و ساده‌ای بود از دلیل عقلی که فُقه‌های ما راجع به وجوب نهی از منکر بیان می کنند.

در اینجا همان‌طور که جلسه گذشته هم اشاره کردم و گفتم که بعداً توضیح می دهم، آقایان فُقه‌ها یک مطلب دیگری دارند و آن این است که عقل راجع به منکر فرقی بین دفع و رفع نمی گذارد؛ بلکه عقل اصلاً رفع را قبول ندارد. یعنی هیچ عقلی این را قبول ندارد. آنچه عقل قبول دارد پیش گیری و جلوگیری و منع از تحقق منکر است؛ اما برطرف کردن منکری که واقع شده است را اصلاً عقل می گوید محال است. این یک بحث فلسفی است که من نمی توانم اینجا به طور مفصل مطرح کنم، اما مختصرش این است که آن چیزی که واقع شده است دیگر از «مَا هُوَ عَلَيْهِ» تغییر نمی کند.

حالا- من یک مثالی می زنم که از یک جهت مُقَرَّب است؛ برای مسأله آدم کُشی یک «دفع» تصویر می کنیم که ممکن است؛ یعنی همان جلوی آدم کُشی را گرفتن. مثلاً تا می بینم که کسی می خواهد دیگری را بکشد، جلوی او را می گیرم و نمی گذارم آن فعل منکر واقع شود. نه اینکه منکر واقع شود و بعد بخوام آن را برطرف کنم. «۱» اما اگر آن آدم را کُشت دیگر می توانی این منکر را برطرف کنی؟! می توانی زنده اش کنی؟! بر فرض که حضرت عیسی هم باشی و زنده اش هم کردی، باز هم «آدم کُشی» که مبعوض مولا

(۱)- در جلسه گذشته گفته شد که «رفع» به معنای برطرف کردن امری است که واقع شده است.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۱

بود واقع شده است. لذا عقل می گوید «رفع منکر» محال است و نهی از منکر در منطقه عقل، با «منع از منکر» و جلوگیری از تحقق آن امکان پذیر است نه با «رفع منکر».

تا اینجا دلیل عقلی وجوب نهی از منکر را به طور مختصر مطرح کردیم و حالا می آییم سراغ منطقه شرع؛ می گویند ما برای نهی از

منکر دلیل شرعی هم داریم. در باب نهی از منکر ده‌ها آیه و ده‌ها روایت داریم. بسیار خوب! حالا این ادله چه می‌خواهند بگویند؟ دفع منکر را می‌گویند یا رفع منکر را می‌گویند؟ جواب این است که ادله شرعی ما هم همین حرف عقل را می‌زنند. آنها هم می‌گویند باید جلوگیری کنی که منکر در خارج واقع نشود؛ یعنی مُراد از آیات و روایات هم «دفع منکر» است نه «رفع منکر».

جلسه گذشته مثالی زدم و گفتم اگر ادله ما بخواهند بگویند معصیتی که انجام شده است را از بین ببر (یعنی رفع منکر)، بنابر این من باید صبر کنم تا طرف مقابل اول یک جرعه از مشروبی که در دست گرفته را بخورد که بعد بتوانم به او بگویم «نخور»؛ یعنی تا موقعی که در دستش هست ولی هنوز نخورده من حق ندارم او را منع کنم. چون فرق بین دفع و رفع همین است دیگر؛ دفع یعنی پیش‌گیری و جلوگیری از انجام آن عمل، ولی رفع یعنی بعد از آنکه انجام شد آن را از بین ببر. امّا نه عقلاً و نه عقل و نه شارع هیچکدام چنین حرفی نمی‌زنند.

حالا به مثال دیگری که جلسه گذشته زدم و نظائرش هم زیاد است دقت کنید؛ گفتم یک‌وقت طرف می‌خواهد میخانه بسازد و من جلوی او را می‌گیرم؛ خوب، این منع از منکر است. امّا حالا که میخانه را ساخته است و من می‌روم آن را خراب می‌کنم، آیا این رفع منکر است؟ جواب این است که خیر؛ این هم باز «منع از منکر» است. امّا منع از منکر، یک‌وقت «منع از تحقق منکر» است و یک‌وقت هم «منع از استمرار منکر» است. یک‌وقت هنوز معصیت نکرده است و تو می‌گویی جلوی او را بگیر که معصیت نکند، امّا یک‌وقت معصیت کرده و تو می‌گویی جلوی او را بگیر؛ این «جلوی او را بگیر» یعنی چه؟ آیا یعنی کاری که کرده است را برگردان؟! اینکه دیگر ممکن نیست! پس این «جلوی او را بگیر» نسبت به استمرار منکر است؛ یعنی نگذار که دوباره مرتکب معصیت شود. پس این هم منع از منکر است، امّا منع از استمرار و استدامه منکر.

بنابر این ما اصلاً نهی از منکر به عنوان رفع منکر نداریم؛ نه در منطقه عقل و نه در منطقه شرع؛ آنچه داریم همه‌اش پیش‌گیری است. البته یک‌وقت پیش‌گیری از وجود ابتدایی منکر است و یک‌وقت

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۲

پیش‌گیری از وجود استمراری آن. پیش‌گیری هم به معنی دفع است. لذا نهی از منکر در آنجایی که معصیت واقع شده است، باز هم دفع منکر است. یعنی پیش‌گیری از استمرار معصیت است.

با توجه به این مقدمات که عقل آن‌طور می‌گفت و شرع هم این‌طور می‌گوید، بحث در این است که آیا هیچ عقلی و هیچ شرعی ممکن است که از یک طرف بگوید «جلوی او را بگیر که معصیت نکند»، امّا از طرف دیگر بگوید «جایز است که مقدمات معصیت را برایش تهیه کنی»؟ یعنی آیا ممکن است از آن طرف بگوید که از تحقق منکر پیش‌گیری کنید و مانع استمرار آن شوید ولی از این طرف بگوید که اگر می‌خواهی اسباب آن کار را تهیه کنی و مقدمات و ابزار این عمل منکر را فراهم کنی مانعی ندارد؟ آیا هیچ عقلی چنین احکام متناقضی صادر می‌کند تا بتوانی بگویی که اعانه به اثم جایز است؟!

یعنی این عملی که عقل می‌گوید انجامش قبیح است و شرع هم می‌گوید حرام است و از آن طرف عقل می‌گوید واجب است جلوی آن را بگیری و شرع هم می‌گوید جلوی او را بگیر و نگذار که انجام شود و از طرف دیگر، هم عقل و هم شرع می‌گویند نهی از منکر با منع و دفع از منکر است، آیا آن وقت عقل می‌تواند بگوید مقدماتش را تهیه کن و در اختیارش بگذار و شرع هم بگوید اشکالی ندارد و جایز است؟! این مطالبی که گفتم خلاصه بحث امام بود. رضوان الله تعالی علیه؛ ایشان می‌فرماید کدام عقل و کدام شرع است که اعانه به اثم را تجویز کرده باشد؟

حالا برویم سراغ آیات و روایات؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

«۱» این آیه یک خطاب عام به تمام مؤمنین است. می‌گوید هم خودت را و هم بستگانت را باید از آتش جهنم حفظ کنی. آتش

جهنم برای کیست؟ برای کسی است که مرتکب حرام شود؛ کسی که مرتکب حرام نشود را که به جهنم نمی‌برند. امّا این آیه می‌گوید نه تنها مراقب خودت باش که به جهنم نروی، بلکه حفاظت از دیگری هم وظیفه تو است و نباید بگذاری دیگری هم در آتش برود. خوب، من چگونه جلوی او را بگیرم که در آتش نرود؟ اینجا است که مسأله نهی از منکر مطرح می‌شود.

دو تا روایت هم بخوانم؛ یک روایت از ابوبصیر است که از اصحاب امام صادق (ع) بود؛ می‌گوید «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ قُلْتُ هَذِهِ نَفْسِي أَفِيهَا؟» از حضرت در مورد همین آیه شریفه سؤال کردم و گفتم من نفسم را حفظ می‌کنم و حرام نمی‌کنم؛ امّا

(۱) - سوره مبارکه تحریم، آیه ۶

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۳

«فَكَيْفَ أَقِي أَهْلِي؟»

خودم را حفظ می‌کنم، امّا خانواده‌ام را چگونه حفظ کنم؟ چون این آیه اولین محیط زندگی انسان از محیطهای چهارگانه‌ای که قبلاً گفته‌ام، یعنی محیط خانوادگی را مطرح کرده است. «قَالَ تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ عَنْهُ»؛ حضرت فرمود آن چیزهایی که خدا گفته است انجام دهند را به آنها امر کن که انجام دهند و وقتی دیدی که می‌خواهند کار زشتی کنند آنها را نهی کن تا انجام ندهند.

«فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ وَوَقَيْتَهُمْ»؛

اگر آنها حرف تو را گوش کردند، تو آنها را از رفتن در آتش جهنم حفظ کرده‌ای؛

وَإِنْ عَصَوْكَ فَكُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ. «۱»

و اگر حرف تو را گوش نکردند، آنچه که بر تو واجب بوده است را انجام داده‌ای. یعنی تو به همان چیزی که عقلت و شرعت به تو گفته‌اند عمل کرده‌ای و دیگر وظیفه‌ای نداری.

روایت دیگر هم از امام صادق (ع) است که البته از بعضی جهات گویاتر هم هست؛ حضرت فرمودند:

«لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي

؛ هنگامی که این آیه نازل شد یکی از مسلمانان شروع کرد به گریه کردن؛»

وَقَالَ أَنَا قَدْ عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِي كَلَّفْتُ أَهْلِي

؛ من از نفس خودم عاجزم و در مراقبت از آن در مانده‌ام، آن وقت این آیه من را نسبت به اهل من مکلف کرده و بار دیگران را هم بر دوش من گذاشته است!

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسُكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسُكَ»

. «۲» پیغمبر اکرم (ص) به او فرمود کافی است که تو آنها را امر کنی به همان چیزی که خودت را به آن امر می‌کنی و نهی کنی

آنها را از همان چیزی که خودت را از آن نهی می‌کنی. یعنی همان‌طور که به خودت امر و نهی می‌کنی به آنها هم امر و نهی کن.

بنابر این هر کسی مسؤولیت منع از منکر دیگران هم بر عهده‌اش هست؛ من نسبت به تو و تو نسبت به من، همگی مسؤولیت داریم.

آن وقت می‌گویند اینکه ما نسبت به جلوگیری دیگران از منکر مسؤولیت داشته باشیم، منافات دارد با اینکه بگویی جایز است که

مقدمت منکر را برای دیگران فراهم کنید. بلکه در باب نهی از منکر ادله ما از این هم بالاتر رفته‌اند و می‌گویند حتی در جایی که

نمی‌توانی منع کنی باید

(۱) - بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۴

(۲) - بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۹۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۴

«منع درونی» داشته باشی. یعنی باید منکر را قبیح بدانی و نباید از منکر خوشت بیاید. این همان چیزی است که عقل می گوید. یعنی همین «خوش آمدنت»، هم عقلاً قبیح است و هم شرعاً محکوم است. «۱»
روایت از علی (ع) است؛ حضرت فرمودند: «

مَنْ اسْتَحْسَنَ قَبِيحًا كَانَ شَرِيكًا فِيهِ

«۲» کسی که عمل قبیحی را نیکو شمارد در آن عمل قبیح شریک است. یعنی با اینکه خودش هم مرتکب نشده است، اما در کار زشت او شریک است. مثلاً کسی کار زشتی انجام داده است، چه گفتاری و چه کرداری، آن وقت شما بگویی «خوب کرد»؛ آیا خیال می کنی این که گفتی «خوب کرد»، بی تأثیر است؟! نخیر، تو هم در عمل زشت او شریک شدی.

«مَنْ اسْتَحْسَنَ قَبِيحًا كَانَ شَرِيكًا فِيهِ

». توجه داشته باشید که استحسان منکر غیر از مسأله اعانه است؛ این روایت بحث استحسان قبیح را مطرح کرده است و می گوید نه فقط اعانه منکر، بلکه استحسان منکر هم قبیح و حرام است.

* مروری بر مباحث آیه تعاون ص: ۹۴

آیه شریفه تعاون می گوید تو باید کمک و اعانهات به خیر باشد و منع و جلوگیری از شر باشد. اگر تو می خواهی جامعه را اصلاح کنی و سالم کنی، بدان که محور اصلاح در روابط اجتماعی همین است. راهش این است که وسائل اعمال خیر را در اختیار دیگران قرار دهی و به کسی که می خواهد کار مثبت و خیر انجام دهد کمک کنی که این اعانه به برّ است؛ و به کسی که می خواهد شری را ترک کند هم کمک کنی و وسائش را برای او فراهم کنی که این هم اعانه به تقوا است. از آن طرف هم اگر کسی می خواهد شری مرتکب شود، چه آنجا که بازگشت آثار آن شر فقط به خودش باشد (اثم) و چه جایی که زیان آن شر به دیگری هم می رسد (عدوان) به او کمک نکن.

این دو اصل را رعایت کن تا جامعه اصلاح شود. حفظ سلامتی جامعه از این راه است. عقل ما هم همین را می گوید؛ شرع ما هم همین را می گوید. اما اگر - نعوذ بالله - چوب لای چرخ کسی بگذاری که می خواهد کار خیر انجام دهد و به کسی که می خواهد شر را ترک کند کمک نکنی و بلکه بستر فراهم کنی برای کسی که می خواهد شر انجام دهد، نمی توانی جامعه را اصلاح کنی. پس این آیه دو چیز را

(۱) - چون «حُسن و قُبْح» کار عقل است و «جواز و حرمت» کار شرع است

(۲) - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۵

می گوید؛ از یک طرف اعانه به برّ و تقوا و از طرف دیگر حرمت اعانه به اثم و عدوان. این یک اصل اساسی لایتغیر اسلامی است
إلی یوم القیامه.

*** تطبیق بحث با قیام امام حسین ص: ۹۵**

(ع)

حسین (ع) هم کارش بر همین محور بود. ایشان هم به دنبال «دفع منکر» بود. اینکه گاهی گفته می‌شود که امام حسین (ع) برای «رفع ظلم» قیام کرد، تعبیر دقیقی نیست. امام حسین (ع) که نمی‌خواستند آن ظلمی که واقع شده بود یا آن کارهای زشتی که انجام شده بود را رفع کنند؛ بلکه حرکت حضرت برای دفع استمرار آن ظلم بود تا ادامه پیدا نکند. حرکت دوم حضرت که حرکت از مکه به سمت کوفه بود، حرکت نهی بود و نهی از منکر ایشان جنبه دفعی داشت نه رفعی؛ حضرت می‌خواست آن وضع کثیفی که بنی‌امیه ایجاد کرده بودند استمرار پیدا نکند. امام حسین (ع) به دنبال این هدف بود و پای آن هم ایستاد. اگر قیام امام حسین (ع) نبود، امروز از اسلام خبری نبود. دفع منکر حسین (ع) در تاریخ انبیا و اولیا بی‌نظیر است و در هیچ تاریخی از تاریخ انبیا و اولیا شما نظیر آن را نخواهید دید.

امشب شب مصیبت است؛ باید بگوییم «هذا عزاك يا حسين، روحی فداك يا حسين». چه صحنه‌ای بود، خدا می‌داند! واقعه کربلا به افسانه شبه است؛ اما چه افسانه‌ای!

افسانه‌ای که کس نتواند شنیدنش یا رب بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش

می‌نویسند بعد از ظهر عاشورا بود که حسین (ع) خودش شخصاً وارد میدان شد. به این بی‌بی‌ها و بچه‌ها سفارش کرده بود که از خیمه‌ها بیرون نیایند. حسین (ع) هر حمله‌ای که می‌کرد، می‌آمد و روی یک بلندی می‌ایستاد و با صدای بلند ذکر خدا می‌گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». وقتی صدایش به خیمه‌ها می‌رسید دل اینها آرام می‌شد که حسین (ع) زنده است ... حضرت حمله‌ای کرد، خسته شد؛

فَوَقَفَ سَاعَةً لِيَسْتَرِيحَ،

لحظه‌ای ایستاد که استراحت کند. می‌نویسند

«إِذْ أَتَاهُ حَجْرًا فَوَقَعَ فِي جَبْهَتِهِ

«، سنگی آمد و به پیشانی حسین (ع) اصابت کرد؛ خون جاری شد. »

فَأَخَذَ قَمِيصَهُ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ

«، دست برد و دامان پیراهن عربی را بالا آورد که خون را از صورت و جلوی چشمش پاک کند، »

إِذْ أَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ

« تیر سه شعبه‌ای آمد، »

فَوَقَعَ فِي صَدْرِهِ أَوْ فِي قَلْبِهِ،

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۶

از مرکب به زمین آمد ... این جملات را زمزمه می‌کرد: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ...»؛ ام‌یا وقتی به زمین هم آمد، تا موقعی که رمق در بدن داشت تلاش کرد.

من گفته‌ام که گاهی حیوانات بر انسان شرافت دارند. این شهر آشوب این مطلب را می‌نویسد که دل انسان واقعاً تکان می‌خورد؛ می‌نویسد ذوالجناح آمد و

تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ؛ ی

عنی خودش را به خون‌های امام حسین (ع) آغشته کرد،

«وَقَصَدَ نَحْوَ الْحَيْمَةِ

«راه خیمه‌ها را در پیش گرفت

؛ «وَلَهُ صَهِيلٌ عَالٌّ» ی

عنی بلندبلند شیبه می کشید؛ »

وَيَضْرِبُ يَدَيْهِ الْأَرْضِ

«۱» سُم‌هایش را دائم به زمین می‌زد و سر و صدا می‌کرد. نزدیک خیمه‌ها که رسید، بی‌بی‌ها صدای مرکب را شنیدند؛ اما دیگر صدای حسین (ع) نمی‌آید. اینجا بود که از خیمه‌ها بیرون ریختند. نگاه که کردند، دیدند که مرکب آمده است، اما زین واژگون، مرکب غرق در خون ...

تمام بی‌بی‌ها و بچه‌ها از خیم بیرون آمدند و اطراف این مرکب را گرفتند. در تاریخ دیده‌ام که تنها کسی که بیرون نیامد فقط زین‌العابدین (ع) است. هر کدام از اهل حرم چیزی می‌گویند و کاری می‌کنند؛ اما در این میان سکینه دختر حسین (ع) است که جلو می‌آید و رو می‌کند به مرکب پدر و می‌گوید

«يَا جَوَادُ هَلْ سَقِيَ أَبِي أُمَّ قَتْلُوهُ عَطْشَانًا»

ای اسب، به من بگو تا بدانم که آیا به پدرم آب دادند یا او را بالب تشنه شهید کردند؟ ...

(۱) - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۶

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۷

جلسه دوازدهم «۱»

اشاره

گفته شد که یکی از اصول لایتغیر در اسلام همین حکمی است که در آیه شریفه تعاون مطرح شده و دارای دو رکن است؛ رکن اول اعانه به برّ و تقوا و رکن دوم عدم اعانه به اثم و عدوان است. با توجه به اینکه این جلسه، آخرین جلسه ما در این بحث است، می‌خواهم ابتدا دو مسأله فقهی را مطرح کنم و بعد هم به‌طور مختصر به دیدگاه اهل معرفت درباره آیه شریفه تعاون اشاره کنم.

* دو مسأله فقهی ص: ۹۷

مسأله اول این است که با توجه به اینکه آیه شریفه میفرماید «وَلَمَّا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» یعنی در تهیه اسباب و مقدمات معصیت، به یکدیگر کمک و مساعدت نکنید، اگر گناه و اثم و معصیت دارای مقدمات متعدد (مثلاً چهار مقدمه) بود، در صورتی که انسان خودش آن مقدمات را فراهم کند و در نهایت هم آن ذی‌المقدمه که اصل فعل حرام و معصیت است را مرتکب شود، آیا در مجموع پنج معصیت مرتکب شده است یا نه؟ صورت دیگر همین مسأله این است که اگر مقدمات معصیت را تهیه کرد ولی ذی‌المقدمه که خود معصیت بود را انجام نداد، آیا در اینجا چون آن چهار مقدمه را انجام داده، چهار معصیت مرتکب شده است و یا اینکه چون ذی‌المقدمه را انجام نداده معصیتی مرتکب نشده است؟

جواب ما این است که این مسأله اصلاً ارتباطی با این آیه شریفه ندارد و کسانی که این بحث را در ذیل مباحث این آیه مطرح کرده‌اند دچار اشتباه شده‌اند. چون فرضیه آیه تعاون آنجایی است که کسی می‌خواهد گناهی انجام دهد و شخص دیگری مقدمات معصیت را برای او فراهم می‌کند. خطاب «لاتعاونوا علی الإثم و العداوان» خطاب به عاصی و اثم نیست؛ یعنی این خطاب اصلاً

مربوط به کسی که می‌خواهد گناه کند نیست؛ بلکه خطاب این آیه به کسانی است که خودشان نمی‌خواهند مرتکب گناه شوند، اما گناهکار را کمک می‌کنند. لذا همه آن صُوری که برای مسأله مطرح شد از این فرضیه بیرون است و مربوط به بحث دیگری است که جای آن در علم اصول فقه است و آن اینکه آیا بین حرمت ذی‌المقدمه و حرمت مقدمه ملازمه هست یا نه؛ آنهایی که قائل به ملازمه هستند می‌گویند پنج معصیت

(۱) - جلسه ۱۸۶۷؛ جمعه، هفدهم فروردین ماه ۱۳۸۰ هـ. ش، یازدهم محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ. ق

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۸

مرتکب شده و آنهایی که قائل به ملازمه نیستند می‌گویند یک معصیت بیشتر نکرده است؛ یعنی اگر مقدمات را تهیه کرد ولی ذی‌المقدمه را انجام نداد هیچ معصیتی مرتکب نشده است. پس این بحثی است که ارتباطی به آیه تعاون ندارد. اما مسأله دوم که با مباحث آیه تعاون مرتبط است این است که اگر کسی می‌خواست مرتکب گناهی شود و دیگری هم می‌دانست که او می‌خواهد گناه کند و با این حال مقدمات گناه را برای او تهیه کرد، در صورتی که مانعی پیش بیاید و شخصی که قصد کرده بود گناه را انجام دهد نتواند آن معصیت را مرتکب شود، در اینجا آن کسی که اسباب معصیت را فراهم کرده است چه حکمی دارد؟ آیا گناهکار است یا خیر؟ مثالی بزنم تا مسأله روشن شود؛ فرض کنید کسی می‌خواهد نردبانی تهیه کند برای اینکه برود سرقت کند؛ نردبان فروش هم می‌داند که او این نردبان را می‌خواهد بخرد که دزدی کند؛ اتفاقاً مانعی پیش آمد و او نتوانست سرقت کند. در اینجا فقهای ما بحثی دارند تحت عنوان «تجرّی» و می‌گویند آن کسی که می‌خواست دزدی کند و نتوانست، چون معصیتی مرتکب نشده است گناهکار نیست و عدم گناهکاری اش هم به علت توفیق جبری است؛ «۱» اما بحث در این است که آن شخصی که به او کمک کرد و او را مساعدت و اعانه کرد چه طور؟ آیا اینجا صدق اعانه به اثم می‌کند یا نه؟ در اینجا آقایان فقها بحث‌هایی دارند که خلاصه‌اش این است که اگر اثم را به معنای حاصل مصدري بگیریم اعانه به اثم صدق می‌کند و اگر به معنای مصدري بگیریم صدق نمی‌کند.

من در اینجا نظر استادمان - رضوان الله تعالی علیه - را عرض می‌کنم؛ ایشان می‌فرماید آنچه عرفاً ظاهر است این است که اعانه به اثم صدق می‌کند و این خیلی دردآور است. یعنی کاری که کرده است هم عقلاً قبیح است و هم شرعاً. در این شبهه‌ای نیست که کاری که کرده است عقلاً قبیح است امّا بحث در این است که آیا شرعاً هم مرتکب حرام شده است؟ نردبان را فروخته به کسی که می‌داند قصد دزدی دارد؛ یعنی بستر را برای فعل حرام باز کرده است امّا مانعی پیش آمده و او نتوانسته است دزدی کند؛ در اینجا استاد ما می‌فرماید آن شخص چون موفق به دزدی نشد مرتکب حرام نشده و عقاب ندارد ولی این بدبختی که نردبان را فروخت و مقدمه حرام را فراهم کرد عذاب می‌شود. حتی اگر یک عمل حرام چندین مقدمه داشته باشد، تهیه هر مقدمه‌اش یک معصیت است. لذا این مسأله را دست‌کم نگیرید. نباید

(۱) - البته بعضی از فقها نیز معتقدند که شخص متجرّی هم مستحقّ عقاب است؛ تفصیل این بحث را می‌توانید در کتب اصول فقه ملاحظه کنید.

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۹۹

گفت «ما کارمان جنس فروختن است؛ به من چه که مشتری می‌خواهد با آن چه کار کند!». دقت کنید؛ من نمی‌گویم تحقیق کنید تا مطمئن شوید که او می‌خواهد چه کار کند. تحقیق لازم نیست؛ امّا وقتی فهمیدی که او قصد معصیت دارد نباید به او کمک کنی و بستر حرام را برای او باز کنی. چون اصلاً اشاعه فحشا در سطح جامعه از همین جا شروع می‌شود؛ گاهی با بیع است و گاهی از

راه‌های دیگر؛ گاهی با فراهم کردن مقتضی گناه است و گاهی با مرتفع کردن موانع از سر راه انجام معصیت. امام ۱ می‌فرماید اینجا ظاهر عرفی‌اش این است که اعانه به اثم صدق می‌کند و به تعبیر علمی در این آیه «اِثْمٌ» به معنای مصدری است نه حاصل مصدری. (۱)

* آیه تعاون از دیدگاه اهل معرفت ص: ۹۹

مباحثی که تا اینجا درباره آیه تعاون داشتیم با دید فقهاتی بود؛ نگرش دیگری که نسبت به آیه شریفه هست نگرش اهل معرفت است و البته این نگرش معرفتی هیچ منافاتی با آن نگرش فقهاتی ندارد. این مطلب را با بیان سه مقدمه مختصر عرض می‌کنم. مقدمه اول اینکه بَرّ مشتق از بَرّ است. از نظر لغت، بَرّ به معنای صحرای وسیع در مقابل بحر به معنای آب وسیع است و به خیر وسیع هم اطلاق می‌شود. لذا یکی از صفات خداوند هم «بَرّ» است؛ «إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ»، (۲) که وسعت خیر و احسان الهی را می‌رساند. لذا بَرّ به معنای احسان وسیع و گسترده به دیگران است که چنین احسانی مصداق بارزش فقط الله تعالی است و غیر خدا نیست.

مقدمه دوم این است که گاهی نفس یک صفت بر یک ذات اطلاق می‌شود و جهتش هم شدت ظهور آن صفت در این ذات است؛ به گونه‌ای که گویی این صفت سراپای آن ذات را گرفته است. مثالی که ما معمولاً در مباحث طلبگی می‌زنیم این است که یک وقت گفته می‌شود «زید عادل» که این زید یک ذات است و صفت عدالت را بر او حمل کرده‌ایم، اما یک وقت می‌گوییم «زید عدل» نه «عادل»؛ یعنی اصلاً سراپای زید را عدالت گرفته است؛ اینجا صفت بر یک ذات اطلاق شده است.

(۱) - این چند نمونه مسأله فقهی را گفتم تا این مطلب روشن شود که بحث ما در این چند جلسه یک بحث فقهی و کاربردی بود. من همان جلسات اول گفتم که امسال می‌خواهم مسأله شرعی بگویم؛ اما مسأله پایهدار و تا حدودی استدلالی. لذا خیال نکنید که این بحثی که کردیم صرفاً یک بحث اخلاقی بود

(۲) - سوره مبارکه طور، آیه ۲۸

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۰۰

امّا مقدمه سوم؛ در باب «رسالت و ولایت» بحثی هست و آن این است که رسالت دارای احکام و لوازمی است و ولایت هم دارای آثار و لوازمی است. یکی از احکام و لوازم رسالت مسأله توسع در رحمت است. لذا وقتی قرآن کریم پیغمبر اکرم (ص) را توصیف می‌کند می‌فرماید «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱) این همان مسأله توسع در رحمت و احسان به غیر است؛ اصلاً رحمت همین احسان به غیر است. یعنی همان گونه که خداوند احسان و رحمتش وسیع و گسترده است، رسول هم دارای رحمت گسترده است. لذا گاهی این طور تعبیر می‌کنند که رسالت عبارت است از رجوع به خلق به صفت حق؛ یعنی کار رسول این است که از خداوند می‌گیرد و به خلق می‌رساند که گاهی از او تعبیر به واسطه فیض می‌کنیم. رجوع به خلق به صفت حق است که صفت حق، احسان و رحمت است آن هم به طور وسیع؛ لذا احسان به غیر که همان «بَرّ» است یکی از احکام و لوازم رسالت است.

از طرف دیگر می‌گویند ولایت هم دارای آثار و لوازمی است که یکی از آنها مسأله انزجار و حفاظت است. چون به تعبیر اهل معرفت، ولایت عبارت است از رجوع از کثرت به وحدت؛ یعنی ولّی، خلق را به حق می‌رساند. بنابر این هم رسالت و هم ولایت، هر دو، کارشان «رساندن» است؛ کار رسول گرفتن از حق و رساندن به خلق است و کار ولّی رساندن خلق به حق است؛ او از واحد می‌گیرد و به کثیر می‌رساند و این کثیر را به واحد می‌رساند. لذا یکی از لوازم و آثار ولایت در باب رجوع خلق به حق جنبه حفاظتی است که ولّی نمی‌گذارد مانعی بر سر راه سیر خلق به سوی حق پیش آید و این همان مسأله تقوا است که گفتیم تقوا جنبه

حفاظتی دارد و مانع ضرر و زیان می‌شود و از نفس حفاظت می‌کند. لذا باید گفت که «تقوا» یکی از آثار و لوازم ولایت است. با توجه به این مقدمات، در اینجا از نظر تأویلی گفته می‌شود که «بَرِّ» وجود مقدس پیغمبر اکرم حضرت محمد (ص) است و «تقوا» وجود مقدس علی (ع) است. چون پیغمبر اکرم (ص) مظهر بَرِّ و بَرِّ الهی و رَحْمَةٌ للعالمین است. اصلاً سرپایش رحمت است؛ مثل «زیدٌ عدلٌ» است؛ سرپایش بَرِّ است و لذا به او اطلاق «بَرِّ» می‌شود. از طرف دیگر علی (ع) هم مظهر تقوا است و چون سرپایش تقوا است به او اطلاق «تقوا»

(۱) - سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۰۷

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۰۱

می‌شود. لذا پیغمبر اکرم (ص) می‌شود «رَحْمَةٌ للعالمین» و علی (ع) میشود «امام المتقین»؛ او از حق می‌گیرد و به خلق می‌رساند و این خلق را می‌گیرد و به حق می‌رساند. (۱)

لذا با توجه به اینکه در روایات داریم که آیات قرآن از هفت تا هفتاد بطن دارد، چه بسا آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» این معنا را هم مورد نظر دارد که «ای مؤمنین، کمک کنید پیغمبر را و کمک کنید علی را». (۲) یعنی خدا می‌فرماید آن کسی که مظهر رحمت الهیه است و از من می‌گیرد و به شما می‌رساند و رَحْمَةٌ للعالمین است را کمک کنید؛ آن کسی که مظهر ولایت مطلقه الهیه است را کمک کنید؛ اگر می‌خواهید از من به شما برسد و شما به من برسید این دو را کمک کنید. لذا از دید اهل معرفت بطن تأویلی آیه این است که «تَعَاوَنُوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى».

در آیات متعدد و روایات ما این همه سفارش شده است که پیوند خودتان را با رسالت و ولایت تقویت کنید. البته این سفارش‌ها هم بُعد بیرونی دارد و هم بُعد درونی؛ یعنی گاهی تعبیر به «اطاعت» می‌شود که جنبه بیرونی دارد و گاهی تعبیر به «حُب» می‌شود که جنبه درونی دارد. البته اگر حُب باشد اطاعت هم در پی آن می‌آید. چون محبت تابع ساز و پیرو ساز است. ممکن است اطاعت باشد ولی حُب نباشد؛ اما امکان ندارد که حُب واقعی اصیل باشد و اطاعت نباشد. این آیه خیلی زیبا است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ (۳) اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید. چرا؟ چون من از خدا جدا نیستم؛ من دوست خدا هستم؛ دوستِ دوست، دوست است. این آیه به ریشه تبعیت اشاره میکند. ریشه اصیل تبعیت و اطاعت، محبت است و اتفاقاً در باب طاعات می‌گوییم با ارزش‌ترین اطاعت‌ها اطاعتی است که از روی محبت باشد نه خوف.

ما در هر دو بُعد درونی و بیرونی، هم نسبت به پیغمبر اکرم (ص) و هم نسبت به علی (ع)، آیات و روایات فراوانی داریم. یکی از آیاتی که در باب ولایت داریم، همان آیه شریفه‌ای است که راجع به اصل مسأله رسالت است و این خیلی عجیب است. می‌فرماید «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (۴) من

(۱) - گرچه هر دو عنوان «رسالت و ولایت» در وجود مقدس پیغمبر اکرم ۶ جمع شده و با هم متحد است

(۲) - به این ترتیب، دیگر مقابلش هم معلوم میشود: «لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛ این را دیگر من معنی نمیکنم. خودتان میفهمید که یعنی چه!

(۳) - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۱

(۴) - سوره مبارکه شوری، آیه ۲۳

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۰۲

اجر و مزدی برای رسالت نمی‌خواهم؛ آن وقت حُب دَوَى الْقُرْبَى که همان مسأله ولایت است را در مقابلش قرار می‌دهد. ما از شما

اجری نمی‌خواهیم؛ آنچه که می‌خواهیم مودت قُربی و حُبّ به ولایت است. حتی همین آیه تعاون را در سوره مائده که ببینید، آیه بعدی‌اش می‌فرماید: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا»؛ «۱» ی عنی همین جا هم بلافاصله بعد از آیه تعاون مسأله ولایت و رابطه تنگاتنگ آن با رسالت را مطرح می‌کند. لذا می‌توانیم بگوییم که آیه تعاون زمینه‌ساز بوده است برای مطلبی که آیه بعد می‌خواهد مطرح کند. یعنی می‌گوید این دو را کمک کنید؛ «تَعَاوَنُوا عَلٰی مَحَمَّدٍ وَ عَلٰی». بنابر این مطلبی که اهل معرفت به عنوان تأویل بطنی آیه تعاون مطرح می‌کنند بسیار زیبا است. یعنی اگر می‌خواهید یک جامعه انسانی الهی داشته باشید، جامعه شما باید هم نبوی باشد و هم ولوی؛ و گرنه آن جامعه اصلاح‌شدنی نیست و در مسیر حرکت آن انحراف ایجاد خواهد شد.

اینها از آیات قرآن بود؛ حالا اگر برویم سراغ روایات می‌بینیم که صحبت از یکی، دوتا، ده تا و صدتا روایت نیست. آن همه روایت داریم که پیغمبر اکرم (ص) راجع به علی (ع) آن تعابیر را به کار برده است؛ آن همه روایت داریم که راجع به دخترش زهرا ۳ سفارش کرده است که «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»

. «۲» آن همه سفارش راجع به حسنین ۸ داریم؛ همه اینها برای عمل به همین حکم و نهی از تبعیت طاغوت بود. امّا چرا این همه انحرافات به وجود آمد؟ همه این انحرافات به این دلیل بود که اعانه به برّ و تقوا نشد. مسأله، مسأله عدم اعانه به اثم و عدوان نبود. من گاهی این‌طور فکر می‌کردم که اگر این آیه وارونه نازل شده بود، یعنی اینگونه نازل شده بود که «تعاونوا علی الاثم و العداون و لاتعاونوا علی البرّ و التقوی»، آیا اینها بعد از پیغمبر بیش از این هم می‌توانستند اثم و عدوان کنند؟! یعنی اگر خود خدا امر کرده بود به اثم و عدوان، آیا بیشتر از آنچه کردند هم می‌توانستند ستم کنند؟! من معتقدم که بیش از این دیگر امکان نداشت؛ آنچه اینها کردند بالاتر و فراتر از تصور است. امشب شب آخر جلسه ما است و گویا همه شما هم مثل من با امید آمده‌اید؛ من خیلی با امید آمده‌ام ...

(۱) - سوره مبارکه مائده، آیه ۳

(۲) - بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۶۲

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۰۳

امشب می‌خواهم یک مسأله مقایسه‌ای را مطرح کنم. در تاریخ این‌طور دیده‌ام که حسین (ع) روز ترویه که می‌خواست از مکه خارج شود، هنگام سحر نماز صبح را که خواندند آماده حرکت شدند. جمعیت زیادی هم برای بدرقه حضرت آمده بود. در یکی از تواریخ این‌طور نوشته است که وقتی اینها می‌خواستند حرکت کنند، زینب ۳ از داخل خانه آمد؛ موقعی که می‌خواست وارد دهلیز خانه شود، ابالفضل (ع) با صدای بلند داد کشید: «عُضُوا اَبْصَارَكُمْ»؛

چشماتان را ببندید، سرهایتان را پایین بیندازید؛ دختر امیر عرب، بضعه زهرای مرضیه ۳ دارد می‌آید. همه برگشتند و روی خود را سمت دیوار کردند و سرها را پایین انداختند. به این صحنه خوب دقت کنید؛ بی‌بی زینب ۳ آمد؛ وقتی نزدیک کجاوه رسید، قاسم بن‌الحسن که نوجوانی دوازده، سیزده ساله بود یک کرسی آورد و کنار کجاوه گذاشت؛ ابالفضل (ع) پای خود را روی این کرسی گذاشت و خم کرد؛ علی‌اکبر پرده کجاوه را کنار زد؛ زینب ۳ اول پایش را روی کرسی گذاشت و پای دیگر را بر روی زانوی ابالفضل (ع) گذاشت؛ زیر بغل‌هایش را هم حسین (ع) گرفت و با این جلال و شکوه وارد کجاوه شد و پرده انداخته شد.

امّا یک ماه و دو روز بیشتر نگذشت؛ امروز ببینید که در کربلا چه خبر است ... مرکب‌های بی‌جهاز و آن وضع خاندان حسین (ع)؛

سید بن طاوس می‌نویسد این بی‌بی‌ها پوششی که نداشتند، لذا گلیم‌های پاره را برداشته بودند و روی سرهایشان انداخته بودند. امروز را با آن روز مقایسه کنید؛ ببینید که چه کردند این جنایتکاران. حالا این بی‌بی‌ها می‌خواهند سوار مرکب‌ها شوند، اما دیگر مردی نیست که به آنها کمک کند؛ فقط زین العابدین بیمار است که او را هم زینب ۳ باید کمک کند تا بر مرکب سوار شود. زینب ۳ یکایک این بچه‌ها و بی‌بی‌ها را سوار بر مرکب کرد و حالا-خودش مانده است که چه کند؛ قاسم کجایی؟ عباس کجایی؟ علی اکبرم کجایی؟ حسین جانم کجایی؟ من نمی‌دانم که زینب ۳ بالأخره با چه وضعی سوار بر مرکب شد ...

وقتی می‌خواستند از کربلا حرکت کنند به درخواست کاروان، اینها را آوردند و از سمت قتلگاه عبور دادند. اعتقاد من این است که سخت‌ترین موقعیت برای زین العابدین (ع) اینجا بود. ناگهان چشمش به بدن‌های قطعه‌قطعه شده بر روی خاک افتاد؛ چشمش به جسد پدر افتاد. خود زین العابدین (ع) در روایتی نقل می‌کند که من وقتی چشمم به این صحنه افتاد، روح داشت از پیکرم خارج می‌شد. اینجا بود که زینب ۳ احساس خطر کرد؛ جلو آمد و گفت: «

مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي

»

مجموعه قیام و انقلاب امام حسین تعاون، ص: ۱۰۴

چرا با جانم بازی می‌کنی؟ زین العابدین (ع) گفت عمّه، مگر این صحنه را نمی‌بینی؟ این بی‌حیاها اجساد کثیف خودشان را دفن کرده‌اند، اما این اجساد مطهر این‌طور در بیابان افتاده است ...

این مصیبت، مصیبت دختر بود؛ حالا برویم سراغ مادر که اجر عزاداری‌هایمان را هم از آن مادر می‌خواهیم. می‌نویسند زهرا ۳ وقتی پس از رحلت پدر برای خواندن خطبه از منزل به سمت مسجد حرکت کرد، تمام زن‌های مهاجر و انصار آمدند و حلقه‌وار اطراف حضرت را گرفتند که یک‌وقت مرد نامحرم اندام بی‌بی را نبیند. پوششی بر تن داشت که وقتی راه می‌رفت، روی زمین کشیده می‌شد. با این کیفیت رفت و وارد مسجد شد و آن خطبه را خواند. امّا همین زهرا که چشم نامحرم بر اندامش نیفتاد، وقتی که آمدند علی (ع) را از خانه ببرند، دست نامحرم آمد و سیلی به صورتش زد ... یا زهرا ...

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

